

جزوه اول

20th August 1977

The August Body
The Universal House of Justice,
The World Centre of the Baha'i Faith,
Haifa, Israel.

Dear Beloved and Revered Friends,

We are very happy to send herewith a copy of the life-long Memoirs of our father, Mirza Nour-ud-Din Zeine, written by himself.

Dr.Masih Farhangi, member of the Board of Counsellors in Western Asia, kindly offered to read these Memoirs and we greatly appreciate his encouragement and help.

We hope that these records of the events which our father witnessed and of his personal experiences will be worthy of a place in the Baha'i World Centre Archives, and will constitute a humble contribution to the history of our Beloved Faith.

With profound respect and unbounded devotion,

Humbly in Your Service,

Negar N.Zeine

for the Zeine family.

Negar Zeine

خاطرات حیات

در خدمت محبوب

تالیف

میرزا نورالدین زین

۱۸۷۸ - ۱۹۶۳

نگارنده این اوراق بعضی ملاحظاتی را مقدمه معروض میدارد
و آن اینکه مقصد اصلی از نگارش این احداث برای حفظ تاریخ است
و آنچه برشته تحریر در آید بدون ادنی تمایل و طرفداری از شخصی
یا خصومت با نفسی است بلکه مجرد حوادث تاریخی است و البته
آنچه شرح و تفصیل داده شود در واقع و حقیقت نیست مگر حرفی
از کتاب و رمزی از فصل الخطاب در این صورت اگر چنانچه
در سیاق شرح و کلام نام شخصی با سمه و رسمه بالمنا سبه برده میشود
مراد توضیح حادثه است نه گوشه و کنایه زدن است نه تعرض با فرد
و نه انتقاد اشخاص.

فلم يفتر يا الهى رمشة عين فى خد متك
ولم يتهاون يا محبوبين طرفه طرف فى
عبوديتك وعبدك بكل انقطاع وانكسار
الى عظمة جلالك وانجذاب الى ملكوت
جمالك . . . ربّ اكرم له المشوى
واجزل له الندى وادخله مدخل صدق
وانزله منزلا مباركا فى مشهد اللقاء حتى
يتمتع بمشا هدة انوار طلعتك الزهراء الى

السرمد الذى ليس له منتهى .

عبد البهاء

(از مناجات در حق جناب زين المقربين)

فهرست کتاب

صفحه

۱

مقدمه

فصل اوّل

در شرح حیات والد قبل از تصدیق و گذارش

۴

احوال بعد از ایمان و اقبال

مناجات در ذکر صعود جناب زمین المقرّب بین

۳۱

علیه بها^۱ الله الابهی

موصل - ومجمل وضع حال یاران الهی در

۳۴

زمان اسیری در اندیاز

فصل دوّم

بعد از ورود بعکّا و حوادث جاریه از

سنه ۱۳۰۴ تا سنه ۱۳۰۹ هجری مطابق

۱۸۹۲ میلادی که صعود جمال قدم جلّ شأنه

۵۸

واقع شد

۶۶

صعود حضرت غصن الله الاطهر

صفحه

۶۸	داستان شیخ محمود عربی ملقب بمفتی
۹۳	مدرسه
۹۵	صیام
۹۸	قضیه حاکم کرد
۱۰۷	قضایای شخصی و خصوصی
	وضع و طراز جمیل ورود حضرت عبدالبهاء
۱۱۱	حضور اقدس جمال ابهی
	تعدد سخن در ذکر بعضی وقایع در ایام
۱۱۸	جمال مبارک جلّ ثنائه
	قضیه کشتی حامل جمال اقدس ابهی از
۱۲۰	اسلامبول بحیفا
۱۲۸	قضیه ازلیها
۱۳۷	باغ رضوان
۱۴۴	نزول آیات
۱۵۰	جنینه - نام باغ است

صفحه

- ۱۵۱ صعود یکی از اماماء الرحمن در قصر مبارک
- ۱۵۳ جمع آثار مبارکه
- ۱۵۴ بعض مطالب ظریفه لطیفه
- حکایت صرف چای در ساحت اقدس جمال قدم
- ۱۵۶ جلّ شنائہ
- ۱۵۷ مسئله سنّ و سال
- بازگو از عظمت و اقتدار التّہی با وجود
- ۱۵۹ مسجونیت در سجن اعظم عکّا
- حسن اثر اخلاق بہیّتہ سامیہ حضرت
- مولی الوری بہر نفسی کہ بشرف لقاء و ملاقات
- ۱۶۲ با حضرتشان فائز و محظوظ میگشت
- ۱۶۶ مسافرت حضرت مولی الوری بمدینہ بیروت - لبنان

- غروب شمس جمال احدیّت و طلوع نیّر
عهد و میثاق حضرت رحمانیّت از سال
۱۸۹۲ الی سنه ۱۹۲۱ میلادی
۱۷۸
- زیارتنامه مبارکه
۱۷۹
- صورت تاریخچه نبیل در ذکر وقایع
صعود طلعت ربّ الجلیل
۱۸۱
- کتاب عهدی
۲۲۷
- اوّل حادثه مهمّه بعد از صعود جمال
قیّوم تلاوت - کتاب عهدی -
و اعلان مرکز عهد و میثاق نیّر آفاق بود
۲۳۷
- حادثه اوّل - خود تلف کردن جناب ملا
محمد زرنندی الملقّب بالنبیل الاعظم
۲۳۹
- اراده سرّی حضرت مولی الوری بترك عکّا
و سفر بجهتی از جهات بعیده دنیا
۲۹۹

صفحه

- ۳۰۳ جشن سالیانه جلوس سلطان عبد الحمید
بر سریر سلطنت
- ۳۱۲ عزیزت هیکل انور حضرت عبد البهاء
به - طبریّا
- ۳۲۱ رجوع حضرت مولی الوری از - طبریّا
وناصره - بحیفا
- ۳۲۳ لوح مبارک - کرمل -
- ۳۲۹ ورود حضرت مولی الوری از حیفا بعکّا
- ۳۳۲ سقایه گلزار روضه مطهره مبارکه در عکّا
- ۳۳۵ وضع زیارت رأس سنه صعود جمال قدم
جلّ اسمہ الاغظم
- ۳۴۳ حادثه متصاعد برفیق اعلی حضرت سمندر
وحرّم محترمه شان
- ۳۴۶ حادثه جناب میرزا موسی خان - حکیم
باشی قزوینی

صفحه

- خبر قتل ناصرالدین شاه قاجار و شهادت
حضرت و رقا* و سلیشان حضرت روح الله
۳۴۸
- ورود بشارت او لیسه در اقبال و تصدیق
نفوس زکیه در امریک و هدایت حضور و تشریف
آنان
۳۵۸
- تشییذ بنیان مقام اعلی در جبل کرمل
در حیفا
۳۷۵
- ورود عرش مطهر حضرت اعلی روح ما سواه
فداه از ایران بعکا
۳۸۲
- کیفیت ورود آن کشتی مذکور وید اقتدار
الهی چه اوضاعی تهیه دیده بود
۳۸۳
- ابتدای قلعه بندی هیکل مبارک حضرت
عبد البهاء - ۲۰ اگست ۱۹۰۱ -
۳۹۱
- ورود هیئت تفتیش از اسلامبول بعکا
۳۹۸
- وضع آن ایام پر محن و الا م چگونه بود
۴۱۰

صفحه

- ۴۲۲ قضیه رفتن سلطان عبد الحمید روز جمعه
بمسجد برای نماز وحادثه‌ئی که واقع شد
- ۴۲۴ انقلاب اسلامبول از اثر حادثه
- ۴۴۹ نبذه‌ئی از حیات حضرت عبد البهاء در تمام مراحل
واوقات
- ۴۵۳ در رحم وراقت و مهربانی
- ۴۵۸ سورة الفصن
- ۴۷۷ بهجی - یا - بهجه
- ۴۹۲ عباس افندی - عبد البهاء
- ۵۱۱ در کرم وجود و سخاوت
- ۵۱۴ بعض حوادث دیگر که مربوط بسنین او لیته
بعد از صعود جمال قدم جل شانه الاعظم

صفحه

۵۱۸	یکمرتبه از مراتب تشریف بردن هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء بحمّام
۵۱۹	اهمیت اتحاد و اتفاق
۵۳۰	کیفیت نزول الواح
۵۴۰	داستان سید مهدی دهجی
۵۶۶	حکایت شیخ اسعد شقیری
۵۷۷	دو ضیافت مجلّل عظیمی
۵۸۶	شهر صیام اسلام
۵۸۸	باغ جنینه
۵۸۹	عید اعظم رضوان
۵۹۳	داستان ابوالقاسم نامی معروف به - ناظر -
۶۰۴	بعض مزاحهای هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء

- ۶۱۴ مسافرت هیکل اقدس حضرت عبد البهاء از
حیفا به پورت سعید واسکندریه و قاهره
و مدن اخری
- ۶۱۷ مسافرت وجود اقدس به پورت سعید
- ۶۲۱ وصول بیپورت سعید
- ۶۲۴ جلال و عظمت هیکل اقدس مولی الوری
- ۶۲۶ رحم و شفقت الهی که شامل حال جمیع
کائنات و مخلوقات بود
- ۶۲۸ مسافرت حضرت مولی الوری از پورت سعید
باسکندریه
- ۶۳۹ شرفیابی سفیر معزول دولت عثمانی در وا سنگتون

صفحه

۶۴۱	انتقال وجود اقدس از - هتل - بمنزل خصوصی
۶۵۷	شرکت روحانیّه
۶۶۲	شهرت عظمت و بزرگواری وجود اقدس
۶۶۷	از جمله صفات محبوبه حضرت مولی الوری حب مزاح بود
۶۶۹	ورود مسافرین از اطراف جهان
۶۷۰	عید اعظم رضوان در اسکندریّه
۶۷۴	مدرسه الصّنا یع
۶۷۹	ایّام عاشورا
۶۹۷	توجه حقیر از اسکندریّه بقاهره

صفحه

- ۲۰۱ قضیّہ صاحب - ہوتل ویکتوریا - جورج کلیباس
- ۲۰۲ حظّ و سعادت فراموش نشدنی
- ۲۰۵ یک تذکر مختصر اللفظ مفصل المعنی
- ۲۰۷ شرفیابی - خدیو - مصر عباس پاشا
بساحت اقدس مولی الوری
- ۲۱۲ نماز جمعہ
- ۲۱۳ انتقال ہیكل مبارك از منزل اوّل بمنزل دیگر

رجوع و جود اقدس از بلاد خارجه بارض
اقدس هکذا و حیفاً و شعله جنگ عمومی اوّل
۱۹۱۴ - ۱۹۱۸

۷۲۵ و صعود طلعت مولی الوری

۷۷۴ حکایت مرحوم حاجی رمضان و مسافرت او ب طهران

۷۸۰ بیک تشرّف تاریخی فراموش نشدنی

۷۸۴ قضیه سردار - جیش رابع - جمال پاشا
ملقب بظالم

۷۹۰ انوار قدرت و آثار اقتدار الهی

۷۹۸ حکایت ورود میرزا عبد الحسین - آواره
بارض اقدس

۸۲۷ لوح مبارک عمومی اخیر^{که} از قلم قدرت مرکز
عهد و میثاق اسم اعظم نازل و صادر

ولایت‌فصل ممتاز حضرت ولی
امر الله شوقی افندی ریائی
از سنه ۱۹۲۱ الی سنه ۱۹۵۷
که صعود به‌ملا اعلی فرمودند

مَقْدَمٌ

بِسْمِ اللّٰهِ الْبَهِيِّ الْاِبْهِيِّ

حمد وثنا ربّ عليّ اعلى ومجد وعلا جمال بهيّ ابهى را كه بقوة محيطه

غالبه واقتدار كلمه الهية عالم وجود را بخلعت بديع وطر از لميع مزيتن ومنور فرمود

و بانامل قدرت واصابع مشييت ورشحات بحر عظمت خرق استدار وكشف اسرار ورفع حجبات

حائله بر بصائر عالميان نمود وبانوار فضل وكرم وجود واحسان جهانرا منور وبنفحات قدس

متضوعه از شطر مكرمت وعنايت خطّه غيرارا جنّت عليا وفرد وس ابهى فرمود تعالى

شأنه الاعظم الاعلى وتعالى سطوته وكبريائه الاتم الاوفى وله الامر والحكم في الاولى وفي

الاخري وافضل التحيّة واطيبها واجملها على الفرع المنشعب من الاصل القديم غصن

الله الاعظم العظيم ومركز عهده وميثاقه القويم وكنز اسراره المستور عن اعين العالمين

وادراك المدركين

وبعد نگارنده این سطور عبد مسکین نورالدین زین فرزند اسم الله

زین المقربین معروض میدارد نظر بانکه از بدء طفولیت وجوانی تا الحین که بادیه

یسیمای پیری و ناتوانی فرا رسیده تمام مدت حیات و مراحل زندگانی در ارض اقدس عکا

و شطر مقدس حیف مسکن و ماوی داشته یعنی سنین عدیده در ظل الطاف و عنایات جمال

ابهی عز اسمع الاحلی الاعلی و سالهای مدیده در کنف مکرمت و افضال مرکز عهد

و میثاق نیتر آفاق حضرت مولی الوری غضن الله الاعظم و سره الاکرم بسر برده و اعوام متتابعه

در سایه مراحم غضن ممتاز حضرت ولی امر الله شوقی افندی ربانی طیّ نموده .

در اینصورت لازم بل واجب چنان که برای تذکر خود و اطلاع دوستان الهی

و یاران رحمانی در حال و استقبال وقایع و جریانات امور گذشته و حوادث ماضیه بقدر امکان برشته

تحریر در آید و در صفحات اوراق ثبت گردد .

مسلم است که در طول پنجاه سال او ازید حوادث و وقایعی رخ داده و بظهور

رسیده و مشاهداتی حاصل شده که ضبط و جمع و تفصیل آن از حیز قدرت خارج و مجلّسات عدیده لازم

گذشته از آن ذهن و حافظه هر قدر قوی و شدید باشد حفظ انها من حیث الکلیه مشکل

وغير ممکن بل تفکیر عمیق وتمعن دقیق لازم تا حوادثی که متعاقب یکدیگر و مترادف
همدگر ظهور و بروز کرده در مدت نظر آید و در عرصه خاطر حاضر شود . مع ذلك
بعون الله و تأییده بقدر امکان سعی و جهد مبذول میشود تا آن خاطرات عزیز گرانبها
از خاطرات نسیان محفوظ ماند و آن تذکارات طیبه لذیذہ ملیحه از طغیان فراموشی مصون
گردد و بالله التوفیق .

بديهي است که شئون و حوادث دنیویة از هر نوع و هر قبیل چه عمومی و چه

خصوصی بسیار بلکه بیشتر و اغلب تکرار و بی اعتبار پس آنچه در صفحه ذاکره نقش بندد و بر لوح

فؤاد طبع و ثبت شود امور استثنائیه غریبه و یا شئون مهمه عجیبه و یا مشاهدات مناظر

و اشیاء مدهشه ایست که جلب فکر و حواس و مورد تعلق تام شخص با آنها بوده که حینا بعد حسین

و بمناسبات و حتی بغیر مناسبات مانند امواج دریا در هویت دل و جان اوج گیرد و بساحل

خاطر در هم شکند حال تعمیما للفائدة و تسهیلا للانشاء و المطالعة این رساله

به شش فصل منقسم میشود

فصل اول

در شرح کیفیت حیات والد قبل از تصدیق و گذارش احوال بعد از ایمان

واقبال که بخط خود در رساله علیّه مرقوم داشته اند و همچنین تفصیل نفسی ایشان با

جمعی از اصحاب از بغداد بموصل و وضع زندگانی در اندیاری غربت تا زمانی که جمال قدم جلّ

شانه الاعظم ایشان را بارض اقدس عکا احضار و بلقای طلعت ذوالجلال فائز و مشرف شدند

و در جوار فضل و الطاف ساکن و اقامت نمودند و بالاخره در سنه ۱۹۰۵ م ۱۳۲۱ هجری

در عکا صعود برفیق اعلی نمودند ضریح ایشان در تربت بهائیان مقابل مقام نبی صالح

در طرف یسار تربت واقع .

وهذا مجمل ما كتبه الوالد

" وبعد احقر بریته بل لا شیء فی الحقیقه زیمن العابدین

بن محمد نجف آبادی معروض میدارد در این ایام که مرکز عهد الهی فرع منشعب
از اصل قدیم غصن الله الاعظم و سر الله الاقدم حضرت عبد البهاء ارواحنا له الفداء بعبودیت
محضه قیام بر نشر نجات الهیه نموده ملائکه ناشرات نسماط عطریه رضوان رحمن را در اقطار
شاسعه منتشر نموده اند و چون براهالی آن حدود مرور نمود نائمین بیدار گشته
از قطعه امریک جمعی توجه بساحت قدس نموده بزیارت روضه منوره و لقای من اراده الله
وامر الکل بالتوجه الیه فائز شدند . از جمله آن نفوس زکیه دگر گسندر وفقه الله و ایای
علی ما یحب و یرضی بود ایشان از این عبد خواهش نمودند که شرح احوال خود را یعنی
کیفیت تصدیق امر اعظم و ورود در شاطیء بحر قدم را در اوراقی مرقوم نمایم
حسب الاستدعای ایشان معروض میدارم .

" ولادت این عبد در ماه رجب سنه ۱۲۳۳ یک هزار و دو بیست و سی و سه

هجری واقع شده در دین اسلام و مذهب طائفه اثنی عشریه در ایام طفولیت بهمان رسوم
و آدابی که در میان ایشانست در عقاید و عبادات تعلیم و تربیت مینمودند و چون بحد بلوغ

رسیدم ملتفت شدم باینکه اخذ دین باید از روی بصیرت و یقین باشد نه بتقلید و متابعت آن
و این (در اینجا ذکر تحقیقات خود را در حقیقت خود دین اسلام و حجیت کامل آیات
قرآن مینمایند) و بعد مرقم میدارند - حقیر بعد از ایقان بحقیقت دین اسلام و حجیت
آیات قرآن بهمین قدر قناعت نموده در سایر امور بانچه در میان آن طائفه بود عامل بودم
در مسائل فروعیه بتقلید علمای ظاهریه و در عقائد بانچه در کتب احادیث ذکر شده بظاهرا
متمسک و از معانی مقصوده محتجب و غافل مثل ساعت و اشراف آن و قیامت و علامات آن . . .
و از اعظم امور که در میان آن قوم مذکور و مسطور ذکر قائم و ظهور او بود که در لیالی و ایام
منتظر العجل و العجل میگفتیم و دعای ندبه میخواندیم و نزد ذکر او قیام مینمودیم
و عجل الله فرجه میگفتیم .

مدتی حقیر با این خیالات مشغول تحصیل علوم ظاهریه بودم گاهی در قریه
نجف آباد و گاهی در اصفهان و زمانی در نجف تا آنکه در سنه ۱۲۵۳ و الد عزم طواف مکه
معظمه نمود مرا طلبید و امورات را محوّل نموده ببیت الله توجه نمود و چون حجاج که هم سفر
او بودند مراجعت نمودند و خبر وفات او را دادند بعضی از اهل قریه مجتمع شده حقیر را
بجای پدر در مسجدی که خود او بانی و مؤسس آن بود و در آنجا بامامت و مسئله گفتن مشغول

بود به امامت دعوت نمودند .

مدتی حال باین منوال گذشت تا در سنه ۱۲۶۰ حقیر عنم زیارت

(عتبات) نمودم شخصی از ملاّهای شیخیّه بحقیر بشارت داد که تو میروی بکریلا بخدمت

سید مشرف میشوی مقصودش حضرت اعلیّ جلّ شأنه بود وقتیکه حقیر بارض (طف)

وارد شدم بعضی از طائفه شیخیّه را هم دیدم منتظر بودند وبعد معلم شد که بعد از

اظهار امر از شیراز بمکه تشریف برده اند وباصحاب فرموده اند شما بروید بکریلا

از این سخن چنین استنباط نموده بودند که مراجعت از طواف (بیت العتیق) بآن

ارض تشریف میبرند ولکن مراجعت از راه بحر بشیراز تشریف برده اند بعد مراجعت

بوطن نمودم از شخص ملاّتی پرسیدم که حکایت سید بباب چه شد مذکور داشت

که علماء رد نمودند وقبول نکردند حقیر باز مشغول امور سابقه وبی خبر از جمیع وقایع

محدثه ۰۰۰ تا اینکه در سنه ۱۲۶۲ جوانی در زیّ اهل علم با عمّامه ورداء وارد قریه

مزبوره شده در بیت یکی از روضه خانها که در محله سمّت قبله قریه واقع است منزل نموده و در

مسجد میدان بر سر منبر رفته شروع بذکر معارف نموده شخصی در پای منبر گفته پائین بیا

تا ملاّی ما برود بالا مسائل بگوید او در جواب گفته بعد از پنجاه سال که از عمر تو گذشته

هنوز وضورا تعلیم نگرفته پس باقی امور را چه خواهی کرد .

باری شخصی ملا محمد نام شیخ آن جوان را ملاقات نموده و فی الجمله

بر عقیده او اطلاع یافته بود بحقیق ذکر نمود که میخواهد بیاید بمسجد شما بر منبر برود

و بعضی سخنها دارد حقیر هیچ گمان امر ظهور نمینمودم خیال نمودم شاید مقصدش مطالب

شیخ (۱) مرحوم است و از آن طائفه است گفتم بسیار خوب و عادت حقیر آن بود که اگر

غریبی وارد میشد و اراده روزه خواندن و ذکر احادیث و مواعظ داشت منبر را باو تسلیم مینمودم

چون بر منبر بالا رفت و شروع بسخن گفتن نمود کلمات او بسیار در مذاق من شیرین و گویا را آمد

گوش فرا میداشتم که بفهمم دو حدیث طرح نمود یکی در مراتب نفس و یکی در مقامات معرفت

اول را صبح بعد از ادای فریضه و ثانی را شب بعد از ادای صلوة عشا و مردم را بمحبت

و مودت و اتحاد دعوت مینمود و آخر هم از مصائب سیّد الشهداء ذکر مینمود شیخ رفت

در منزل او بدیدنی در وقت مفارقت بعاتتی که در میان قوم بود در وقت وداع گفتم التماس

دعا فرمود دعائی بهتر از این نیست که شما را اطلاع دهم بر امری که از آن غافلید گفتم

بفرمائید مذکور داشت شاید انکسی را که من خوب میدانم تو خوب ندانی گفتم من

عناد با کسی ندارم اگر مطلبی را بفهمم و ادراک نمایم قبول میکنم والا تو گذارم و تعرض

نمایم فرمود انکسی را که منتظر ظهور او هستید ظاهر شد این سخن بسیار بر من

گران آمد نظر بان اوهاما تی که بود گفتم چه طور گفت طوری ندارد ظاهر شد

(۱) شیخ احمد احسائی

گفتم ظهور علامات دارد گفت چه علامت گفتم دجال باید ظاهر شود ذکر وزیر (۱)
شهمیرا نمود که خود را مرشد ویر میدانست گفتم باید يك چشم داشته باشد
گفت بلو چشم حق بینی نداشت چشم باطل بینش روشن بود . . .

مجلس منقضی شد حقیر مراجعت بمنزل خود نمودم و لکن در حالت

بهت و تحیر و پریشانی و اندوه و ملال و فکر و خیال . . . در این حال پر ملال که ابواب مسدود

بود و امل مقطوع شبی منقطعاً عن العالمین متوجهاً ال انیس المستوحشین در محل

تاریک نشستم و مناجات با قاضی الحاجات مشغول شدم باین مضمون که پروردگارا تو

عالم و دانائی که مقصود این بیچاره طلب حق آست و نمیدانم بکجا بروم و از که جويا شوم

دری بگشا و راهی بنما اضطراب را باطمینان و ریسرا بایقان تبدیل فرما در این اثنا

خواب مرا ربود دیدم در اطاقی نشسته ام و چراغی در طرف ایمن روشن است

ناگاه حضرت اعلی جل شانه داخل شدند حقیر قیام نمودم تشریف آوردند نزدیک

سراج و جالس شدند و من در مقابل بفاصله چند قدم نشستم و شخصی از اهل قریه رضا نام

(۱) وزیر شهمیرا حاجی میرزا آقاسی صدراعظم محمد شاه است

در عقب بتمام خضوع معروض داشتم اقا چه ادعائي بود در عالم واقع شد
دلیل بر مدعا چه بود ندیدیم و نفهمیدیم باصبع مبارک اشاره بشعله چراغ نموده
فرمودند این شعله بر نورانیت خود چه دلیل اقامه مینماید جز نور خودش همین نور
او دلیل اوست حقیر از این سخن چنین استنباط نمودم که میفرمایند از آن مکني
که من ظاهر شدم کسی گمان علم و معرفت نمیبرد همین آثار و آیات که از من ظاهر شده
دلیل من است .

معروض داشتم امام ما علاماتي داشت و مقصودم آن بود که در
حدیث دیده بودم برخد مبارک انحضرت خالي هست فوراً اصبع مبارک را بر خد
گذارده فرمودند این خال بعد از آن عمأهرا بلند نموده مشاهده شد خطي
سفید مقوس بر سر مبارک پیدا است و لکن حقیر نشنیده بودم که خط سر از علامات است
ونه در حدیث دیده بودم معروض داشتم امام ما پسر کسی بود مقصودم امام حسن
عسکری بود چگونه این نوع ظاهر شد فرمودند جز هوای رفت بهوا و خاکی
بخاک و آبی باب و آتشی با تش حال من شده ام .

وچون در نظر بود که سید مرحوم (۱) طاب ثراه آیه (یعنی الله

کلا من سعته) (۲) را تفسیر نموده بود باینکه چون قائم ظاهر میشود انقدر علم

و معرفت نشر مینماید میان اصحاب که هر يك مستغنی میشوند و حاجت بسؤال ندارند .

معروض داشتم آیه یعنی الله کلا من سعته چه شد تبسم فرمودند / تا حال ^{و فرمودند}

کسی این را از من سؤال نموده مگر يك نفر و حال تو سؤال / ^{میکنی} و قیام نموده اشاره

بسمت شیراز نموده فرمودند رایتی برپا شده وعده نصرت بمن نموده میروم ملحق شوم

به رایت ناگاه حقیر بیدار شده کانه در بیداری دیده ام آنچه دیده ام .

باری در حالت تحیر و تفکر شخصی از اهل قریه بیکی از رفقا که مطلع از

احوال حقیر بود گفته بود فلانی را پریشان میبینم اگر خواسته باشد کسی را به بیند

برادری دام در گرینچه که از قرای اصفهان است او از این امر اطلاع دارد من

میروم او را خبر میدهم شما بیائید انجا او را ملاقات نمائید حقیر بعد از استماع

این سخن گفتم بلی من طالب ملاقات چنین شخصی هستم و با آن رفیق خود که خبر داده

(۱) سید کاظم رشتی

(۲) قرآن

بدون اطلاع احدی پیاده توجه با آن قریه نمودیم صحبت و گفتگو در مقامات عرفان
و تاویل احادیث و اینکه شخص بحسبیت دینی که اخذ نموده و با آن متدین شده اگر
چنانچه عین آن حجت را در ظهور بعد مشاهده نماید مفری از برای او نیست الا
بتصدیق آن .

باری یوم بعد را توجه باصفهان نمودیم شخصی با آن رفیق گفته بود
اگر طالب باشید کسی را ببینید شخصی اینجا هست که از این امر با اطلاع است رفتیم
بخانه که نشان داده بود قدری نشستیم جوانی وارد شد در لباس اهل حکومت
با کلاه و زلف سؤال نمود برای چه مطلب آمده اید گفتم بطلب حق شروع
بتکلم نموده قدری در معارف سخن گفت و مجلس منقضی شد شخصی از احباب شب
بعد را دعوت نمود رفتیم جمعی حاضر و آن جوان مسمی بمیرزا سلیمان در صدر
مجلس جالس قدری از شب گذشت صاحب بیت جزوه ئی آورد نزد آن شخص که تلاوت
نماید گرفت و شروع بقرائت نمود آیه اول را خواند و شروع بایه دوم نمود پیش خود
گفتم این آیات از همان منبع است که قرآن نازل شده بعد از چندی میرزا
سلیمان مزبور بنجف آباد آمد جمعی از هر صنف ملا و رعیت و اهل کسب و صنعت او را

ملاقات نموده همگي اعتراف بفضل و علم او نمودند و بعضي اظهار تصديق و ايمان نمودند .
بعد از خروج او از قریه محصلی از جانب چراغعلی خان که آن زمان حکومت اصفهان
با و مفوض بود آمد او را طلب نمود و جمعی را اخذ و حبس نمودند بالاخره قدری
از زخارف گرفته رها نمودند بعضي از آن اشخاص که مدعی ايمان بودند ثابت
و مستقیم ماندند و برخی متزلزل گشتند

باری اگر چه توفیق الهی شامل شده و حجبات اوهام سا بقه خرق شد
و با ايمان بنقطه اولی فائز گشتم و لکن بوهم دیگر مبتلا شدم و آن حکایت یحیی بود که با سم
ازل در میان اهل بیان مذکور بود چون حقیر کتب و صحف حضرت اعلی را ندیده
بودم و ظلم فراعنه و سطوت جبابره مانع بود از تحصیل و مطالعه آن از اهل بیان مستفسر
شدم که بعد از شهادت آن حضرت بکي باید توجه نمود مذکور داشتند که اشاره
بسیحی فرموده اند و او را مرآت خوانده اند دیگر از حکمت این امر که اشاره با و فرموده
اند احدی مطلع نبوده حقیر در تفحص برآدمم که او را ملاقات نمایم و چون مسموع
شد ببغداد رفته عازم سفر (عتبات) شدم چون وارد بغداد شدم اثری نیافتم
زمانی بود که جمال قدم جل شائنه مهاجرت اختیار فرموده بودند و احدی مطلع نبود
کجا تشریف دارند و یحیی مستور بود و احدی را اذن ملاقات نمیداد لهذا رفتم بکرلا

بعد از چندی مجدداً قصد رجوع بوطن نمودم در بین راه یکی از احباباً که از وطن بسمت
 (عبات) توجه مینمود خبر داد که مجتهد قریه با جمعی از سادات و غیرهم متفق شده جمعی
 از احباباً را بمعانیت کدخدا اخذ نموده باصفهان برده اند و چراغعلی خان حاکم اصفهان
 انها را حبس نموده لذا حقیر مکرراً مراجعت بکرلا نمودم بملاحظه آنکه اگر در این حال
 وارد وطن شوم جز گرفتاری فائده ئی ندارد چنانچه معلوم شد که بخانه حقیر رفته اند
 و در تفحص آثار حضرت اعلی برآمده اند و بعضی اشیا را غارت نموده و مجتهد مزبور در اهلاک
 و اعدام حقیر ساعی و جاهد حقیر در این مدت در کرلا بودم و بعد اراده رجوع بوطن
 نمودم اگرچه این وقایع که مجعلاً ذکر شد در ظاهر نار و نغمت مینمود و لکن فی الحقیقه
 نور و رحمت بود چه که سبب شد بشرف حضور مقصود عالمین که منتهی آمال انبیاء و مرسلین
 بود فائز شدم نظر بآنکه جمال قدم جل شانه از سفر مراجعت ببغداد فرموده بودند
 حقیر چون بمشهد کاظمین رسیدم محض فضل احضار فرمودند چون بحضور مبارک مشرف
 شدم ساعتی بنصایح و مواعظ متکلم و بعضی مطالب که مستور بود مکشوف فرمودند آثار
 بزرگواری و اقتدار از وجه مبارک ظاهر و باهر و لکن یا اسفا که دیده بصیرت مفتوح نبود که
 مقصود عالم و محبوب اسم و طلعتی که حضرت اعلی روح ما سواه فداه مبشر بظهور او بود
 و جان در راه او فدا نمود بشناسم باری حقیر رجوع بوطن ما لوف نمودم و صحبت
 از یحیی در میان بود .

در آن اثنا لوح منیع از جمال قدم جلّ شأنه مخاطبا للحقیر رسید و چون

بزیارت و قرائت آن فائز شدم نصائح مشفقانه و بیانات بدیعه منیعه آن مرا مجذوب نمود .”

البتة الواح قدسیة وآیات منزله از سماء مشیت و اراده انملیک

عظمت و قدرت بافتخار ابوی بسیار بحدیگه تشکیل مجلّداتی مینماید

چنانچه در یکی از توقیعات منیعه این بیان ارفع اعلیٰ مسطور قوله

عزّ بهائه - آنچه بجناب زین علیه بهائی از ملکوت و حی الهی

ارسال شده نزدیک با آن رسیده که معادله نماید با آنچه از

سماء مشیت بر رسل نازل گشته له ان یحمد الله ویشکره

بدوام الملك و الملکوت .

نظر بمطالب گذشته که ابوی مرقم داشته اند مناسب چنان که آن لوح

امنع اعلیٰ که ذکرش وارد در این مقام درج و ثبت گردد و بدایع عبارات و لطائف بیانات قدسیّه

متعالیه آن روح حیات بناظرین و قارئین بخشد .

ربّنا العلی الاعلی

ای حبیب من دنیا را قراری نه ووفائی نیست صاحبان افتده نباید در
این آیام معدوده خود را از نسیمهای خوش‌الهی وروایح لطیف معنوی ممنوع و محروم نمایند
و بزخارف اقوال خود را از تجلیات انوار محبوب محبوب فرمایند همیشه این سخنها در
میان بوده کان ویکون وکائن سلطان بقا از برای هر امری برهانی مقرر فرموده که نزد
اولی البصیره واضح وهورید است تا صاحبان افتده صافیه بآن متمسک شده ملتفت بعضی
سخنهای لغو که ناشی از مظاهر شیطان میشود نشوند والا اگر جمیع حرفها بقول
ختم شود و در تمام امور بذكر لسان کفایت رود هرگز امر الله واضح و مبرهن نگردد و صبح
هدایت طالع نیاید و ظلمت ضلالت زایل نشود جمیع رسل در جمیع کتب که من عند الله
نازل فرمودند هرگز امر را محدود بحدی و محصور بجهتی نفرمودند چنانچه همه این اسرار
معلوم شد و نار الا تمام حجابهای ^{معدوده} لا را آتش زد و معدوم نمود و علم ان الله علی
کل شیء قدير بر جیل یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید مرتفع شد هنیئا لمن یعرف من
الاشارة مواقع الهدایه و آیه قبل قالت الیهود ید الله مغلولة را بسیار فکر فرمائید

شاید از سلسبیل مکنونه در او نصیب برید و بغایت و منبع این فضل مخزون و رحیق مختوم
واصل گردید قرن‌ها این آیه را همه تلاوت نمودند و گویا هرگز قرائت نشده تا معنی لا
یمسه الا المظهرّون ثابت شود و محقق آید و اگر در همین آیه تفکر و تدبّر میرفت این
نفاقها و ظلمها هرگز بر مطالع احدیه و مظاهر قدسیه وارد نمیامد .

باری باید بعین عنایت الهی که در فوآد مودعست ملاحظه فرمایند و قدر این ایام را
دانسته غفلت نورزند که عنقریب مظاهر انا در راجعون رجوع نمایند و طیرهای معنوی
از خاکدان بعد و ذلت باشیان قرب و وحدت پرواز نمایند و غمام رحمت ممنوع شود و سحاب
مکرمت مقطوع ماند و سراج نور مستور گردد و حجابهای ظلمانی همه ارض و ساکنین آنرا احاطه
نماید همیشه سراج روح در مصباح نور روشن نیست اگر چه فنا ندارد و لکن جز اهل
بقا ادراک ننماید زیرا که فیض کلیه و رحمت منبسطه و جمال هویه و بحر احدیه همیشه در
جریان و در انبساط و در ظهور و در موج نیست بهار ظاهری که تربیت ظاهر اشیا با امر
خالق اسما با و موکول و مفوض است در سال یکمرتبه ظاهر شود و همچنین بهار معنوی که
تربیت ارواح و افئده منیره مینماید و حیات باقیه دائمه مبذول میفرماید در هر هزار سنه
او ازید یکبار جلوه مینماید و بر همه اشیا از غیب و شهود خلعت هستی و تجلی ربوبی ابلاغ

میفرماید دیگر تا کی مستحق آید و چه کس لایق باشد که ادراک نماید پس تا
نسیمهای خوش روحانی از باغهای قدس معانی میوزد و بلبل بیان برشاخهای گل رضوان
میسراید سعی و جهدی باید تا گوش از آوازه های ملیح ربّانی بی نصیب نشود و جسم از
بادهای بهار معنوی محروم نماند و این نسیم بر هر جسد که وزید حیات باقیه بخشید
و بر هر شجر یابسه که مرور نمود خلعت تازه دائمه عنایت فرمود بحفظ جان مپرد ازید
واز جانان مگذرید و بمنزخرفات اقوال این و آن پیراهن ذکر و ایقان را مدیریت

بگو ای دوستان چراغهای هدایت دل را ببادهای ضلالت غلّ خاموش کنید اگر چه حکم
من ینهدی الله فهو المهدت ومن یضلل فلن تجد له ولیاً مرشداً ثابت و محقق است و لکن
دلالت ذکر فان الذکر ینفع المؤمنین هم جاری و سا ریست و عنایت یندلّ الله السیئات
بالحسنات هم ظاهر و واضح است این ناله جان را جز گوش باز نشود و شمس معانی
جز در صدور صافیه عکس نیندازد معاشران یوسف که شبها با او در یک بساط جالس بودند
و در همه ایام موآنس از بوی خوش او محروم بودند و دماغ جان یعقوب جانان از فرسنگهای
بعیده ادراک نمود پس زکام غفلت را باید بذکر جمیل دوست مداوا نمود و چشم قلب را
از استشمام قمیص حب روشن و منور داشت تا بوی خوش محبوب ادراک شود و نارحبّ الهی غیر
دوست از مغز و پوست همه را بسوزاند و تا این مقام حاصل نشود جمیع اعمال عاطل و باطل

گردد چنانچه برای العین همه این مقامات واضح و لائح گشت چه قدر از عباد که شبها

بنار فراق یار سوختند و تمنای وصال نمودند که تا جان نثار نمایند و چون حجاب جمال مرتفع

شد همه بحجبات جلال محبوب ماندند و یلقای محبوب که غایت مراد^{مریدین} بود فائز نگشتند

این نبود مگر آنکه از خود گوش و چشمی نداشتند تا یار را از ما تمیز دهند و نغمه بلبل را

از زاغ فرق گذارند و لهم قلوب لا یفقهون بها و اعین لا یبصرون بها جمیع معتکف

بکلمات اهل کتاب شدند و متمسک با اشارات اولی الالباب که چنین در کتب ذکر شده و چنان

در صحف مسطور گشته و غافل از اینکه امر مبیم الهی بقاعده محدود نگیرد و قانون نپذیرد گویا

از چشمه یفعل ما یشاء ننوشیده اند و از خمر یحکم ما یرید مرزوق نگشتند و معلوم شد که امر

خلاف آنچه مسطور گشته بود و ادراک و عقول احاطه نموده بود از مشرق غیب هویت ظاهر گشت

چنانچه قیامت بقیامی تحقیق یافت و خاتم بیدئی راجع

ای برادر من حال درست در این کلمات تفکر فرما تا ابوابهای علوم نا متناهی مفتوح شود

و باستقامت تمام در امر قائم شوی و ببصر حدید در آفاق جان و انفس جانان اسرار سبحان ملاحظه

فرمائی حال اگر این عباد چشم را بنور انقطاع منور مینمودند و گوش را از استماع آوازه های

بدیع الهی منع نمینمودند البته گوش جان نظر بتعلق خود بعوالم قدس بندای عند لیب هویت

از قبر غفلت قیام می نمود و از زیارت جمال که مقصود اصلی و فیض کلی است نصیب و قسمت
برمیداشت قسم بخدا که اگر قدری بقلب متوجه شوید از حرکت این قلم حرکات ارواح قدم
ملاحظه کنید و از سواد این مداد بوی و داد جاوید بشنوید و از هیاکل این حروف
کلمات باقیه محسوسا مشاهده کنی نفعه مشک از نفعه غیر بغایت ممتاز و کافور از دون خود
نهایت واضح است و صبح هدایت را از ظلمت ضلالت بس فرقه‌هاست و این نزد اولی العلم میرهن
است که حق بجمع جهات از جمع ناس ممتاز است بقوله و فعله و حرکت و سکونه بقسمیکه بهیچوجه
مشابهنی بدون خود ندارد و لکن فطرت جعلی و طبیعت خفایش البته از ادراک این مراتب
محروم است خفایش را از اشراق آفتاب در پایش نصیبی نه و جعل را از رایحه عطر قسمتی نه
باری جوش این بحر باین خروشها ساکن نگردد و صبای الهی باین وزیدنها ساکن نشود و همیشه
این عبد خود را در جامه های خشن که از وبر ابل است مستور نموده و مینمایم که با سعی معروف
نباشم و بر سعی موصوف نگردم با آنکه همیشه بحور قدم بفضل الله در قلب جاری و لکن قطره از
آن ظاهر نه و صحف معانی در صدر مستور و حرفی از آن بر الواح مشهود نه جز عبودیت خیالی
نه و جز نیستی مطلق منظوری نه و همیشه طالب بوده و هستم که خدمتی در خور از بنده بر آید
که شاید مقبول راه دوست شود و منظور نظر محبوب آید و چه ابتلاها که دیده شد و چه
بلاها که از قبل وارد گشت البته شنیدید و در این ملک هم در مقابل اعدا تنها ایستاده ام

واز جمیع اطراف دشمن احاطه نموده و احدی هم نصرت ننموده و در هر آن هم منتظر آنیم

که جسد ترابی را باهل آن واگذاریم و در آشیان الهی مأوی گیریم با وجود این چه حرفها

که میگویند و چه سخنها که از لسان جاری مینمایند گویا يك چشم در امکان تحقق نیافته و يك

گوش باز نگشته اشکوبستی و حزنی الی الله اقول لن یصینا الا ما کتب الله لنا

آخر بگوای مردم رحمی بر خود نمائید اگر بر غیر ندارید زیرا ثمره اعمال و افعال بخود

شما راجع است و اگر سبب اشتعال نار الهی نمیشوید دیگر علت اخماد چرا و اگر ناصر نیستید

باعث انقلاب چرا آخر این سراج را زجاجی نه تا او را از بادهای مخالف حفظ نماید و این

شمع را فانوسی نه تا او را از غبار نفوس محفوظ دارد اگر چه فانوسی جز قضای الهی نجوید

و زجاجی جز رضای او نخواهد در حصن حدید تسلیم ساکن است و بر رکن شدید

متشبه

ذکر بلایا را اگر بخواهید از سلمان جويا شوید و سبب این مکاتیب بعضی اوهام ناس شد

والا هرگز زحمت نمیدادم و مائه کسالت نمیشدم وما نشاء الا آمن یشاء الله

۱۵۲ من الحا قبل السین

تستمه کلام ابوی - بعد از زیارت این لوح ابدع اذیع اعلیٰ عریضه فی معروض داشتیم
و بعض مسائل سؤال نمودم جواب شافی کافی بشأن آیات ارسال فرمودند و چون
زمان مهاجرت جمال قدم باسلامبول رسید بعض الواح و سوره در آن اوان نازل از جمله
(مدینه توحید) در جواب سؤال مرفوع شیخ سلمان سواد آن را آوردند باصفهان
و مسموع شد که فرموده اند کشتی بزرگ که حرکت مینماید کشتیهای صغیره نیز متحرک
میشوند و در آخر (مدینه توحید) بحقیر خطاب میفرمایند و نهی از خوف بعد سر
آن سخن و این کلمه معلوم شد و بظهور آمد .

معاندین و مفسدین مره آخری در صد و اشتعال نارفته و اخماد نور الهی
واخذ و حبس و قتل و اعدام مقبلین الی الله برآمدند و انها را بردند باصفهان نزد مجتهد مسمی
بشیخ باقر که در لوح (البرهان) از قلم اعلیٰ باسم (ذنب) مذکور شده تا حکم بر کفرا تان
نماید یکی از احباب که در آن مجلس بود استشمام رائحه فساد نمود بعد از آنکه اهل
مجلس متفرق شدند آمد نزد حقیر و خبر آورد گفتم چاره نیست الامر بید الله گفت
میرویم در جبال پنهان میشویم یا در اصفهان گفتم در جبال رفتن فائده ندارد نه کسی
از حال ما با خبر است و نه ما از وقایعی که رو میدهد مطلع میشویم بشهر رفتن اولی است

تا معلوم شود که نوایا چیست و امر بکجا منتهی میشود رفتیم بشهر اصفهان بعضی از احباباً هم که مطلع از فتنه و فساد شده بودند مخفی شده و بعضی فرار نمودند و جمع‌گیری را بردند حضور حاکم .

خلاصه يك نفر را بقتل رساندند و یکی را بدار زدند و دو نفر را گوش

بردند و جمعی دیگر از محبوسین را بطهران فرستادند و دو نفرشان در راه از شدت صدمات وفات نمودند و از هر طرف قتل و غارت رخ داد و بعضی را در میدان قریه چوبکاري کردند و سه نفر را در اصفهان سر بریدند حقیر در آن زمان که حضرات را اخذ و حبس نمودند با بعضی از اصحاب در اصفهان در خانه یکی از احباب بودیم و اغیار بکمال جدّ در تفحص که ما بقی را اخذ نمایند چنانچه در قریه در خانه‌ها داخل شده از جمله در خانه حقیر در جستجو برآمده اند تا آنکه بعضی کتب و صحائف مثل کتاب ایقان و بیان و آنچه از تفاسیر و مناجاتهای حضرت اعلی روح ما سواه فداه که بدست آمده بود و نوشته بودم بدستان افتاده بردند بشهر و تقسیم نمودند و از قرار مسموع شیخ از نیافتن حقیر تأسف میخورد .

باری صاحب بیت چون اطلاع یافت که اراده دارند در خانه‌ها داخل شوند

خواهش نمود که بروید بیرون شهر تا محلی را پیدا کنیم که گمان نکنند مراجعت نمائید لهذا

رفتیم در خرابه های بیرون شهر حقییر ملاحظه نمودم اگر مره آخری وارد شهر شویم امر صعب میشود چنانچه امر نموده اند کسی بی تذکره از شهر بیرون نرود و سرحد ها را سپرده اند که اگر کسی تذکره ندارد او را برگردانند لذا رفتیم بقریه دولت آباد از توابع اصفهان .

جناب اقا میرزا کاظم اخوی جناب سلطان الشهداء چون مطلع شدند از این کیفیت با بعضی اصحاب مشورت نموده مصلحت در رجوع باصفهان دیدند و دو نفر را با مال سواری فرستادند شب وارد ^{شهر} شدیم چند یوم در منازل خودشان ساکن بودیم بعد بحسن تدبیر جناب سلطان الشهداء بیرون رفتیم آدمی با مال سواری همراه نمودند تا از سرحد گذشتیم و وارد دارالسلام بغداد شدیم .

حقییر بعد از ورود ببغداد خدمت یکی از احباباً الله که حسب الامر مبارک در آن ارض ساکن بود رسیدم و مشغول کتابت آثار و آیات مبارکه شدم گاهی سخنی میگفتم که سبب تبسم جناب ^{در بوم} مدبیر میشد میفرمود تو ما را بخنده می آوری زمیندانیم عاقبت چه بر سر داریم نظر بآنکه در الواح الهیه ذکر فرشته شده معروض داشتم من این قدر میدانم که اگر حق مرا دستگیری نماید و از غمرات افتتان نجات دهد رستگار خواهیم شد والا من بهیچوجه مالک نفع و ضرر خود نیستم در این صورت جز توکل و تفویض چاره نیست امید بفضل او داریم .

بعد با خود فکر مینمودم آیا این فتنه چه فتنه ایست چنانچه در لوح

مبارک هم در جواب عریضه حقیر که از ارض صاد بصحابت مرفوع شیخ سلمان ارسال داشته بودم

وآن لوح در دارالسلام بحقیر رسید ذکر فتنه فرموده اند بقوله تبارک و تعالی —

” وقد رجع النداء في هذه الشجرة المباركة التي رفعت على جبل المسك وان هذا لفتنة عظيم

وقوله جل شأنه

” ولكن فاسئل الله بان لا يقطع عنك هذا الروائح المرسل العزيز الكريم لان طير الفتنة

قد طارت عن شطر القضاء وكذلك قضى الامر من قلم الله المقتدر العزيز السلطان الغالب العليم

الخبير . ”

تا آنکه بغتة خبر رسید که جمال قدم اظهار امر فرموده اند ویحیی بمعارضه

ومجادله وانكار ودعواى وصايت وخلافت مجعوله بقیاس با امور سابقه ^{قیام} نموده جمیع احباب متحیر

ومدهوش و متفکر حقیر چون شب در آمد و تنها شدم بلسان حال گفتم انی ترکت ملّة قوم لا یؤمنون

بالله ووجهت وجهی للذی فطر السماوات والارض والحمد لله الذی هدانی لهذا وما كنت

لاهدى لولا ان هداني الله والشكر لله الذى اخذ يدى وانقذني من غمات الافتتان
والامتحان الى ساحل الايمان والايقان والاطمينان . . .

بارى قبل از آنکه خبر اعراض يحيى وفصل وانفصال برسد امر مبارك
صادر که در اثبات ظهور مبارك رساله انشا شود و مرقوم گردد حقير با قلت بضاعت وضعف
ومسكنت على قدرى ومقدارى بتأليف مشغول شدم وبعد از تفريق وتفصيل از مصدر امر
جل شانه بيكى از احباء الله فرمايش رسيد که اگر فلان ميل داشته باشد سفر نمايد با روح
وريحان بهر بلد که بخواهد غير اصفهان برود والا در همان محل ساکن باشد با ریح
وريحان حقير بجزر استماع چنان استنباط نمودم که ميل مبارك بمسافرت حقير است بجهت
تبليغ امر الله وجون امر بحج بيت نقطه اولی هم در الواح نازل شده بود بسمت شيراز
توجه نمودم وبعد از طواف بيت بتبليغ امر مبارك مشغول گشتم و در ديار سائر در بين راه
بعضی از کتب حضرت اعلی جل شانه بدست آمد آنچه در باره اخبار از اين ظهور
مبارک واعراض واعتراض يحيى در آن کتب دیدم در رساله مذکوره نوشتم و با يکي از احباب
ارسال نمودم بارض سررئزد جناب اقا محمد على اصفهانی که آشنای و دوستی سابقه
داشتيم بعد خطی از ایشان رسيد اين عبارت در آن مسطور بود -

نهایت

بشارت اعظم آنکه رساله آنجا ببنظر انور کبریائی رسید وبتفصیل مشاهد فرمودند

عنایت درحق آنجا بکه ازسین ایشان است معمول فرمودند ودرآن هنگام

این آیه ازافزایش مشیت مشرق

... انّا نتبأ اسمہ من قلم الاعلیٰ ممّن حضر تلقاۃ الوجه وعمل ما امر به فی الواح

اللہ المہیمن القیوم وهذا من فضل لایعادلہ عمّا خلق بین الکاف والنون وشکر

اللہ من قبلہ ونقول لک الحمد یا الہی بما جعلتسی ممّن ورد فی اوّل ایامک

علی شریعة بحر احدیّتت وفا زبلاکک وهذا من فضل اختصت به عبدک الذی

تمسکت بہ واقطاع عمّا سواک وانک انت الغفور الرحیم — انتهى —

این بود مہملی از حیات والدی چنانچہ از قبل اشارہ شد کہ بخطّ

خود در رساله علیحدہ مرقوم داشته اند وآنچہ از قلم ولسان لطف و عنایت

مرکز عهد و میثاق و غضن اللہ الاعظم و سرّہ الاکرم الا قوم در کتاب — تذکرۃ الوفاء —

راجع باحوال و کفر تازی و اسیری ایشان بموصل صا در وازل در این مقام بشت

میکردد قوله المبارک الاحلی

واز جمله مهاجرین ومجاورین حضرت زین المقرَّبین است این شخص جلیل از اجله
اصحاب حضرت اعلی و اعظم احباب جمال ابهری بود در کور فرقان مشهور
بتقدیس و ترهت بود و در فتنون شتی میبارت تا مه داشت مقتدای جمیع اهل
نجف آباد بود و در نزد انا بر و اعظم بلا دین نهایت محترم کلمه اش کلمه فصل
بود و حکم شرنا فد و جاری زیرا مسلم عموم بود و مرجع خاص و عام بمجرد استماع
خبر از ظهور حضرت اعلی روحی له الفداء فریاد رسنا انما سمعنا من داینا دی
لایمان ان آمنوا بریکم فآما از جان بر آورد و جمیع حجیات بدرید و کشف
سبحات نمود و دفع شبهات کرد و بتسبیح و تقدیر جمال موعود بر ^خ محمل است
و تبلیغ ظهور حضرت مقصود در موطن خویش و اصفهان شهره آفاق شد و مورد
دعوت و انبیا اهل نفاق عوام کالیهوام که او را میپرستیدند بتعدی بر ^خ خواستند
هر روز جفای از ستمکاران و انبیا و آزاری از عوانان صادر شد جمیع را متحمل
بود و در تبلیغ لسان فصیح بگنود و در نهایت متانت مقاومت کرد و روز بروز
بر غضب عوانان بیفزود جامی سرشار از بشارت الهی در دست داشت و بپا ده
معرفت الله هر نفسی را سرمست مینمود ابداء خوف و خطری نداشت بی باک بود
و در سبیل الهی جان لاک ولی بعد از قضیه شاه پناه نمود و انبیا شدید در هر
شام و صبحگاه و چون بقای ایشان در نجف آباد از برای جمیع احباب مورد خطر بود
لهذا بعراق سفر نمودند .

در ایامی که جمال مبارک در کردستان بودند و مناره سرگلو خلوتگاه نموده بودند جناب زین بیخداد وارد ولی مایوس و متأسر شد زیرا دید از امر الله نه صدائی و نه ندائی نه جمعی و نه انجمنی نه صوتی و نه صیتی یحیی در گوشه خوف و خمول غائب و در زایه خمود و خشو فاقل هر چه تحرّی نمود نفسی نیافت یک مرتبه با حضرت — کلیم — ملاقات کرد و چون تقیّه بسیار بود سفر بکربلا نمود و مدتی در کربلا بتحریر آیات و تللمات مشغول گشت پس دوباره بنجف آباد رجوع نمود و از هجوم اعداء و فجور ظالمان بقاء و استقرار ننماد ولی بنفخ صور مرّة اخری حیات تازه یافت و بشارت ظهور جمال مبارک را بگوش جان استماع کرد و بپروا بطبل الست کوسریلسی زده و تبلیغ امر مبارک لسان فصیح گنود و بدلائل عقلیّه و نقلیّه اثبات ظهور من یظهره الله مینمود هر تشنه را آب گوارا بود و غیر طالبی را برهان ساطع ملاء اعلی در تقریر و تحریر سرور ابرار بود و در توضیح و تفسیر آیت کبری .

باری در ایران در تحت خطر ناگهان بود و بقای در نجف آباد سبب ضوساء اهل عناد لهذا لبیست زبان بارز پر شتافت و قصد حرم کبریا نمود احرام کعبه دوست بست و بمشعر و مقام مقصود رسید اوقاتی در حضور بر برد بعد با جناب اقا میرزا جعفر یزدی مأمور تبلیغ شد دوباره بایران رفت و در ایران با زبان و لسان بلیغ تبلیغ آغاز نمود و بشارت ظهور ملیت وجود را باعلی علیّین واصل نمود در ایران با اقا میرزا جعفر بهر شهر آباد و ویران مرور نمود و بشارت بظهور جمال مبارک داد پس دوباره سفر بعراق نمود در آنجا شمع جمع بود و سبب روح و ریحان عموم همواره بنصائح و مواظبت میسر داخت و از آن محبت الله میکداخت .

و چون یاران را در عراق اسیر کردند و بموصل نفی و گسیل نمودند سردار اسیران

شد و سرور مظلومان گشت مدتی در موصل تسلی خاطر منغان بود و حل مشکلات یاران

میکرد قلوب را الفت میداد و فوس را بیکدیگر مهربان مینمود بعد اذن و اجازه حضور

خواست حاجت یار شرف قبول مقرون شد پس وارد سجن گشت و بحضور حضرت مقصود مشول

یافت و بتحریر آیات مشغول بود و بتشویق اصحاب مألوف مهاجرین را رشته الفت بود

و مسافرین را شعله محبت آس از خدمت فراغت داشت و هر روز مورد عنایت میشد و کتب

و الواح بکمال دقت صحیح مرقوم مینمود .

باری این شخص جلیل از بدایت حیات تا نفس اخیر در خدمت نور مبین فتور و قصور

نمود و بعد از صعود جهان با تر حسرت بر افروخت که هر روز میگریست و میگذاخت

و یوما فیوما انحلال جسم ترید می یافت .

این

در نهایت ثبوت و استقامت بر عهد و میثاق بود و مؤسروا ایسر بنده نیتر آفاق

هر روز منتظر صعود بود و هر دم آرزوی عروج میفرمود عاقبت در نهایت روح و ریحان

و بشارت بملکوت رحمن پرواز بملکوت راز کرد و از هر غمی آزاد شد و در محفل تجلی

غرق انوار گردید علیه التحیة والثناء من ملکوت الانوار و علیه البهاء الابهی من

الملاء الاعلی وله السرور والحبور فی عالم البقاء و جعل الله له فی جنّة الابهی مقاما

علیا .

بعد از صعود ایشان بملکوت ابهى اين مناجات ارفع اعلى از يراعه عنایت والطف حضرت

من اراده الله غصن الله الاعظم وسرة الاکم در حقشان صادر و نازل

مناجات در ذکر صعود جناب زين المقرئين عليه بهاء الله الابهى

اللهم يا الهى وربى ومنائى ونورى وبهائى وملجئى ورجائى قد تحيرت في ذكرك وثنائك

واحترت في تمجيدك وتقديسك كلما اتعارج الى سمو الادراك واتصاعد الى علو الاكتشاف

ارى نفسي عاجزه عن ادراك كنه آية من آياتك فكيف هوية ذاتك وحقيقة اسمائك وصفاتك

والعقول اذا عجزت يا الهى عن عرفان لمعة من شهاب متشعشع فى فضاء انشائك فكيف تستطيع

ان تدرك كينونة الشمس مع ظهور آثارها الزاهرة للعقول في مملكك والنفوس اذا ذهلت عن

ادراك قطرة من بحور اسرارك فكيف الاكناه في الاكتشاف وعن محيط انوارك وبسيط آثارك

فالعقول يا الهى ذاهلة والنفوس يا محبوبى حائرة وطيور الارواح هائمة وصقور الافهام قاصرة

عن الطيران فى اوج وحدانيتك وعرفان آية من آيات احديتك واتى لهذا الضعيف عهدة

هذا الخطب الجسيم واتى لهذا الهيكل النطق والبيان البليغ مالى الا ان اكسب

بوجهى على عتبة رحمانيتك وامرغ جبيني بتراب رحبة فردانيتك واقول ربّ ربّ ادرك

عبدك المتضرّع الى باب احديتك المنكسر الى حضرة ربوبيتك الخاضع لظهور الوهيتك

الخاصع لسلطان رحمانيتك الذي اخترته لحبك واجتبه لذكرك وارتضيت له حمدك وثنائك
ربّ ربّ انه سمع ندائك عند تبلّج صبح احديتك ولبس خطابك عند تلجلج عباب طمطم
موهبتك وآمن بك وآياتك عند سطوع فجر العرفان وخضع لسلطانك عند شروق انوار الايقان
واقبل الى جمالك الاعلى عند بزوغ نور الهدى واحتمل كل بلاء في موطنه من شرّ الاعداء
الى ان هجم عليه السدّ الخصماء لحة لطلعتك النوراء فاضطرّ الى الهجرة والجلء الى ارض
الطفّ فتحمل كل كرب وبلاء حتى وصل الى بقعة كربلاء ارض احمرّت بدما مطهرة من الاصفياء
وتعطرّ ارجائها بنفحات رائحة طيبة انتشرت من نار سيّد الشهداء ثم مكث يا الهى برهة
من الزمان وآونة من الاحيان فاقبل الى انوار وجهك الساطعة من الجمال الابهى واقتبس
نار الهدى من الشجرة المباركة التي اصلها ثابت وفرعها في السماء واتّبع ندائك بتلبية
تأجّجت بها نار محبتك في الكبد والاحشاء وسرع الى عتبتك العليا وقام على خدمتك بكل
القوى وادرك الحضور بين يديك في الزوراء وهو يا محبوبى مواصل التحرير لآياتك من
الغداة الى العشاء ويتبتّل ويتضرّع الى باب رحمانيتك ويدعو الكل الى جمال احديتك
الى ان هاجرت يا محبوبى بتقدير منك من تلك البقاع النوراء الى المدينة الكبرى ومنها الى
ارض السرّ الشاسعة الارجاء ومنها الى هذه البقعة المباركة التي اثنيت عليها في الزبر
(١)
والالواح . فوقع ذلك الحبر الجليل اسيرا من الزوراء الى الحدباء وقاسى في سبيلك

الداهية الدهماء والبليّة العظمى وكان في خلال الاسر سداوة لقلوب الاحباء ونامقا لالواحك

المرسلة الى كل الانحاء ثم حضريا منائي باذنك الى هذا السجن الذى شاع وذاع

ذكره باحسن الانباء بين الورى واستجار في جوار قريك الادنى متمنياً فضلك الاوفى

واشتغل بخدمة امرك بكل همّة عليا وكان يحرر آياتك في الصباح والمساء حتى كلت عيناه

وارتجفت انامله بما وهن عظمه وبلغ من العمر عتياً فلم يفتر يا الهي رمشة عين في خدمتك

ولم يتهاون يا محبوبي طرفة طرف في عبوديتك وعبدك بكل انقطاع وانكسار الى عظمة جلالك

وانجذاب الى ملكوت جمالك وقضى ايامه في نشر نفحاتك واعلاء كلمتك واقامة برهانك وبيان

حجتك البالغة وقدرتك الدامغة وعزتك الباهرة وعظمتك الزاهرة حتى اشتهر في الافاق

بالالفة والوفاق واقتباس انوار الاشراق في يوم الميثاق فاشتاق الى ملكوتك الابهى ورفيقك

الاعلى وقال ادركني يا بهاء الابهى وارجعني اليك واجرني في جوار رحمتك الكبرى

واسقني الكأس الطافحة بصهباء اللقاء وطيرني الى وكرى الذى في الفردوس الاعلى في جنتك

الابهى فاجبت له الدعاء وسمحت بما ناجا في جنح الليالي الظلما وارجعته اليك بوجه

مستبشر بنور الفضل والعطاء ربّ ربّ اكرم له المشوى واجزل له الندى وادخله مدخل

صدق وانزله منزلا مباركا في مشهد اللقاء حتى يتمتع بمشاهدة انوار طلعتك الزهراء الى

السرمد الذى ليس له منتهى ووفق الذين جعلت كل واحد منهم قرّة لعينه وفلذة

من كبده ان يقتفوا اثره من بعده انك انت الكريم الرحيم الوهاب

وانك انت العزيز القدير المستعان

ع ع

موسل ومجمل وضع حال یاران الهی در زمان اسیری در اندیاری

ملاحظه - معروض آنکه آنچه در این اوراق مسطور و مرقوم گردد قسمت بزرگ آن مشاهدات و اطلاعات و معلوماتیست که خود فانی در آنها وارد و حاضر و ناظر و برأی العین دیده و سماع خود شنیده و قسمت دیگر مطالب و حکایات و حوادث و وقایعی است که از لسان نفوس مخلصه مؤثقه قدمای یاران الهی از مهلجین و مجاورین که ذکرشان در تذکره الوفاء - از قلم انور مولی الوری حضرت عبد البهاء جاری استماع شده و اطلاع یافته .

موسل الملقب بالحدباء یکی از ولایات شمالی عراق که در سابق زیر حکم سلاطین عثمانی بود منشأ و تولد حقیر در آن مدینه واقع ولی تاریخ ولادت مفقود بقرائن در اواخر ده سال اخیر سیصد - ۳۰۰ - بعد الالف هجری بوده پس از حرکت موکب عظمت و جلال جمال قدم جل شانه از بغداد - دار السلام - در سال ۱۸۶۳ میلادی مسیحی بطرف اسلامبول و از آنجا بادره - ارض سر -

و در اثناء مرور و حرکت موصل بقدم انور اطهر مبارک مزین و به یکی از حمام‌های شهر که همیشه والد و احباب تیمنا و تبرکا با آن حمام میرفتند تشریف میبرند خلاصه جمعی از احبابی موجوده در بغداد را از رجال و نساء دستگیر نموده تحت الحفظ بموصل نفی مینمایند که از جمله ابوی بودند و از فم اقدس جمال کبریا، بابو الاسراء موسوم و مفتخر شدند .

البتة احوال آن اسیران فی سبیل الله از حیث غربت و کربت و خشونت حکومت و شماتت و عداوت ملت و فقر و احتیاج و مسکنت آنان واضح و معلوم و محتاج بشرح نه ولی امری که باعث راحت روح و علت فتوح و انشراح صدور و فرح و سرور قلوب آن اسراء بود او لا انکه در سبیل محبت ان محبوب عالمیان و مقصود من فی الامکان گرفتار ظلم و اعتساف اهل طغیان شده اند ثانیاً صدور و نزول الواح بدیعہ منیعہ و آیات و عنایات لمیعہ رفیعہ بود که متتابعاً از سماء مشیت و الطاف آن سلطان احدیه بافتخار ابوی نازل و ذکر آن نفوس مؤمنه موقنه صابره شا کره از لسان علیا و قلم اعلی مذکور و بحور افضال آن کینونت صمدانیه در حقیقتشان مواج بشائیکه ذلت اسارت و سختی و تنگی معیشت را بکلی فراموش نموده در فضای جانفزای بهجت و حبور طائر و در شدت بلایا و رزایا و کثرت مصائب و نوائب صابر و شاکر .

در این مقام رشحي از ابجر جود و کم انملیک غیب و شهود که در الواح منزله

بافتخار ابوی مذکور و مسطور درج میگردد قوله المبارک الاعلی

یا زین طوی لک ولمن احبک و یحبک و یسمع قولک انا وجدناک شاکرا

صابرا راضیا فی الشدة والرخاء والمصیبة والبلاء انت الذی نصرت ربک

بلسانک و یدک و قلمک و بصرتک انه زینک بطراز الغفران و قدرک ما ابتسم به

شعر الامکان لو یظهر ما قدرک لترى العالم فی فرح مبین الحمد لله

• رب العالمین

و همچنین میفرماید

تبارک بیا نه الابدع الابهی

ای زین المقربین این نفوس لله و فی سبیل الله بشرافت اسیری

فائز شده اند و در دیار غربت ساکن گشته اند اسامی آن نفوس

در ملاء اعلی مشهور تر است از ذکر انجم ما بین اهل ارض اگر چه

بعضی بما ینبغی نبوده اند مع ذلك اسبق و اقدمند از اکثر خلق چه

که بعرفان الهی در یوم موعود فائز گشتند و از کاس بلا در سبیلش آشامیدند

از حق بطلبید تا موید شوند بر حفظ آنچه فائز گشته اند

• طوبی لهم وحسن ماآب ولهم خیر مقام

و در لوح منیع دیگر میفرماید قوله عزّ بهاء

اصحاب از کمی اسباب دلتنگ نباشند چه که نفس حق من غیر اسباب ظاهره

در سجن ساکن سوف یدلّ الله عسرهم بالیسر و فقرهم بالغنا و ذلهم

بالعزّ ان هذا لهو المحتوم من لدی الله المهیمن القیوم لعمری قدره

کلیه و عظمه محیطه و اسباب لا یحصیه این اصحاب را از پی است اگر

• ببصر حدید ناظر شوند کل ادراک نمایند و تصدیق کنند

همچنین در لوح اقدس دیگر میفرماید تعالی بیانہ الامنع الابهی

یا احبائی انتم تحت قباب فضلی و سرادق عنایتی علیکم بهائی

و بهاء من فی السموات و الارضین انا نذکرکم کما نذکرناکم من قبل و نطرّز

دیوان الوجود بذکرکم کما طرزناه من قبل و نسقیم خمر الحیوان کما سقیناکم

من قبل ونخاطبكم بالروح والريحان كما خاطبناكم من قبل انتم معي وانا معكم

ان غنائكم بنفسي وافتقاركم لامري وهجرتمكم لاسمى وحياتكم بذكرى ورجوعكم

الى نفسي المهيمنة على العالمين .

مجملاً آنکه ابوی در منزل بکتابت الواح و تحریر آیات ما لوف و ما نوس واحباً بمرور ایام هریک

بکار و کسب ضعیفی مشغول و ضمناً حسب الامر طلعت اقدس را بهی در اتحاد و اتفاق و الفت

و محبت و وداد و وفاق انجم پریشان سعی و جاهد و اگر چنانچه در امری از امور مشکلات و یا

اختلافی حاصل در اصلاح ذات البین قائم و کل را در کل آحیان تسلّی دهند و اطمینان

مفرح

بعنايات الهية بخشند و متذکر دارند و فرح الهی و بشارات رحمانیه مستبشر دارند .

چنانچه در لوحی از الواح خطاب بابوی این آیات باهرات نازل

قوله تبارك وتعالى

يا ايها الناظر الى وجهي والشارب كأس عناقيتي وكوب
رحمتي وافضالي والساكن في ظل عظمتي والمستنشق نفحات
قميصي والمنغمس في بحر ذكري والمتعارج الى معارج امري
والذاكر بثنائي بين عبادي اسمع ندائي من يمين بقعة الفردوس
على كتيب القدس من سدرة الرحمن انه لا اله الا انا العزيز الكريم .

تا آنکه میفرماید

اجمع الاسارى هناك وذكركم في كل الاحيان لئلا يحدث بينهم

ما يتفرق به قلوبهم كذلك امر ربك العزيز الفريد .

و در لوح مسیح دیگر میفرماید قوله جل شأنه

يا زين جميع را از قبل مظلوم سلام برسان بگو مشقتهای شما

که در سبیل الهی حمل نمودید از نظر نرفته و نمیرود شما را اسرای ارض

لا زال تحت لحاظ رحمتید این مقام را باسم حق حفظ نمائید و از آنچه

غفلت رفته طلب عفو کنید . انه هو الخفور الکریم .

وضع و ترتیب امور در موصل از اینقرار بوده . اغلب دوستان الهی و احبای رحمانی در ایران که ما ذون تشرّف بساحت قدس جمال کبریا و فوز بلقay طلعت ابهی میشدند از راه موصل توجّه بشطر ارض اقدس عکا مینمودند و بعد از حصول فیضی عظمی و موهبت کبری مجددّ از همان طریق مراجعت با وطن خود میکردند . لهذا کم وقتی بود که مسافرینی در موصل ^{سافری یا} نباشند . چون بعضی از آنها در نهاب بارض اقدس حامل عرایض احبّا و اشیاء اخری بودند و در ایاب رافع الواح بدیعه منیعه نازلّه از قلم اعلیٰ لذا در موصل بقدری توقّف میکردند تا ابوی سوادى از آن توقیعات مبارکه بردارند . مخصوصا در آن ایام بعضی از وجودات مخلصه موقنه مؤید و موفقّ بخدمات مهمّه امریه بودند . وید قدرت الهیه آنرا برای انجام وظائف عظیمه عالیّه خلق و مبعوث فرموده بودند . از جمله نفس ذکیّه پیک رحمانی جناب شیخ سلمان شهیر هندیانی بودند .

چنانچه در کتاب — تذکرة الوفاء — در شرح حال ایشان از جمله این

بیانات ابداع احلی از قلم جود و افضال مرکز میثاق جمال ابهی طلعت من اراده الله در حقشان

صادر —

قوله المبارك الاعلى -

باری تا آنکه جمال مبارک بعراق عرب تشریف آوردند اول قاصدی که بساحت اقدس آمد
آن پیک رحمانی بود و شرف حضور مشول یافت وبالوحي خطاب بیاران هندیان مراجعت
کرد این نفس مبارک هر سال پیاده عزم کوی دوست مینمود و با الواح مراجعت باصفهان و شیراز
و کاشان و طهران و شهرهای دیگر میکرد و الواح الهی را میرساند از سنه ۶۹ تا ایام
صعود مبارک سنه ۱۳۰۹ هر سال بساحت اقدس میشتافت و عرایض میرساند و الواح حامل
میشد ۰۰۰ فی الحقیقه تحمل شدید داشت سفر پیاده مینمود و غذايش اکر نان و بیاز
بود ۰۰۰ بیگانگان لقب او را جبرئیل بابیان نهاده بودند در تمام عمر خدمتی عظیم
با مرالله نمود زیرا سبب ترویج شد و مورث سرور احبای الهی گشت در هر سال بشارت
الهی را بشهرها و قرا ایران میرساند و در ساحت اقدس مقرب بود و نظر عنایت مخصوص
باو بود الواح بنام او در کتب الهی موجود و بعد از صعود جمال مبارک روحی لا احبائه
الفداء ثابت و راسخ بر میثاق بود و بکمال قوت بخدمت امر میپرداخت و بر نهج سابق
هر سال بسجن اعظم وارد و مکاتیبی از احباً همراه داشت و جواب آن را گرفته رجوع بایران
میکرد ۰۰۰ از بدایت تاریخ بشر الی یومنا هذا چنین پیک امینی و قاصد نور مبینی در
عالم وجود موجود نگشته .

بمناسبت ذکر جناب شیخ سلمان اغلب سفرهای اخیر ایشان بارض اقدس

عکاً در موسم زمستان بود ومدتی در مسافرخانه میماندند شبها در غرفه کتابت ابوی که جنب مسافرخانه خلوت بود جالس میشدند و شب را استراحت مینمودند يك منقل آتش برای ایشان تدارك دیده چند نفسي از جوانان حول ایشان نشسته گوش بصحبتهای شیرین و حکایتهای نمکین حضرتشان داده لذت میبردند بسیار خوش مشرب و خنده رو و بشاش بودند .

شبی از شبها از جمله این حکایت را ذکر نمودند میفرمود در یکی از سفرها در ایام جمال قدم جل شانه الاعظم که حامل الواح رحمانیه بودم و از ارض اقدس مراجعت بایران مینمودم بعد از ورود به - حلب - از توابع شام اعداء بکار پرداز دولت ایران در آمدینه خبر دادند که فلان از عکاً می آید والبته حامل مراسلات است قونسول مرا احضار نمود و چون دیر وقت بود امر داد مرا شبانه در غرفه خالی از هر شیئی تنها توقیف نمایند تا روز بعد استنطاق و جستجوی اشیا و اوراق و نوشته جات را کنند و چون دائما در سفرهای خود عرایض و نوشته جات را در تن پوش خود برای حفظ جا و محل میدادم یقین نمودم که جمیع را ضبط و اخذ خواهند کرد هیچ راه و چارهئی بنظر ام نرسید مگر آنکه آن الواح و نوشته جات را میل نمایم و شروع بخوردن نمودم تا حدی که دیگر از حلقوم

بائین نمیرفت ما بقی را چون زمین غرفه خاک بود شروع کردم انها را با انگشت و کف دست
نم کردن و مالیدن و بکوشه دیوارهای غرفه پخش کردن بنوعیکه معلوم نشود چیست فعلاً
روز بعد جستجو کردند و چیزی نیافتند مرخص شده رفتم ولی از تناول آن اوراق مریض گشتم
بدرجه ئی که مشرف بر هلاکت شدم

سفر بعد که بعکس آمدم و مشرف مشول در محضر انور جمال قدم جل ذکره
و ثناء مشرف و فائز گشتم در اثناء بذل عنایات و الطاف عرض کردم — رجا و التماس مینمایم
حسب الامر اقدس الواح مبارکه بر اوراق بسیار نازک مرقوم شود تا اقلات تناولش سهل و آسان
باشد — البتّه این عرض سبب تبسم طلعت اعظم ابهی شد .

باری نفوسیکه اکثر اوقات از موصل عبور و مرور میکردند و حامل عرایض و غیره
بودند از جمله همین حضرت سلمان بود همچنین حاجی غلامعلی نجف آبادی و همراهان
دیگر از احباباً و ملا محمد علی دهچی که مشهور به یازدهچی شده بودند زیرا یازده سفر
بارض مقصود و تشرّف بلقائ^{طلعت} محبوب فائز و نائل ایشان قدری مسنّ و ثقل سامعه داشتند
ولی میفرمود سنگینی گوش من مصلحتی است آنچه موافق میل است میشنوم .

در احیان تشرّف بساحت اقدس جمال ابهی جلّ ثناءه بیانات و عنایات رحمانیه را شنیده یا نشنیده ورد زبانشان این جمله بود — همهّ اش فضل است و عنایت — یومی از ایام هنگام شرفیابی لسان عظمت مخاطباً له میفرماید — شما مرخصید — عرض میکند — همهّ اش فضل است و عنایت — یک نفر از حاضرین و فائزین حضور که نزدیک او بوده در گوش او میگوید میفرمایند شما مرخصید که بایران مراجعت کنید باز همان جمله را تکرار مینماید — همهّ اش فضل است و عنایت .

ابوی حقیر عم فی الجملة قوّه سا معه شان ضعیف بود میفرمودند — هر وقت

با ملاّ محمد علی دهجی بنچوی یعنی آهسته صحبت میداریم آن سر محله صدای مارا

میشنوند .

بلی در آن ایام روحا و زمان روشن نورا که زمین و آسمان و ما خلق فی

الاکوان از فیوضات جود و کم و بیشش و افضال و عنایات طلعت ابهی و جمال اعزّ انور اسنی

در وجد و سرور و هیام و شوق و شور و انجذاب از نفحات قدس ملیک انام بود بهیچوجه حتّی

جزئی از اسباب تسهیلات سفر امروزه نبود مخصوصاً راه خشکی بلکه اغلب بوسیله قافله

وکاروان طیّ منازل بعیده در صحرا و بیابان و کوهستان با زحمت و مشقت بیحد و پایان میشد
ولی قلوب منجذب بنفحات رحمن بود و ارواح مشتاق تشرّف بلقائ طلعت محبوب عالمیان
لذا زحمت سفر رحمت روح پرور بود و مشقت بادیه پیمائی موهبت آسمانی .

و دیگر عنایات و الطاف و افضال جمال قدم و اسم اعظم جلّ بهائ و عظم کبریاء
بحسب ظاهر ظاهر از وجوهات نقد و عطایا و هدایا در حق اسراء الله در موصل دائم
و مستمر بود مسافرین و زائرین که از ارض اقدس از راه موصل مراجعت با وطن مینمودند
حامل هر نوع بشا رات ملکوتی برای عاشقان و مشتاقان کوی اندلبیر آسمانی در جمیع مدن
و دیار بودند عرایض ابوی هم بساحت انور محبوب عالم و مقصود ام متواصل و شرح احوال
و مستدعیات و تمنیّات و حاجات احبّاً را چه در موصل و چه در اطراف و ایران که ایشانرا واسطه
مینمودند معروض میداشتند

چنانچه میفرماید قوله تبارک و تعالی

یا زین لدی العرش مذکور بوده و هستی و ذکر هر نفسی که در

کتابت بوده بذکر الله فائز ان ربّک لهو الفضال الکریم انشاء الله

در لیالی و ایام بنصرت امر مشغول باشید باید بفرح اکبر ظاهر

باشی چه که بکلمه رضا فائز گشتی انا نحمد من قبلك و نقول الحمد لمن يقول

ودر لوح منیع دیگر میفرماید

ای زین المقربین اسامی نفوسیکه در عرایض شما مذکور بوده

ذکر آن نفوس از قلم اعلی جاری شده و این نظر بفضلی است که

بانجناب بوده و هست مثلاً اگر اشقی الناس الیوم بانجناب متمسک

شود لدی الله مغفور و مذکور خواهد شد اگرچه بان هم شاعر

نشود .

و در توقیع رفیع دیگر میفرماید

یا زین ان اشکر ربک بما نزل لکل واحد ذکر فی کتابک آیات بینات

هذا من فضله علیک وعلیهم ان ربک لهو العزیز العلام لو تذکر

من علی الارض انما نذکرهم فضلا من لدنا علیک ان اشکر قل لک الحمد

یا من بیدک ملکوت الارض و السموات ویا من احاط فضله الکائنات .

راجع برسا له — سؤال وجواب — سوالاتي است که ابوی از بعض بیانات

واحکام کتاب اقدس از ساحت قدس جمال قدم جل شانه الاعظم نموده اند و جواب از شطر

عنایت والطف صادر و نازل

قوله الاعز الابهی

جناب زین المقرین انشاء الله بعنایة الله در کل عوالم فائز

باشید سوالات شما لندی العرش مقبول است چه که منفعت خلق

در اوست و مخصوص امر نمودیم ترا که در احکام و آیات الهیه سؤال

نمائی انا جعلناک مطلع الخیر للعباد

بعد از استقرار اسراء الله در موصل و بعد از ورود جمال کبریا بسجن

اعظم عکا گاهی احبا بوسیله تلغراف بعنوان حضرت کلیم اقا میرزا موسی اخوی جمال

قدم جل شانه استفساری از احوال ارض اقدس که مرادشان بشارت صحت مزاج منیر هیکل

انور ابهی بود مینمودند و جواب از شطر مرحمت والطف تلغرافیا عنایت میشد .

صورت آن تلغرافات معروضه واجوبه صادره در اينموقع درج ميگردد

عکّا ميرزا موسى حضرتلری

بعد ابلاغ الشناء نرجوا من عميم احسانكم ان تبشرونا من طرف حضرة المقصود عزّاجلاله

ومزاجه وعن الوقايح الذي عندكم تعهدنا عشرين كلمة

رضا صفّار

موصلده رضای صفّار

لو نريد ان نذكر ما نحن فيه من الشدة والبليه تعجز عن ذكرها السيالة البرقية

لكن في كل حال نشكر ربنا المتعال ينبغي ان يكون مرادنا ما اراد الله لنا

اوصي لكم بتقوى الله وصبر على ما ورد علينا ان ربكم الودود قدر لكل جزاء محدود

الا الصبر بقوله انما يوقى الصابرون اجرهم بغير حساب ليس لاحد ان يتوجه الينا

ان اسكنوا على مقاعدكم واذكروا ربكم الوهاب

موسى

عكّا . المسافرين ميرزا موسى حضرتلری

بعد الثناء مضي ايام ما هبت روائح الطافكم ضاق صدورنا تعهدنا اربعين

حاجي حسين

موصلده ايرانلي حسين افندی حضرتلرينه

يا حبيب فاعلم ان الجسد في الشدة والعسر والبلاء والروح في الروح واليسر

والرضا الظاهر نار والباطن نور ان ربك هو العليم الخبير

موسى ه كانون الثاني سنة ٨٥

عكّا مسافرين الادرنه ميرزا موسى

نسئل احوالكم نحن في رخاء متحيرين نرجو اخبار الذي عندكم نستدعي مراحمكم تعهدنا

مهدى

في الموصل الى مهدي افندي

نحن في الحبس الاكبر بذلك نشكر الله مالك القدر بحبه لا يحزننا شر العالمين

ان اطمئنا لاننا في كل حال على فرح عظيم

موسى ١٧ مايس سنة ٨٥

مسافرين الادرنه ميرزا موسى

اخواني متوجهين ما ينصحون لومجيئهم يضركم ارجو تخبروني بمنع الشديد

محمد حسين الحكيم

موصلده محمد حسين افندي

في حضورهم ضرر شديد وخطر عظيم

موسى ١٥ تموز سنة ٨٥

از جمله حوادث مهمه که در زمان اسیری احبباء الله در موصل وقوع یافت
حادثه قحط و غلای عظیم عمومی بود که بعد از فاجعه کبری شهادت نورین نیرین حضرت
سلطان الشهداء و حضرت محبوب الشهداء در اصفهان حاصل شد متعاقب آن ظلم
شدید صاعقه قهر الهی و برق انتقام منتقم آسمانی بر رؤس خلائق نازل گشت و اغلب
ممالک شرقیه را احاطه نمود بقسمیکه قوت لایموت هم موجود نبود آنچه از حیوانات حتی
حشرات الارس اگر بود و بدست می آمد میخوردند بلکه اطفال را میربوند و صرف مینمودند
هزاران نفوس از شدت جوع و امراض متنوعه مردند و تلف شدند ولی احبباً شهور عدیده
هر فردی روزی بچند بادام و مویز و امثالها که قدری ذخیره کرده بودند قناعت و گذران
مینمودند و هر چند قوه حرکت و مشی نداشتند از عنایات الهیه کل محفوظ و مصون ماندند
اغیار و هسایگان از این جهت تعجب مینمودند زیرا غافل و محجوب از مائده آسمانی و غذای
روحانی و افضال رحمانی و الطاف صمدانی که یاران الهی بدان متنعم و مرزوق بودند چه
که از - طعام الله - مستغنی از طعام جسمانی بودند .

در لوحی از الواح لسان عظمت باین بیان ابداع ابهی ناطق - در سنین اولیه ورود بسجن
اعظم شخصی از احببا بسنگ تراشی مشغول و بعضی اوقات - بطعام الله - مرزوق
یعنی جوع .

مدت يك سال او ازید آن شدت و حالت سخت طول میکشد و سبب

و علت انقطاع باران و ملخ خواری و در سال بعد بسبب بارندگی و روئیدن گیاه در صحرا مردم

گرسنه بعلف خوردن مشغول تا آنکه کم کم في الجملة گشایش دست میدهد .

راجع باین قضیه ابوی حکایت میفرمود که سال بعد از قحطی حکومت محلی

یک محل نانوائی در شهر موصل باز نمود و اعلان کرد و قیمت هر قرص نان را معین کرد مشروط

بانکه بروند و وجه همراه ببرند و از محل نانوائی نان تسلیم بگیرند میفرمود هیچیک حالت

حرکت و راه رفتن نداشت و معلوم بود که در محل نانوائی ازدحام شدید و هجوم عنیف

بعد از مشورت قرار شد يك نفر جوان احباء که في الجملة قوت و رمقی داشت برود و وجه عمراه

ببرد و نان بیاورد قبول کرد روز اول صبح رفت و تا بعد از ظهر معطل و منتظر شد و بعد

از ضریت خوردن و فشا ریدن بالاخره با دست تهی بر میگردد

لهذا صلاح چنین دیده شد که عریضه ئی به — والی — شهر یعنی حاکم

نوشته شود و شرح واقعه بیان گردد و عریضه باین مضمون مرقوم شد که ما ایرانیان بر حسب

اعلان حکومت شخصی را از طرف خود با وجه بمحل نانوائی فرستادیم ولی جز خوردن چماق

وگم شدن پشماق و فشار دنده چیزی دیگر حاصل نشد - والی - که معلوم میشود نفس خوش فطرتی بوده از مضمون نامه میخندد و میگوید شما دیگر زحمت نکشید من امر میدهم هر روز صبح يك نفرزندانم بیاید بمنزلی که معین میکنید وجه را باو میدهید و او از برای شما نان خواهد آورد .

باری در ماه ذی الحجّه ۱۳۰۳ هجری شمس از ان از افق عنایت و الطاف در حق آبوی لایح و مشرق

قوله الاعزّ الاعظم الابهی

یا زین لا زال ذکر توجّه انجناب در ساحت اقدس بوده
لو شاء الله یقرّبک الیه ویقدّر لک خیر الاخرة والاولی اگر حکمت
موافقیت نماید و احبابی آن ارض مختلف نشوند و سفر بروج و ریحان
واقع شود توجّه نمائید متوکلاً علی الله المهیمن القیّم .

بعد از صد و در این لوح امنع اعلی ابوی بمصاحبت دو نفس دیگر یکی میرزا حبیب الله
نامی نراقی که در موصل ساکن بودند و دیگری اقا محمد علی اصفهانی معروف

بداداش محمد علی سرّاج که از جمله اسراء بودند و در کتاب مستطاب — تذکرة الوفاء —
از صفحه ۱۲۲ تا صفحه ۱۲۷ ذکر ایشان و اخوان اقا محمد صادق و اقا محمد
ابراهیم و اقا حبیب الله از یراعه مرکز میثاق بالطف و عنایات کبری فائز شده اند .
از راه خشکی به ارض اقدس عکّا نمودند البتّه معلوم است که قطع آن مسافت در آن
تاریخ و زمان کمتر از یک ماه نبود ولی امروز وسائل مسافرت خصوصاً با هواپیما آن بعد
و مسافت به دو یا سه ساعت طیّ میشود .

متعاقب آن لوح منیع که از قبل مرقوم شد این توقیع رفیع از سماء امر

و اراده آن سلطان احدیه نازل قوله المبارک الاقدس —

اگر اصحاب موصل علیهم سلام الله بتدریج بسمت ایران

و عراق عرب بکمال حکمت حرکت نمایند بسیار خوبست دون

این جهات .

خلاصه بعد از انقضای یکسال از تشرّف ابوی ببقعه مبارکه و فوز بلبقای

جمال عزّ احدیه اذن توجه اهل و عیال و بعض منسویسن از مشرق امر و اراده آنملیک

ملکوت رحمانیه صادر و مجدد اقا محمد علی مذکور که از عکاً مراجعت بموصل نموده بودند ما مور بمعیت و همراهی آن جمع شدند زیرا در تهمیه اسباب و لوازم سفر مهارت تامه داشتند و منازل را در طول راه میدانستند .

آن جمع قاصدین کعبه مقصود عبارت بودند از والده مرحومه سکینه سلطان و حقیر و اخوان منیر و بشری که طفل شیرخوار بود و جدّه مادری بی بی جان و خاله رضوانیه و خال اقا عبد الحسین و عمّه والده خاتون جان و فرزندش بدیع که در این حین که بتحریر این رساله مشغول کل صعود برفیق اعلی نموده اند رحمة الله علیهم .

هر چند سفر در آن اوقات و زمان خصوصاً برای نساء و اطفال بسیار سخت و مشکل بود منازل طولانی صحراهای وسیع بی آبادی نا امنی و بیم از قطع الطریق و سارقین ولی شوق و اشتیاق تشرّف و فوز بلاقای منیری و لایری چنان قاصدین کوی جمال مقصود و زائرین کعبه طلعت معبود و متوجهین بشطر محبوب را احاطه می نمود و فرامی گرفت که زحمت جوهر رحمت الهی بود و تعب و مشقت نعمت و موهبت صمدانی .

باری آنچه تا حد معینی از موصل در خاطر حقیر باقی مانده همان

مدّت اخیر قبل از حرکت و توجّه بارض اقدس است که در غیاب والد حقیر روزها بمرحوم

اقا محمد تقی نامی از احبّابا که ساکن موصل و بتجارت مشغول بودند برای مواظبت

سپردند لذا روزها در مغازه ایشان بودم میخواندم و مینوشتم در ضمن يك مناجات

کوچکی نوشتم و نزد ابوی فرستادند آن مناجات را ابوی تقدیم ساحت اقدس جمال قدم جلّ

اسمه الاعظم مینمایند لوحی بافتخار حقیر از قلم اعلی نازل و میفرستند بموصل بیان

اقدس در طهران لوح منیع این بود - نورالدین علیه سلام الله مالک یوم الدین - .

بعض روزها که تصادفا بچّه های محله حقیرا تنها میدیدند شروع بسنگ

پرانی مینمودند و فریاد میزدند - بابلی بابلی حقیر از جلو دوان و آنان از پی روان

هر نوع بود خود را بمنزل میرساندم .

خلاصه - بعد از ورود باسکندرونه آن جمع با کشتی قصد مدینه مبارکه

عکّا نموده صبح وارد اسکله طرابلس شده و روز بعد به - بیروت - در آن اوقات حضرت

افنان کبیر حاجی میرزا سیّد حسن که در کتاب - تذکرة الوفاء - ترجمه حال ایشان از لسان

اطهر مرکز میثاق حضرت مولی الوری از صفحه ۳۹ تا ۴۳ مرقوم در بیروت تشریف
داشتند و بتجارت مشغول و چون کشتی یک روز توقف مینمود حضرت افنان لطفاً پیام
فرمودند که زائرین پیاده از کشتی شوند و روز را مهمان حضرتشان باشند روز
بعد هنگام طلوع آفتاب کشتی وارد بندر عکّا شد .

فصل دوم

بعد از ورود بعثت و حوادث جاریه بقدری که در یاد و خاطر

محفوظ و باقی مانده

از سنه ۱۳۰۴ تا سنه ۱۳۰۹ هجری که صعود جمال قدم
جل شانه واقع شد

قبل از شروع بتحریر وقایع بمناسبت اسم عکّا و ذکر عکّا نبذه مختصری راجع باین مدینه
شهیره تاریخی چنانچه در وصف عکّا و شرافت و عزت آن در احادیث نبوی که صحت آنها
بعزت قبول در ساحت اقدس جمال قدم جل شانه و بهائیه فائز و در آخر کتاب مستطاب
— شیخ — که از قلم قدرت نازل آن احادیث مدوّن و مثبت تا آنکه بالمال مقرر عرش
عظمت و جلال ملیک افضال شد در اینموقع ذکر میشود .

چنانچه محقق و ثابت عکّا از مدن قدیمه تاریخی محسوب و در

اعصار خالیه و ازمنه غابره از حیث بزرگی و عمران و آبادی معروف و مشهور شکلا شبه جزیره

بخود گرفته یعنی سه طرف شهر دریا فقط يك جهت که طرف شرق مدینه باشد متصل بخشکی است در این ناحیه که وصل به برّ است يك دروازهء جسیم عالی که باب آن از ساختمان آهن بود و بعد از غروب آفتاب می بستند و دخول و خروج ممنوع میشد تا هنگام صبح جنب همین دروازه محلّی بود برای مستحفظین از عسکریه که شب و روز در آن محلّی مقیم و نوبت شبانه روز حراست دروازه را مینمودند این دروازه بزرگ اوّلی بود و يك دروازه دیگر محاذی اوّلی در داخل بود .

در اول ورود جمال قدم جلّ شانه بعکّا آن وضع و ترتیب دائم بر قرار بوده هنوز آثار تحصینات عظیمه قویّه قدیمه از جهات دریا مشهور و واضح . امّا از ناحیه خشکی سور بسیار عریض جسیمی و خندق عمیق است که عبد الله پاشای جزّار مشهور والی عکّا بنا نموده و بحدّی متین و محکم بنیاد آن را نهاده که لشگر ناپلیون بونا پارت از استیلای بر شهر عاجز ماند از این گذشته موقع جغرافی آن اهمیت خاص فوق العاده ای داشته یعنی هر فاتح و حاکمی در عکّا منطقه واسعی را در ظلّ نفوذ حکمش وارد و داخل میکرد ه .

علائم و امارات بزرگی شهر در قدیم الزمان در بعض نقاط خارج شهر
نمایان از قبیل دروازه‌های متعدد دهی که داشته چنانچه یکی از آنها
نزدیک قصر مبارک بهجی است که - ابو عتبه - مینامند یعنی دروازه بان
و مدفن دارد در همان نقطه که مردم بزیارت آن میروند و نذر و نیاز میکنند
و شمع روشن مینمایند و معروف چنان که نفس سالم صالحی بوده و از
جمله طرف شمال عکّا در چند کیلومتری آثار و علامات آنکه بازاری
در آن مکان بوده مشاهده میشود در هر حال حملات شدید و حرویات
جسیمه متتابعه در ازمه مختلفه آن شهر عظیم تاریخی را خراب
و ویران ساخت تا آنکه شکل يك قصبه کوچکی بخود گرفت داخل شهر
ساختمانهای کهنه قدیمی بی نظم و ترتیب از هر طرف نمایان کوچه
ها تنگ و اغلب در روز روشن تاریک و مرطوب و زشت و کج و معوج و بد منظر
اغلب خانه‌ها و محلات در تمام فصول سال از نور و حرارت آفتاب جهان
افروز محروم و محجوب مگر قلیلی از عمارات نو ساز که در بعض نقاط
دیده میشود .

چنانچه در وصف عکّا این بیان اتمّ اکمل اوفی که در لوح سلطان از

قلم اعلی جاری و نازل درج میگردد قوله تبارک و تعالی - فسوف یخرجنا اولو الحکم
والفنا من هذه الارض التي سمیت بادرنه الی مدینه عکّا و ما یحکون انّها اخرجت من

مدن الدنيا واقبحها صورة و اردئها هوا و انتنها ماء كانها دار حكومة الصدى (۱)
لا يسمع من ارجائها الا صوت ترجيعه و ارادوا ان يحبسوا الغلام فيها ويسدوا على
وجوهنا ابواب الرخاء و يصدوا عنا عرض الحيوۃ الدنيا فيما غبر من ايامنا - تا انك
ميفرماید - سوف تشق اليد البيضاء جيبا لهذه الليلة الدلما و يفتح الله لمدينته بابا
رتاجا يومئذ يدخل فيها الناس افواجا *

عکّا یکی از منفاهای بسیار سخت و خوفناک سلاطین عثمانی بود بعلاوه
حبسخانه و حشمتناک تاریکی داشت و انرا بزبان ترکی - لیمان - مینامیدند قاتلین و جنایتکاران
و سرکشان و عاصیان و مغضوب علیهم را برای تلف شدن و هلاکت باین منفی و سجن شدید
- لیمان - میفرستادند و بعد از دخول دیگر راه گریزی برای احدی نبود چنانچه از
قبل ذکر شد *

بعض بیاناتی که از قلم مرکز میثاق جمال ابهی حضرت عبد البهاء راجع
بسختی و تنگی اوضاع عکّا در کتاب - تذکرة الوفاء - در ضمن شرح حال حضرت افغان
سدره مبارکه اقا میرزا محمد علی صادر در این موقع درج میشود - قوله المبارک الاعلی

(۱) البوم

— در ایام مبارك در نهایت سختی سجن اعظم نمیگذاشتند کسی از احبا
از قلعه بیرون برود و یا نفسی از یاران درون آید کج کلاه و سیّد بر سر
دروازه دوّم منزل داشتند و شب و روز مواظب بودند چون نفسی را از احبا مسافر
می دیدند فوراً بحکومت میرفتند و خبر میدادند که این شخص عرائض آورده و جواب خواهد برد
حکومت نیز آن شخص را گرفته بعد از اخذ اوراق و حبس سرگون مینمود . . .

این رأب حکومت شد و مدت مدیدی دوام نمود حتی نه سال فی الحقیقه اندک
اندک زائل شد اوقاتی جناب فرع جلیل سدره مقدّسه حضرت حاجی میرزا
محمد علی افغان از هندوستان تشریف آوردند بمصر و از مصر تشریف بردند
بمسیلیا .

روزی من بالای بام — خان — بودم بعضی یاران حاضر و من راه میرفتم مغرب
بود در این اثنا نظرم بسا حل دور افتاد دیدم که يك کالسکه می آید گفتم
حضرات چنین احساس می شود که نفس مقدّسی در این کالسکه است اما خیلی
دور از نظر بود گفتم بیایید برویم دم دروازه اگر چه نمیگذارند بیرون برویم ولی انجا
می ایستیم تا بیاید يك دونغرا گرفتم رفتم دروازه بان را صدا کردم و خفیتاً
باو اگرام کردم و سرّاً گفتم يك کالسکه می آید همچنین گمان میکنم که در آن یکی
از دوستان ماست وقتیکه وارد میشود تو باید تعرّض نکنی وضا بط نیز مراجعت ننمائی .

خلاصه يك صدلی گذاشت نشستم مغرب شده بود در بزرگ را هم بسته
بودند دريچه كوچك باز بود دروازه بان بیرون ماند کالسکه آمد ایشان وارد شدند

واقعا چه وجه نورانی داشت سراپا قطعۀ نور بود انسان چون بوجه مبارکش نگاه میکرد
 مسرور میشد چه که در نهایت ثبوت و رسوخ و ایمان و ایقان بود و روی بشوش داشت بسیار
 نفس مبارکی بود روز بروز ترقی میکرد روز بروز بر ایمان و ایقان و نورانیت و انجذاب
 و اشتغال می افزود چند روزی که در سجن اعظم بود ترقی فوق العاده نمود مقصد
 اینست که کالسکه ایشان میان عگا و حیفا بود که انسان احساس نورانیت و روحانیت میکند -

برگردیم بذکر وصف عگا و بالاخص وضع - قشله

قشله یعنی سربازخانه که اوّل ورود موبک مبارک بعگا چون در آن اوان خالی از
 یا جزئی در آن
 عسا کر بود حکومت تخلیه نموده برای حفظ از فراموشی و عدم معاشرت با اهالی و ازدیاد
 تضییقات چنانچه در فرمان سلطان عبد العزیز مذکور و از بعد آن فرمان شدید
 العدوان در موقع خود ذکر خواهد شد آن قشله را محلّ سجن جمال قدم جلّ اسمه
 الاعظم و ملازمین رکاب اقدس مقرر داشتند شکل و ترکیب آن ساختمان جسم مستطیل
 الشکل سی یله او ازید از زمین مرتفع موقع آن مقابل سرائه حکومت و جامع بزرگ معروف
 بجامع جزّار پاشا داخل آن در وسط حوض آبی و در اطراف غرفه های متعدد ده که
 محلّ سربازان بوده .

در صدر قشله طرف شمال که مشرف بر قلعه و خندق و استحکامات حریبه
است يك عمارت قدیمی خرابه ماندی است که اهل حرم در آن وارد وساکن و جمال قدم
در غره مخصوص تشریف فرما بالای در آن غره حسب الامر حضرت ولی امر الله عزّ مقامه
این جمله بخطّ حقیر بر صفحه ئی از فلز مرقوم و محفور - فی هذه الغرة سجن حضرت
بهاء الله - .

این غره مبارک در سجن يك پنجره داشت که بطرف قلعه و صحرا باز
میشد اگر چنانچه نفسی از احبباً اتفاق می افتاد و خود را بعکّا میرساند چون
ممنوع بل ممکن نبود که داخل شهر شود بعلامات و اشاراتی که شنیده یا بفرست
و جستجو خود را مقابل پنجره غره مبارک که فاصله همان خندق بود رسانده و بکمال ادب
و خضوع ایستاده بیک اشاره لطف از ید مبارک که شمس عنایت و الطاف از او اشراق مینمود
سجده نموده وقاعت کرده می رفت .

امّا سایر مهاجرین و ملازمین رکاب را در غره اطراف صحن قشله جا و مکان
دادند اسباب و وسائط صحّت و معیشت از هر جهت مفقود حکیم و دوا کمیاب بل وجود

نداشته حتی آب نوشیدن از چاه‌های بوده که در شهر حفر کرده بودند و همان

آب ناگوارا علت امراض متنوعه بود که نفس‌اهالی مبتلا بودند راجع باین قضیه

حضرت عبدالبهاء جل‌شانه مکرر میفرمودند جمیع درفشله مریض‌ویستری شدند

ووسائل معالجه از طبیب و علاج غیر موجود میفرمودند از آن جمع نفسی که برپا

بود فقط اقا رضا شیرازی معروف بقناد و خود حضرتشان روزی دو نوع غذا برای

آن جمع مریضان تدارک میشد غذای ظهر آش‌وشب چلو و یغرد فرد تقسیم میشد .

صعود حضرت غصن الله الاطهر

در خلال آن احوال پر ملال در - قشله - مصیبت کبری صعود

حضرت غصن الله الاطهر برادر اصغر حضرت غصن الله الاعظم بصورت فجیعی و شکل بسیار
محزن و موثری واقع .

مجموعه حادثه آنکه هنگامیکه حضرتشان بر بام سجن جمال قدم جل ذکره
و ثناء مشی می نمودند و بگلّس از عالم ناسوت و شئون آن منقطع آن غصن سدره ابهر
در عنقوان جوانی از فراز بام بصحن قشله فرود می آیند و آن هیكل شریف و جسم لطیف
از شدت صدمه بیهوش میشود همان لحظه که ایشانرا در حرم برده جمال قدم کلّ
الوجود من الغیب والشهود لمظلومیه الفداء برالین ایشان تشریف فرما شده
میفرمایند بخواه آنچه میخواهی ولو آنکه شفا باشد عرض مینماید میخواهم فدا
شوم تا ضیق و سختی سجن از جمال قدم مرتفع گردد و ابواب رخا و لقا بر وجه احبّاً
مفتوح شود .

در لوحی از الواح راجع باین فاجعه عظمی لسان اعظم ابهی باین بیان علیا ناطق قوله
تبارك وتعالی

قد فدینا احداً من الاغصان بدعاً انّا کنا حاکمین

البته حد و ث آن فاجعه الیمه و وقوع آن مصیبت عظیمه در تنگنای آن سجن مظلم معلوم
است چه احزان و آلامی در قلوب اهل سرادق ابهی احداث نماید و بسی واضح که
اقلام عالم از بسط و شرح رشحی از بحور بلایا و رزایا که بز مظهر الوهیت کبری و مطلع انوار
ربوبیت عظمی وارد عاجز و قاصر .

ملاحظه میشود عکّا با آن اوصاف از حیث ردائت آب و هوا و احاطه اعداء

و فقدان وسائل زندگانی و تعصبات جاهلیه اهالی و تزییقات وارده از طرف حکّام و ما مورین

چنان مصیبتی نیز یعنی صعود حضرت غصن اطهر بر مصائب دیگر افزود .

بمناسبت حدیث از قشله بعد از ورود اسم اعظم بعکّا واستقرار در قشله شخصی
(۱)

بنام شیخ محمود عرابی از خاندان قدیمی و از سلك علما و اعیان و متنفذین و صاحب مکانت
بین اهالی بوده هیکلی جسیم داشت و بنیانی قوی و در نهایت تعصب و حمیت البته
چنین شخص در چنان مرتبه بی از شنیدن بعض اقوال و انکار نسبت بمظلوم عالم و مقصود
ام مخصوصا از استماع مضامین آتشین فرمان سلطان عبد العزیز عرق غیظ و غضب و تعصب او
بهیجان آمده این حکایت را بعدها بعد از تصدیق و ایمان برای بعضی از اقوام و خویشان
خود ذکر مینماید .

شیخ مذکور میگوید با وجود آنکه رفتن بداخل قشله و معاشرت با مسجونین

منوع بود مع ذلك رفتم بقصد آنکه حضور اقدس مبارک مشرف شوم و باب مجادله و محاوره
باز نمایم از پاسبان اجازه خواستم ^{دخول} جرئت نمود که منع کند ولی گفت باید اذن حضور
طلبید چون بساحت اقدس عرض مینمایند که شخصی باین نام و نشان میخواهد مشرف

شود میفرمایند باو بگوئید که اوّل نیتش را پاک و خالص نماید بعد بیاید میگوید
 چون این جواب و بیان را شنیدم در خود تکان خوردم و رفتم و پیش خود گفتم چگونه
 از نوایا و اسرار قلوب مطلعند و حال آنکه این ممکن نه مگر بالهامات الهیه و احاطه علمیّه
 ولی باز در تردّد و شک بودم چند روز بود حربه بی در بغل میگذازد و میروید
 و مانند کره اولی اذن حضور میطلبید میفرمایند باو بگوئید آنچه همراه دارد بیندازد
 و بیاید شیخ میگوید در کمال تعجب و تحیر برگشتم و یک نوع اطمینان در وجودم
 حاصل شد دفعه سوّم فارغ و آزاد از هر فکر و خیالی با قلب پاک و نیت سلیم رفتم
 بمجرّد عرض اذن حضور عنایت شد چون بمحضر انور ابهی مشرف شدم و آن جمال
 و جلال و کمال و عظمت را مشاهده کردم روی اقدام مبارک افتادم و طلب عفو کردم سبحان
 مقلب القلوب و الارواح .

خلاصه شیخ مذکور از همان لحظه بکمال سرور و انجذاب بخدمت در کمال حکمت قیام
 مینماید . (۱)

(۱) از جمله میرفته بیرون شهر با فتری بادی و اگر مسافر وزائری میدیده از حالت
 و وضع او بفرست می فهمیده که از احبباً است و دخول او در شهر غیر ممکن بعد
 از غروب آفتاب فتر را روشن کرده بدست او میداده بحساب آنکه نوکر اوست و بعد
 از تشرّف او بساحت اقدس او را بهمان طریق خارج عکّا برده روانه مینموده .

چون صحبت از - قشله - و حوادث جاریه و توضیقات وارده است

از جمله این حادثه است که در کتاب - تذکره الوفاء - از لسان مبارک حضرت عبد البهاء

آقا محمد باقر

جلّ ثناء صادر و مرقوم و آن راجع بدو برادر و آقا محمد اسماعیل خیاطند که در یک

حین در قشله وفات مینمایند .

میفرمایند ۰۰۰ - اما دو برادر مهر پرورش (که مراد پهلوان رضا

باشد) بعنایت جمال مبارک اسیر عوانان گردیده در سجن اعظم مقید و شریک و سهم

این آوارگان گردیدند و در نهایت انقطاع و انجذاب در بدایت ورود بعکّا بملکوت

ابهی شتافتند زیرا ستمکاران بمحض ورود کلّ را در ضمن قلعه در قشله عسکر حبس

نمودند و مسمّر دخول و خروج را بستند و هوای عکّا در آن اوقات مسمم بود هر

غریبی بمحزون ورود بستری میشد . جناب آقا محمد باقر و آقا محمد اسماعیل مبتلا

بمرض شدید شدند طبیب و دوائی در میان نبود آن دو نور مجسم در یک شب دست

در آغوش یکدیگر صعود بجهان ابدی نمودند و یاران را بحسرت بی پایان انداختند

آن شب جمیع گریان بودند .

صبح خواستیم تا جسد مظهرشان را برداریم عوانان گفتند شما را خروج

از قشله جائز نه این دو جنازه را تسلیم کنید ما غسل و کفن و دفن مینمائیم ولی

مصارف را شما باید تکلف نمائید از قضا چیزی موجود نبود سجّاده بی زیر پای

جمال مبارك بود جمال مبارك روحی لأحبّائه الفداء آن سجّاده را از زیر پای مبارك

برداشتند و فرمودند بفروشید و بعوانان بدهید بصد و هفتاد غروش آن سجّاده

فروش رفت و تسلیم ستمکاران شد . ولی آن ظالمان آن دو روح مجسم را نه غسلی

نمودند و نه کفنی بل زمین را کاویده آن دو مظلوم را با لباس دفن نمودند که الآن

قبرشان متصل بهم است همچنانکه جانشان در ملکوت ابهی معدم جسمشان نیز در زیر

خاک دست در آغوش یکدیگر است . جمال مبارك نهایت عنایت در حقّ این دو برادر

داشتند در ایّام حیات مشمول الطاف بودند و بعد از وفات مذکور در الواح شدند .

قبرشان در عکّا است و علیهم التحیّة والثناء و علیهم البهاء الابهی و علیهم الرحمة والرضوان . -

چون سخن در ذکر قشله باینجا رسید مناسب آنکه ترجمه - فرمان - سلطان

عبد العزیز که بزبان فارسی از روی نسخه اصل که بلغت ترکی صادر شده در اینموقع ثبت

و مرقوم کرد .

این فرمان پادشاهی هر روز جمعه وقت صلوة ظهر در مسجد بزرگ عکّا

از بالای منبر بر مصلّین قرائت میشده و روح عداوت و بغضا را نسبت بمسجونین و مظلومین

در مستمعین تجدید مینموده .

طولی نمیکشد که سلطان عبد العزیز بذلت و خسران ابدی مبتلا و عزّت و شوکتش

بیاد فنا میروند و از قضا یا بسبب اخری سزای حکومت آتش میگیرد و شهرت می یابد که فرمان

هم بین اشیاء دیگر سوخته و از میان رفته ولی بتدابیر الهیّه اصل فرمان بید مبارك مولى الورى

حضرت عبد البهاء میرسد .

حضرت غصن ممتاز وولسى امر الله شوقى افندى ربانى این فرمان را که بمهر

وامضای سلطان عبد العزیز مهور بود بحقیق رعنایت فرمودند تا بلغت فارسی ترجمه نمایم

و بعد از ترجمه اصل فرمان و ترجمه انرا تقدیم حضور حضرتشان نمودم .

واینست ترجمه فرمان

دستور مکرّم مشیر مفتحّ نظام العالم مدیر امور الجمهور بالفکر

الثاقب متمّم مهام الامور بالرأی الصائب ممهّد بنیان الدولة والاقبال مشید

ارکان السعادة والاجلال المحفوف بصنوف عواطف الملك الاعلی

حائز وحامل رتبه نیشاُن - مجیدی - از درجه اولی مشیر ضبطیه

وزیر حسنی پاشا ادام الله تعالی اجلاله

وفخر الامراء الکرام معتمد الکبراء الفخام ذو القدر والاحترام صاحب العزّ

والاحتشام المختص بعناية الملك الاعلی میر میران کرام وحائز وحامل رتبه - مجیدی - نیشاُن

از درجه چهارم متصرف سنجق عکّا هادی پاشا دام اقباله

وقدوة النواب المتشرّعين نائب عکّا - قاضی - مولا زید علمه

چون این توفیق رفیع همایونیم وصول یابد معلوم خواهد شد که قبلاً در ایران

مذهبی بنام - بابی - پیدا شد وبعضی از رؤسای انها از طرف دولت ایران مجازات

(۱)

شدند و بعضی دیگر از ایران طرد و تبعید گشتند و چون شیخ ۰۰۰ ورفقای ایشان

از قائم مقامان طوبجی متقاعد اقا جان (۲) و شیخ علی سیّاح قره یاغی و میرزا محمد

حسین مشکین قلم خراسانی و محمد قدّوس (۳) و عبد الغفّار و درویش علی که

حال در - در سعادت - (۴) من موجودند از این اشخاص مذکوره اعمال فسادیه عی

بوقوع پیوسته لهذا اخذ و توقیف آن نفوس بعد از تحقیقات هیئت استنطاق که در دیوان

احکام عدلیّه ما تشکیل شد مبنی بر مدلول و مسائل کتب و رسائلی است که در دست

داشتند و همچنین از قرائن احوال و اقوال خود آنها که حاکی از نبوّت صبح ازل و نبوّتی

دیگر که متضمن ادّعای مهدویّت است که از بیانات نزولی عربی و فارسی - شیخ - معلوم

میشود .

بنا بر این سلوک و رفتار اینگونه ارباب ضلالت باعث فریب خوردن يك قسم از

جهال و سبک مغزان از ملت اسلام شده .

(۱) مراد از کلمه شیخ جمال مبارک جلّ شأنه است

(۲) اقا جان معروف بکچ کلا از اتباع یحیی ازل

(۳) محمد قدّوس مراد سید محمد اصفهانی است لقب قدّوس را یحیی باو داده

(۴) در سعادت - اسلامبول

در اینصورت برحسب مقتضای قانون احکام جزائیه مذکورین را مجازات نفی

ابدی لازم شده اگرچه از اشخاص مذکوره در درجه اولی اغوا کننده کان اصلی ومقتلاً

به شیخ ۰۰۰ و صبح ازل میباشند و در درجه ثانی از قائممقامین طوخیانه عامره اقا جان

بک سلماسی که مروج شئون فسادیه آنهاست همچنین شیخ علی سیاح قره باغی ومیرزا

حسین که نام دیگرش مشکین قلم وقدّوس وکیل صبح ازل مذکور ومحمد باقر اصفهانی هستند .

اما برادران دیگر شیخ ۰۰۰ میرزا موسی ومیرزا محمد قلی واز دوستانشان

عبد الغفار و خدامشان درویش علی نام این اشخاص صفت تابعیت واقتمدا دارند لهذا

در درجه سوم واقعند .

وچون در عرف قانون علی الاطلاق همه یکنوع محسوبند در اینصورت تعیین

درجات لزوم نیافت بلکه جمیع محکوم بنفی ابدی در نقطه های بعیده و دفع وتبعید شده اند .

فقط چون برحسب قانون مجازات نفی ابدی با مسجونیت جمع نشود ولی

بمحلاتی که حضرات میروند اگر صورت محبوسیت نداشته باشد شاید یا فرار کنند ویا خود

در گردش وحرکت نمودن در داخله تجاسر بر بعضی نفوس کنند بنا علیه مسجونیت آنها

در ضمن قلعه بندی ضمیمه مجازات آنها واقع .

واز جمله مطلبی که از طرف هیئت استنطاق در تقریر ذکر شده اینست

محلّهائی که حضرات میروند نباید با اهالی ونه با یکدیگر معاشرت کنند بلکه در ضمن

قلعه کل در یکجا و یک مکان باید اقامت نمایند و با هیچ نفسی ملاقات و مرادّه نکنند دائما

از طرف ما مورین و ضباط عسکریه باید در اینخصوص دقت و مراقبت شود و اشخاص مذکوره

در قلعه های عکّا و ماغوسه نفی مؤبد شوند^(۱) .

کیفیت تبعید و اغتراب آنها از طرف اشرف پادشاهی ما بر نهجی که مرقوم

شده بموجب تعلق اراده سنیّه ملوکانه و امر همایون مهابت ریز شاهانه ما صادر گشته

که بر حسب منطوق آن صبح ازل و رفقای او بجزیره قبرص نفی و تبعید شوند^(۲) .

و امر دیگر شریفمان بشما که مشیر ضابطیه و مشار الیه هستند شیخ مذکور و اقا

جان بك و محمد قدوس و میرزا موسی و میرزا محمد قلی و درویش علی این اشخاص را با قوه

نظامی تحت الحفظ برای نفی مؤبد بعکّا ارسال دارید و شما که متصرف و ایضا شما

که قاضی عکّا هستید باید بعد از وصول حضرات بانجا در منزلی ضمن قلعه نفیا مؤبدا

اقامت دهید و با هیچ نفسی معاشرت نمایند .

(۱) ماغوسه - پا تخت جزیره قبرص

(۲) قبرص - از قدیم الزمان جزیره قبرص بجزیره - الشیطان - معروف و ترکها

انرا - شیطان جزیره سی - مینامیدند

باید از طرف ما مورین بغایت دقت مواظبت شوند و همیشه تحت النظر باشند
یک قدم بدون اجازه برندارند در هر حال کمال اعتنا و ابراز قدرت در محافظه آنها از فرار
کردن بشود و ورود آنها را با آن دیار معینه بدر سعادت ما اشعار دهید .

تحریرا فی الیوم الخامس من شهر ربیع الآخر
سنة خمس وثمانین و مائتین و الف ۱۲۸۵ هجریه قسطنطینیّه

این بود - فرمان - فرعون زمان ونمرود دوران واوامر شد دهُ

آن منبع طغیان ومعدن عصیان در نفس وتبعید وسجن مالک امکان وملیک

اکوان واینست بعضی خطابات قهریه وبیانات اندازیه شديده آنجمال مبین که در لوح

- رئیس - متعاقب آن - فرمان - از قلم عز سلطان احدیه نازل صاعقه

قهر وغضب الهی از هر جهت آن ظالم فاجر را احاطه نمود سریر سلطنتش سرنگون

شد وتزلزل واضطراب ارکان مملکت وملّت را فرا گرفت وید قدرت واققدار الهی

اورا اخذ کرد - واخذناه اخذ عزیز مقتدر - تحقق یافت وياسفل السافلین

راجع شد .

قوله الاعز الامع الابهی

- یا رئیس قد ارتکبت ما ینوح به محمد رسول الله فی الجنة العلیا وغرّتك الدنیا

بحیث اعرضت عن الوجه الذی بوره استغناء الملاء الاعلی سوف تجد نفسك فی خسران

مبین - واتحدت مع رئیس العجم فی ضرّی بعد ان جئتکم من مطلع العظمة والكبریا

بامر قرّت به عیون المقرّبین . . . هل ظننت انک تقدر ان تطفئ النار التی

اوقدها الله في الآفاق لا ونفسه الحق لو كنت من العارفين بل بما

فعلت زاد لهيبها واشتعالها سوف يحيط الارض ومن عليها كذلك قضى الامر

(١)

ولا يقوم معه حكم من في السموات والارضين - سوف تبدل ارض السرّ

وما دونها وتخرج من يد الملك ويظهر الزلزال ويرتفع العويل ويظهر الفساد

في الاقطار وتختلف الامور بما ورد على هؤلاء الاسراء من جنود الظالميين

ويتغير الحكم ويشدّ الامر بحيث يسوح الكتيب في الهضاب وتبكي الاشجار في الجبال

ويجرى الدم من الاشياء وترى الناس في اضطراب عظيم - يا ايّها الورقاء

اسمعي نداء الابهي في هذه الليلة التي فيها اجتمع علينا ضباط العسكرية ونكون

على فرح عظيم يا ليت تسفك دمانا على وجه الارض في سبيل الله ونكون مطروحين

على الثرى هذا مرادى ومراد من ارادنى وصعد الى ملكوتى الابدع البديع .

- اعلم يا عبد انا اصبحت ذات يوم وجدنا احبّاء الله بين ايدي المعاندين اخذ

النظام كل الابواب ومنعوا العباد عن الدخول والخروج وكانوا من الظالمين وترك

احبّاء الله وآله من غير قوت في الليلة الاولى كذلك قضى على الذين خلقت الدنيا وما

فيها لانفسهم افّ لهم وللذين امروهم بالسوء سوف يحرق الله اكبادهم

بالنار انه اشدّ المنتقمين .

آیا انرا ^{دشمن} این ظلمها و شقاوتها و بلا یاد وارده بر مظاهر احدیه و هیاکل عزّ

قدسیه رحمانیه در این ظهور اعظم اتمّ چه خواهد بود آیا مجازات نفوس

شریره ظالمه در قتل و افناء هزار ارواح بریئه از رجال و نساء و اطفال و نهب اموال

و خراب دیار و تفتن در تعدیب و حرق اجساد و جودات زکیه چگونه و چیست .

آن قصاص و مجازاتی که از دیوان عدل الهی بر حسب بیانات واضحه صریحه

در لوح - رئیس - تحقق خواهد یافت چه قسم و چه نوع است .

آن مجازات کلی مبهم آسمانی بموجب قسمی که یاد فرموده میفرماید

- ای ظالمان ارض از ظلم دست خود را کوتاه نمائید که قسم یاد نموده ام از

ظلم احدی نگذرم و این عهدیست که در لوح محفوظ محتوم داشتم و بخاتم

عزّ محتوم .

بجه شکل و طرازی ظاهر شود آن عدل حقیقی الهی که قبل از تکوین مکون

و بر سریر سلطنت علیا ازلا ابد ا سرمد ا جالس و حکمفرما آن عدلی که در کینونت

اشیاء و هویت کائنات مودع و مکون چگونه چهره گشاید و چه نوع بنماید .

بعض

هر چند ملوک و رؤساء و امراء و حکام و علماء و عن ورائهم الرّاع که دست تطاول

گشودند و در اذیت و ظلم و جفا بر بی گناهان متحد شدند و شرکت نمودند

هر یک بعد از دیگری در اندک زمانی از اوج عزّت بخاک مذلت افتادند و بجزای

خود رسیدند و شعله حیاتشان خاموش شد و به برقی از عدل حق کأن لم یکن شدند .

ولی چون ملاحظه میشود که این ظهور ظهور کلّی الهی اشراقش

کلّی انوارش کلّی احکام و اوامرش کلّی نصایحش کلّی تحذیرات

و انذاراتش کلّی خلاصه جمیع شئونش کلّی .

و ساندین

از طرف دیگر ظلم ظالمین/ نیز کلّی جور و جفای فاسقین و فاجرین

و تعدیات معتدین مبغضین نیز کلّی پس باین قرائن مستلزم عدل کلّی الهی

و انتقام و جزای شامل منتقم آسمانیست .

چنانچه تحذیرات و انذارات مسطوره در صحائف والواح الهیه مدل

ظهور و بروز

و ناطق بر حوادث جسام و وقایع عظام است که در پس پرده ارادة الله الغالبه

القاهرة على الاشياء مکون و مستور و الامر و الحکم بیده المضدر المهن الفیوم

آنچه الحین و در این تاریخ مشهود و منظور اینست که امارات و علامات قهر

و غضب الهی در آفاق عالم در نتیجه مظالم فاحشه و تعدیات عظیمه و تجاوزات شدید

برای العین ظاهر و مشهود متجاوز از یک قرن است که جنگ و جدال و نزاع

و قتال لا یقطع در هر جا و هر مکان برپا فتنه و آشوب و فساد در هر نقطه

و هر بقعه از بقاع دنیا موجود و در کار غل و بیغضا و عداوت و قساوت و جفا در

صمیم قلوب و افئده ملل و امم و دول متمکن و متأصل مصائب و بلایا متاعب

ورزایا از هر نوع و هر قسم بر رؤس خلائق نازل خوف و اضطراب و عدم اطمینان

و فقدان امن و امان و زوال و ثوق و اعتماد در اغلب بل/کل^{در} جهان ملحوظ و عیان

شک و ارتباب و یأس و حرمان غالب بر جهانیان ملوک و مملوک حاکم و محکوم آمر

و مأمور امیر و اسیر کل از شیخ و هیولی و طیف احداث جسمه که در

پس بریده وقت و زمان مستور و پنهان خائف و مرعوب و هراسان .

حضرت مولی الوری غضن اعظم ابهر در لوحی از الواح میفرماید

— بنیان عالم خراب و بنیاد امم برباد .

(۱) سنه ۱۹۶۳ مسیحی — ۱۳۸۲ هجری است

کار بجائی رسیده که اشد از هر بلائی و اعظم از هر ابتلائی - آلت جهنمیه است که در الواح آلهیه قبل از هفتاد سال او ازید اخبار و انذار فرمود و جزع و فزع اهل عالم از آثار دمار و هلاکت آن بعنان آسمان بلند شعره اعمال و افعال شکل و صورت موت و فوت عمومی بخود گرفته و هر لحظه و آن بنیاد حیات و بنیان کائنات را تهدید مینماید و چاره و مغری نمانده .

چه عظیم است این بیان اقدس ابهی و چه خطیر است انذار آن ملوک ملکوت بقاء
 قوله الابدع المبارک الاعلی :

... بر راستی میگویم هر امری از امور اعتدال شریک محبوب چون تجاوز نماید سبب ضرر گردد در تمدن اهل غرب ملاحظه نمائید که سبب اضطراب و وحشت اهل عالم شده آلت جهنمیه بمیان آمده و در قتل وجود شقاوتی ظاهر شده که شبه آنرا چشم عالم و آذان امم ندیده و نشنیده اصلاح این مفسد قویّه قاهره ممکن نه مگر با اتحاد احزاب عالم در امور و یاد رمندهی از مذاعب بشنوید ندای مظلوم را و صلح اکبر تمسک نمائید

- اسباب عجیبه غریبه در ارض موجود و لکن از افئده و عقول مستور و آن اسبابیست که قادر است بر تبدیل هوا و ارض کلهها و سمیت آن سبب هلاکت سبحان الله امر عجیبی مشاهده گشت برق یا مثل آن مطیع قائد است و با مر او حرکت مینماید .

و در مقام دیگر میفرماید : قوله الاعظم الابهی

- قلم اعلی در این حین مظاهر قدرت و مشارق اقتدار یعنی ملوک و سلاطین و رؤسا و امراء و علما و عرفارا نصیحت میفرماید و بدین و بتمسک بآن وصیت مینماید آنست سبب بزرگ از برای نظم جهان و اطمینان من فی الامکان سستی ارکان دین سبب قوت جهال و جرأت و جسارت شده بر راستی میگویم آنچه از مقام بلند دین کاست بر غفلت اشرار افزود و نتیجهها لاخره هرج و مرج است .

برگردیم بمطالب بعد از ورود بعکّا وحوادث آن

ابوی بعد از ورود بعکّا در - خان عمدان - جمع عمود نظر بانکه طبقه

دوم قائم برستونهای سنگی بود لذا باین اسم اشتها داشت احباً بعد از

خروج از قشله در آن مکان ساکن و در واقع در ابتدا شبهه خرابه بوده بعدها

بتدریج احباً باصلاح و تعمیر غرفه ها که عبارت از چهل غرفه تقریباً بود از مال خود

پرداختند .

یک غرفه کوچکی در همان - خان - در طرف شمال عمارت بود حضرت

عبد البهاء میفرمودند بعد از خروج از قشله شبها در این غرفه میخوابیدم زمین

غرفه خاک بود وکک بسیار فقط یک پوستین داشتم نصف انرا زیر و نصف دیگر را

روی خود میگذاردم و میخوابیدم ککها هجوم میکردند و نمیگذاشتند بخوابم نیمه شب

پوستین را وارونه میکردم تا ککها دو مرتبه جمع شوند یک دو ساعتی فقط میخوابیدم

آن بود عبد البهاء و آن بود حیات مبارکش در سجن اعظم عکّا .

مسافرخانه مبارک نیز در همانجا بود آن ساختمان از جمله موقوفات اسلامی بود که سال بسال از نظارت اوقاف بمبلغ معیّن اجاره میشد و تا اواخر جنگ عالمی اولی ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ هنوز بعضی دوستان در اوساکن بودند .

سالهای سال مسافرین وزائرین فوج فوج بهمان مسافرخانه وارد و خارج ولیلا نهارا بترتیل الواح و مناجات و قصائد مبارکه بالحن بدیع مشغول و بشائر فرح و سرور و جذب و حبور از وجوه و قلوب ساطع و لامع بود .

غرفه کتابت ابوی هم جنب مسافرخانه واقع و دائما لیلا و نهارا بتحریر آیات الهیه و الواح عزّمدانیه مشغول و شبها در مسافرخانه به اطایب حکایات و امثال شیرین مسافرین وزائرین را مسرور و مشعوف مینمودند یکسال بعد از تشرّف ابوی - ۱۳۰۴ هـ - که منسوبین ایشان وارد عکّا شدند در همان - خان - مذکور منزل و مأوی جستند .

ابوی مخصوصا چند جلد از آثار مبارکه و الواح نازله از سماء مشیت رحمانیه با خطّ خوش مرقوم و تقدیم محضراقدس جمال ابهی نموده بودند آن مجلّدات قدسیه دائما نزد یک محلّ جلوس هیکل اعزّنوراء و طلعت الطفاسمی بود .

اغلب اوقات که احبّا از مجاورین و مسافرین و طائفین حول عرش انسلطان مبین
بشرف لقا مشرف و فائز یکی از آن مجلّدات را بید قدرت و اقتدار برداشته
لوحی از الواح یا مقداری از انرا بذاته العلیّ الابهی با لحن ابدع احلی و نغمه
اجمل اصفی با اهتزازی که جمیع کائنات مهتزّ میشد تلاوت میفرمودند و لطفاً و فضلاً
و عنایه میفرمودند از وقتیکه زین المقرّبین بعکّا آمده صاحب کتاب شده ایم .

چون هنوز رشته تحریر در ذکر عکّا است همین مدینه عکّا با آن اوصافی
که از قلم اعلی در قباحت شکل و ترکیب و ردائت آب و هوا و خرابی و ویرانی آن صادر
و نازل و مصدر اوجاع و آلام و منشا ' امراض و اسقام متنوّعه بود بعد از تشرّف
بقدم انور مولی العالم و مقصود الام جمال قدم جلّ اسمه الاعظم مرکز صحتّ و عافیت
و استشفای شد چنانچه در لوحی از الواح میفرماید

قوله المبارک الاحلی

— قد تغیر هوا السجن بما ارتفع فيه نفس الله — .

بدرجه ئی در سنین اخیره شهرت بخوش آب وهوا نموده بود حضرت
عبد البهاء میفرمودند مردم از اطراف وقریه ها مرضای خود را برای بهبودی وکسب
صحت و عافیت می آوردند بعکسا وشفا می یابند ولی البتّه از سبب وعلت آن تغییر
و تبدیل غافل وبی خبر .

ووقتی دیگر میفرمودند که مرض ویا تا بیرون دروازه عکسا آمد ولی داخل
شهر نشد ونفسی تلف نگردید یومی از ایام حضرت مولی الوری مرکز میثاق جمال
ابهی از حیفا با کالسکه بشطر عکسا متوجه حقیر ودوسه نفر دیگر در حضور مشرف
بودیم نزدیک بشهر ملاحظه ئی فرمودند وفرمودند — عکسا از خارج مثل پاریس
بنظرمی آید اما در داخل — .

برگردیم بمطلب از جمله صفات جناب والد چون خود شان دائما در
منزل و مشغول تحریر الواح مبارکه بودند لهذا اطفال خود را از طفولیت تشویق وتعلیم
بر قرائت و کتابت مینمودند واکثر صحبت وقصّه وحکایاتشان علی قدر شعور الطفل
و ادراکه قصص انبیا ومرسلین و ظهور اعظم ابهی ونام اقدس جمال مبارک جل بهاء و ثناء
بود که در گوش وهوش صغار تکرارا در قالب واسلوب شیرین مطبوع وجدآبی تذکر میدادند
و بذور لطیفه معرفت را در قلوب وصدور صافیّه غرس مینمودند .

بعد از ورود بعکاً بعدها حقیر شنیدم و دانستم که همان اوائل ورود حضرت
اقا میرزا موسی کلیم اخوی جمال قدم جل ثنائہ الاعزّ الاکم صعود بملکوت ابھی
فرموده اند و بعضی از واردین حضور شان در بستر مشرف و مورد عنایت و مرحمت شده
بودند .

در آن ایام طلعت ابھی در عکّا در منزلی ملک عبود نامی از وجوه مسیحیان
تشریف داشتند در ایام مبارک حضرت عبد البهاء آن بیت ویتی دیگر که ملصق
باو بود و در واقع هر دو حکم یک بیت داشت آن را امة الله المحترمه لورا کلیفور
بارنی که از مؤمنات منجذبات اولیه ممالک غریبه بود از باقی مانده وراثت ابتیاع
نمود و تقدیم کرد آن محترمه مکرّر بارض اقدس مشرف و مدتّها در حرم متوقف و ساکن
و ترقیّات عظیمه نمود و زبان فارسی را آموخته بطلاقت صحبت میداشت .

کتاب موسم - بمفاوضات - سوال و جواب بر مائده ^{نهار} - سوالاتی
است که آن معظمه مینمود و جواب از فم اطهر مرکز میثاق صادر و همان حین ثبت
و تدوین میشد .

تا این تاریخ ۱۹۶۳ میلادی آن محترمه در قید حیات و در پاریس ساکن

ولی البته سنّ و سال اثر خود را بخشیده .

اوّل شرفیابی حقیر که بفاصله جمال مبارک ابهی را مشاهده نمودم در این بیت

بود طرف عصر روز اوّل یا دوّم بعد از ورود بعکّا بدلت شخصی نمودم

که بود رفتم و باین پلّه گان ایستادم دو سه پلّه بالا رفتم مجدّد ایست

نمودم و نظر بصحبت‌های والد که در هوش و گوش بود که حضور خداوند عالمیان مشرف

خواهم شد يك نوع رعب مرا گرفت و جرئت بالا رفتن ننمودم ولی دو نفر را بالای

پلّه گان که طبقه دوّم بود دیدم مقابل باب غره ئی که در طرف دست چپ بود

دست بسینه در کمال خضوع و خشوع ایستاده اند و در آن اثنا هیکل اعزّ ابهی از

آن غره خارج و تشریف بردند بالا در حرم .

غره مذکور محلّ کاتب وحی بود يك پنجره داشت رو بشرق مقابل میدانچه

و در آن میدانچه حوض آب ^{بود} / سر پوشیده که مردم آب از آن بمنازل خود می بردند

فقط يك صندلی مخصوص جلوس طلعت ابهی جلّ شأنه نزدیک آن پنجره بود .

روزها طرف عصر باین غرفه تشریف می آوردند و باب لقا بر وجوه مجاورین و مسافرین

بعد از حصول اذن یا هر نفسی را احضار میفرمودند مفتوح میگشت .

بیرونی مبارک مولی الوری حضرت عبد البهاء هم بفاصله چند قدم مقابل بیت واقع بود

و عبارت از یک اجاق برای تهیّه قهوه و قلیان و یک مسرّت و دو غرفه یکی که مخصوص واردین ^{بزرگ}

وفائزین بحضور مولی الوری از یار و اغیار و دیگری برای وضع حوائج و اشیاء .

خادم صادق امین و نفس خلیق متواضع بیرونی مبارک جناب حسین تبریزی علیه رحمة ^{آقا}

الله و رضوانه بود که متجاوز از چهل سال در کمال سکون و آرامی و استقامت بخدمت قائم .

در کتاب مستطاب — تذکرة الوفاء — از جمله این بیانات افضالیّه در ذکر ایشان

از لسان مبارک حضرت عبد البهاء جاری —

— از جمله مهاجرین و مجاورین جناب حسین آقای تبریزی بود این مقرب درگاه کبریا

سلیل محترم جناب آقا علی عسکر تبریزیست از تبریز با نهایت شوق و وله در معیت

پدر بارض سرّ سفر نمود و از ادرنه بسجن اعظم بخواهش خویش در نهایت آرزو شتافت

از بدایت ورود بقلعه عکّا خدمت قهوه خانه بعهدہ گرفت و در آستان مقدّس
بخدمت یاران قیام کرد این شخص ادیب بدرجہ فی حلیم و سلیم بود کہ در مدتّ چهل
سال با وجود آنکہ مشقّت عظیم داشت و شب و روز دوستان و بیگانہ و آشنایان ہجرت
بدر بخانہ داشتند حسین آقا بخدمت کلّ فرداً فرداً میپرداخت و در نہایت اتقان
عبودیت بکلّ مجری میداشت در این مدتّ مدیدہ نفسی مکتّر نشد و شکایت
نمود فی الحقیقہ این معجزہ بود جز حسین آقا کسی از عہدہ این خدمت بر نہی
آمد ہمیشہ بشوش بود و مسرور و در خدمت موکولہ خویش مواظب و باتقان مشہور و در
امر اللہ مخلص و غیور و ثابت و وقور و در بلا یا متحملّ و صبور . . .

باری جناب حسین آقای مذکور از عبد البہاء دقیقہ فی انفکاک نکرد ہمیشہ مواظبت
تام داشت و انیس و موءّس داعی بود لہذا نہایت تعلّق باو داشتہم و صعود او
مصیبت عظیم بود الی الان ہر وقت بخاطر می آید نہایت تاثیر و تحسّر حاصل میکرد
ولی شکر خدا را کہ این مرد الہی در ایام مبارک شب و روز در جوار بیت زندگانی مینمود
و مظهر رضا بود و بکرات و مرآت از فم مطہرّ مسوع شد کہ حسین آقا بجهت این
خدمت خلق شدہ است . . . علیہ التّحیّۃ و الثّناء و علیہ الرّحمة من فیض الکبریاء
و حنف جدّہ بانوار ساطعہ من الرفیق الاعلیّ جدّ نورانییش در حیف است . -

باری کره ثانی رفتیم بیت مبارک و بخود جرئت دادیم و از یله گان رفتیم بالا و در گوشه ئی ایستادیم دو نفر دیگر هم ایستاده بودند بنوعیکه دیدیم دو نفر روی فرش در کمال خضوع دست بسینه جالسند در آن اثنا هیکل اقدس ابھی قیام فرموده خطاب با آن دو نفس حاضرین حضور و فائزین بلقائ طلعت باهر النور فرمودند

- فی امان الله وحفظه - .

دائما بیان اقدس مبارک چه با افراد و چه بجماعات هنگام مرخصی از ساحت اعزّ ارفع اعلی میفرمودند - فی امان الله وحفظه - بعدها دانستم که شخصین مذکورین فائزین یکی جناب ایادی امر الله ملا علی اکبر شهیر معروف بحاجی آخوند و دیگری جناب میرزا ابو الحسن امین حقوق الله بودند .

آنچه ذکر شد و آنچه حال گفته میشود امتداد مطالب است متعلق بایام جمال مبارک جل ذکره و ثنائ .

مدرسه

يك مدرسه مختصری بود در عكسا عبارت از يك غرفه كه حضرت مولی الوری من اراده الله از برای اطفال احباء تا سیس فرموده بودند يكسال او ازید بعد از ورود حقیر را هم در آن مدرسه گذاشتند بعضی اولاد بزرگان اغیار نیز داخل بودند موقع آن مدرسه در عمارتی بود ملك عبد الله آقا حذوری نامی نزدیک جامع کبیر موسوم به - جامع پاشا - كه مراد جزآر پاشای مشهور كه حاكم عكسا بود حصار عظیم حول شهر ودو حمام عمومی و قشله و منزلی موسوم بسرایه عبد الله پاشا كه حضرت عبد البهاء در سنین اخیره قبل از انتقال بحیفا در آن ساكن بودند و غیره از آثار پاشای مذکور است كه باقی مانده .

خلاصه در انتهای پله گان عمارت طرف بالا محوطه كوچکی بود كه غرفه مدرسه در آن واقع چند قدمی بداخل فسحت بزرگی شامل منزلی مستقل در تصرف آقا میرزا موسی کلیم و در همان فسحه چند قدمی دورتر غرفه جناب نبیل زرنندی مؤرخ و شاعر مشهور باز چند قدمی دورتر ساختمانی بود در اجاره خانواده ئی از احباء .

معلم مدرسه مذکور شخص عالم فاضلی بود از اترک عثمانی که او را

— خوجه افندی — خطاب مینمودند از قرار معلم از منغیان در عکّا بود و چون

غریب و فرید و فی الجملة مسن بود حضرت عبد البهاء لطفاً و ترحمّاً بحال او معلم مدرسه

قرار و تعیین فرموده بودند .

در واقع آن شخص در علوم و فنون شتی ماهر از قبیل حساب و هندسه و علم

جغرافیا و صرف و نحو و غیره و هر چند از نژاد ترک بود ولی در لغت فارسی و عربی متضلع

قدری بلکه بیشتر از قدری عصبانی و حاد المزاج بود قبل از صعود حضرت

آقا میرزا موسی کلیم و بعد از صعود شان نیز جمال قدم جل شانه الاعظم با آن منزل

تشریف فرما و چند شبانه روز توقف میفرمودند حقیر در همان منزل یک

مرتبه بشرف لقا فائز شدم .

صیام

در عکّا اوّل صیام بهائی اتّخان میشده چنانچه الواح صیام وعید نوروز ناطق
بآن تا آنکه یومی از ایّام صیام اسلام بعضی از بیخیردان مدعیان محبت حکمت را
از دست داده چهاراً در انظار اغیار غذا میخورند و در شهر ضوضاء حاصل میشود .
اینگونه اعمال و امثال این حرکات است که میفرماید قوله الاعزّ الاعلی - لیس حزنی
سجنی وما ورد علیّ من اعدائی بل من الذین ینسبون انفسهم الی نفسی و یرتکبون
ما ینوح به قلبی و قلمی - .

چون خبر این عمل فظیح مغایر حکمت بساحت امنع ابھی میرسد فوراً امر
مبهم شدید صادر که باید جمیع احباء رجلاً نساءً صیام اسلام را تماماً اتّخان نمایند
و جمال قدم بذاته الاقدس صائم میشوند و چون فصول اشهر قمری در تغییر و تبدیل
لذا در آن اوقات صیام اسلام در تابستان و روزهای بلند گرم واقع .

البتة احباء كل حسب الامر مبارك حتى غلامان هم که بعد بلوغ و تکلیف شرعی نرسیده بودند با يك شوق و سرور و شغف صائم میشدند از جمله خود حقیر در خاطر دارم در اثنای سی روز صیام والدین بملاحظات سن و گرما دو شب حقیر را برای طعام سحر از خواب بیدار نمودند مع ذلك بی سحری روزه گرفتم لذا مصلحت چنین دیدند که لا اقل سحری خورده صائم شوم .

بعلاوة صیام محکم متین ادای صلوة اسلام را هم بعض احبای معروف که محلات تجارت و اخذ و عطا با مردم داشتند در مساجد بجای می آوردند . هیکل مبارک حضرت عبد البهاء دائما از قبل و بعد برای ادای نماز بجوامع تشریف میبردند مخصوصا صلوة ظهر جمعه و اغلب اوقات بجامع بزرگ تشریف فرما همه روزه در ماه صیام اسلام بعد از ادای صلوة عصر حاکم شهر و اعضای حکومت و مفتی و قاضی و علما و اعیان در حضور مبارک از جامع خارج و در بازار و بعض اقسام شهر گردش می نمودند تا قبل از غروب آفتاب که میقات افطار میرسید بمنازل خود میرفتند و برای اعلام غروب آفتاب توپ میزدند .

در واقع در آن زمان صوم و صلوة در عالم اسلام هر چه بود رونق و صفائی

داشت . مساجد و منائر روشن صوت تسبیح و تمجید و ذکر از بالای منارها مسموع شب

نشینی و ضیافت تا نزدیک سحر در منازل اعیان برپا قهوه خانۀ مبارک تا سحر باز
دسته

ویار و اغیار دسته وارد و خارج و هیکل مبارک حضرت مولی الوری با انوار بشاشت ساطعه

از چهره منیر و وجه لمیع از کل پذیرائی و اظهار لطف و مرحمت میفرمودند .

آنچه سبب علت حزن و کدورت احبّاء بود صیام جمال قدم جلّ ذکره و ثنائی

در چنان فصول تابستانی گرم بود لذا کملین احبّاء جمع میشوند و عریضه بی بساحت

اقدس آنملیک ملکوت بقا از قبل عموم معروض میدارند و تعهدت مینمایند که جمیع حسب

الامر مبارک صائم خواهند شد ولی رجا و استدعا و تضرّع و ابتهال مینمایند که

جمال قدم افطار فرمایند و آن عریضه را یک روز قبل از دخول در شهر صیام اسلام

تقدیم محضر انور مولی الانام مینمایند . میفرمایند - بسیار خوب این عریضه را

بملاً اعلی میفرستم سی روز دیگر جواب میرسد - یعنی هیکل اعزّابهی صائم

خواهند شد .

قضیه حاکم کرد

مجموعه قضیه آنکه شخصی از اکراد حاکم برای عکّا تعیین میشود آنچه

مشهور و معلوم بود در ایام سلطنت عثمانیان وظائف بصرف نظر از جمیع اعتبارات بمال

خریداری میشد نه باستحقاق و قابلیت و علم و درایت مگر بندرت شخص عقیف النفسی

حائز وظیفه میگشت و بمناصب عالیّه میرسید هر وظیفه ئی بر حسب درجات قیمتی داشت

که باید بجهت معینه تقدیم شود تا فرمان تعیین صادر گردد البته بدیهی است

آن مأموری که وظیفه را بدرهم و دینار بدست آورده بود از روز اوّل که وارد بمکر

مأموریت خود میشد چون نمیدانست کی وجه وقت معزول خواهد شد و یا انتقال

بمکرری دیگر مینماید در فکر جمع اموال مشروع و غیر مشروع می افتاد تا مبالغ برداخته

قبل را جمع و بعلاوه مبالغی اضافه کسب و جمع نماید برای وظیفه آتیه و مأموریت تازه .

این رویه در بین موظفین کوچک و بزرگ ساری و جاری و اخذ رشوه یکی از مقتضیات عمده

حکمرانی بود شکی نه بعض مأمورین و حکامی بودند که جانب عفاف و انسانیت را

منظور داشتند و گوش بمزخرفات و تلقینات بدخواهان نمیدادند .
نظر

در هر حال بعد از ورود حاکم کرد بعکس و اطلاع بر بعضی امور و استماع بر تبلیغات

اریاب شرور و یک حرص و طمع او بجوش آمده در صدد ایذا و اذیت برمی آید تا اموالی

بزع خود بدست آورد . اوّل عمل ظالمانه او منزلی را که جمال قدم جلّ اسمہ الاعظم

در آن ساکن برای سکای خود طلب مینماید هیکل اقدس ابھی بخانه دیگر

انتقال فرموده منزل باو تسلیم میشود شکی نه اقدام آن نفس خبیثه باین جسارت

برای اخذ مال بوده ولی جز ذلت و خسران مآل بهرئی نبرد . البتّه از حرکات و حشیانه

آن حاکم جاهل مغرور اعداء مسرور و دوستان مکدر و محزون ولی غافل از آنکه صیت

عظمت و اقتدار امر الله در هر نقطه و مکان مرتفع و بسا نفوس مهمّه از ارکان دولت گرفته

تا اعیان و بزرگان و صاحبان نفوذ و اقتدار از هر طائفه و ملت که یا حضور حضرت مولی

الوری رسیده و مشرف شده و یا از اطراف و جهات عدیده مکاتبه و مراسله داشته بر آثار

علمیه و انوار معارف و حکم نا متناهی حضرتشان علی قدر مراتبهم و استعدادهم و ادراکهم

مطلع و آگاه شده آن نفوس در مواقع لزوم بحسب ظاهر حاضر خدمتی و اظهار خلوص

نیستی بودند و آن اقدامات و خدمات را علت شرف و افتخار و مباحثات خود میسر شدند .

چنانچه در صفحات آینده مقالات ادبیه و فضلاء و اشعار و قصائد فصحاء و بلغاء که

دلالت بر احترام و اجلال نسبت بساحت قدس محبوب عالمیان و مقصود من فی الامکان

مینماید درج خواهد شد .

باری چون معلوم میشود که مقصد و مرام - کرده - اخذ مال و جمع درهم
و دینار است حضرت مولی الوری عبد البهاء اورا بحال خود گذارده بهیچوجه اعتنائی
نمیفرمایند آن سکینه و وقار و عدم اهتمام بر غل و عداوتش افزوده در صد توهین
و تحقیر احبّاء برمی آید .

در اثنای این حرکات عدوانیه یومی از ایام حضرت عبد البهاء در محضر جمال
قدم جلّ ثناء حاضر ملاحظه میفرمایند که - زنبور - درشتی در غره مبارک در
پرواز حضرت مولی الوری باد بزنی دم دست بوده بر میدارند و بضررتی آن جانور
دو قطعه میشود جمال قدم ملاحظه فرموده میفرمایند - آقا کرده را زدی یا
کشتی - چنین بیانی میفرمایند .

خلاصه در بحران شدید طغیان و یا س و حرمان یومی از ایام حاکم کرد
مصمم بر آن میشود که روز بعد چون احبّاء هنگام صبح محلات خود را باز نمایند
محضر توهین و تحقیر امر به بستن آنها صادر نماید .

شبی که صبح آن آن خیال شیطان را میخواست تنفیذ کند جمال قدم
واسم اعظم جل ذکره و ثناء شبانه اخباراً اخباراً میفرمایند که فردا صبح هیچیک محل
کار و کسب و تجارت خود را باز ننماید .

قبل از شروع بتفصیل این مطلب را عرض نمایم که در آن اوان و من بعد هم
بیروت مرکز - ولایت - بود و والی بیروت در آن اوقات شخصی بنام - نصوحی پاشا -
که از اخلص مخلصین محسوب و عکساً که متصرف نشین بود تابع آن ولایت و ولایت تابع
اسلامبول مرکز سلطنت در اینصورت - والی - صلاحیت عزل و نصب و آنچه تعلق
بشئون - متصرف لغی - چنانچه بترکی میگفتند حائز .

در هر حال کرده برای تنفیذ عمل سوء خود صبح بسیار زود با هیئت
موظقین و عوانان در قراولخانه که نزدیک بی بازار بود مجتمع و منتظر آنکه چون دوستان
محلات خود را باز کنند امر بیستن آنها دهد .

در عکس شخص بنام سعد الدین رمضان که از جمله موظفین بود و بظاهر اظهار محبت و ارادت مینمود ولی ابرهای تیره نفاق نور صفا و وفاق را محجوب نماید .
مشارالیه البته از دسائس و سوء نوایای متصرف مطلع و حال در اینموقع میخواهد هم خدمت بر رئیس خود کند و هم خلوص خود را در ساحت اقدس اظهار نماید .

اینجا کلام با جناب حسین آقا تبریزی خادم قهوه خانه مبارک است -
چنین حکایت مینمود - همان صبح زود که متصرف و حاشیه اش در قراولخانه مجتمع و در واقع اطلاعی از آن امور نداشتیم حضرت عبد البهاء نیز برخلاف روزهای سابق صبح بسیار زود در بیرونی حاضر و در غرفه پذیرائی جالس ناگاه سعد الدین مذکور با شتاب و اضطراب نفس زنان وارد و سوءال از هیکل مبارک نمود کجا تشریف دارند صدا فرمودند کیست عرض کردم فلان است فرمودند بگو بیاید چون داخل غرفه مبارک شد شروع بناله و آه و زاری نمود و سوء قصد متصرف و اجتماع در قراولخانه را معروض داشت .

میفرمایند مقصد متصرف از این حرکات و اعمال چیست عرض میکند مقصد او اخذ مال است اگر چنانچه مبلغی وجوهات مرحمت فرمایند الا آن میبزم و سرّاً باو

• میدهم و او را از این فکر و خیال فاسد منصرف میکنم .

میفرمایند اگر مراد مال است اشکالی ندارد بسیار خوب بنشین تا من

بروم و مبلغ را بیاورم . - حسین آقا بکلام خود ادامه داده - هیکل مبارک

فورا قیام فرموده از غرفه بیرون تشریف آوردند و آب طلبیدند بعد از اخذ وضوء

تشریف بردند داخل غرفه کوچکی دیگر در همان بیرونی و در را پیش کردند .

سعد الدین افندی با تمام سرور منتظر و از انجام دادن این وظیفه مستبشر

بعد از قلیل مدتی وجود اقدس انور از غرفه خارج و بغرفه پذیرائی داخل بمشار

الیه با جدیت و اقتدار میفرمایند تو هنوز اینجا هستی و من رفتم

عرض میکند حسب الامر ماندم تا وجه مرحمتی را با خود ببرم و بمنصرف بدهم .

در آن لحظه چهره مبارک متغیر یک کشیده بسبنا گوش اوزده میفرمایند

• زود برو من وجوهات لازمه را برای متصرف فرستادم .

از اینجا کلام با سعد الدین است که خود او بعد از شرح و تفصیل میداد
میگفت: «با کمال سرعت خود را بقراولخانه که متصرف و اجزای حکومت مجتمع بودند رساندم
و با تحیر و تعجب ملاحظه کردم صمت و سکوت غریبی بر حضرات مستولی کائنه در عالم
اموات هستند ضمناً دیدم ورقه از دست بدست تحویل میشود از یکی از رفقا پرسیدم
چه خبر است و این ورقه چیست که اینقدر مورد اهتمام جمیع شده گفت این ورقه
تلغرافی است که الحین از — والی — بیروت خطاب بمتصرف — کرده — رسیده که
تو و جمیع اعضای حکومت معزول و حاکم جدید تعیین و بان صوب متوجه • و در آخر
تلغراف این جمله که بترکی مرقوم — عباس افندی اتکلری اوپرم — یعنی
— ذیل رداء عباس افندی را میبوسم — •

دیگر تصور تاثیر آن واقعه و نزول صاعقه قهر الهی را بر آن شرمه اشار
و ظهور قدرت و اقتدار آن ملیک مختار را بمطالعه کنندگان محترم واگذار میشود
آن هیئت منفور با یاس موفور فوراً متشتت شده احباً مجدد همان روز صبح در
وقت و میعاد معین کالعادة محلات خود را باز نموده در کمال اعزاز مشغول بکار و کسب
خود میشوند و آن حادثه عجیبه بین ملا عام انتشار و اشتها می یابد •

بعد از آن واقعه بعضی موظفین بحضور مبارک مولی الوری مشرف شده
استنکار عمل متصرف و براءت وعدم موافقت خویش را با افکار و آراء سخیفه او مینمایند
و طلب عفو و استرحام میکند میفرمایند بر شماها باسی نیست بروید و مشغول
بکار و وظائف خود باشید .

در سنه ۱۹۱۰ که اسکندریه - مصر - بقدم مبارک من طاف حوله الاسماء
مشرف و مزین بود یومی از ایام توقیعی بنام همان نفس مخلص یا وفا - نصوحی پاشا -
محض لطف و مرحمت و تفقد احوال مرقوم فرمودند و بعنوان او در اسلامبول با پست سفارشی
ارسال شد بعد از چند روز عین پاکت برگشت و روی آن مرقوم که جنین شخصی
باین نام و عنوان یافت نشد فرمودند چنین معلوم میشود که وفات نموده .

امثال آن حادثه مذکوره و نظائر آن که جمیع دلیل قاطع و برهان ساطع بر عظمت
و اقتدار رحمانیه بر حسب ظاهر^{ظاهر} ما بین بریه بود لا تعد ولا تحصى . و در ظهور
و بروز آن حکمت کبری مستور و منظور بود والا چگونه ممکن بود که در چنان محیطی
و بین مخلوقات که در وادی ضلالت و غباوت سالک و در ظلمات تعصب و جهالت مستغرق
زندگانی کرد .

بلی لطف و عنایت وجود و کرم الهی شامل کلّ و فیض الطاف انقطاعی نداشت
ولی افراد قلائلی بودند که آن مراحم و احسانات را علی قدر مراتبهم تقدیر مینمودند
امّا اکثریت ناس از اقوال و اطوار و حرکاتشان آثار خشونت و شرارت واضح و هویدا بود
لهذا گاه گاهی بعض حوادث رخ میداد تا عظمت و قدرت سبحانی جلوه نماید و نفوس
شریره حدّ خود را دانسته تعدّی و تجاوز ننمایند .

قضایای شخصی و خصوصی

در سنین اوّلیه و ورود و سالهای بعد هم حضرت غصن اللہ الاعظم و سرّہ

الاکرم نظر لطف مخصوصی بحقیر در تحصیل حسن خطّ داشتند خصوصاً خطّ — ثلث —

بعلاوه نستعلیق و غیره نزد حضرتشان بسیار مرغوب و سندیده بود میفرمودند

هر که خطّ ثلث را با تقان رساند تحصیل سائر خطوط سهل و آسان شود .

در رتبه اوّل اسلامبول ترکیه درجه اعلا را در حسن و کمال خطّ — ثلث — را حائز

و بعد از آن — قاهره — مصر خطاطان شهیری بودند و البتّه لم یزل هستند .

چنانچه در ایران در خطّ نستعلیق فائق بر دیگران و همچنین در خطوط دیگر مانند

— میرعماد — در خطّ نستعلیق و میرزا احمد نیریزی در — نسخ — و درویش در

شکسته و در قرن اخیر در این ظهور اعظم میرزا محمد حسین مشهور بمشکین قلم

که در کتاب — تذکره الوفاء — ذکرشان از قلم مبارک حضرت عبد البهاء مذکور

از جمله میفرماید — و از جمله مهاجرین و مجاورین و مسجونین خطاط شهیر

میرعماد ثانی حضرت مشکین قلم است قلم مشکین بود و جبین روشن بنور مبین . . .

در ایران سرور خطاطان بود و معروف در نزد بزرگان در طهران در نزد وزراء
وامناء مکانت مخصوصی داشت و بنیان مرصوصی گذاشت و در روز شهیر هر مرزوبوم
بود و جمیع خطاطان حیران از مهارت قلم او زیرا در جمیع خطوط ماهر بود
و در کمالات نجومی باهر — .

در لوح منیع مبارکی که از سماء فضل والطف جمال قدم جلاسمه الاعظم
بافتخار ایشان — مشکین قلم — نازل و آن لوح را حفظ نموده در بعض مناسبات
تلاوت مینمودند از جمله این بیان ابداع اعلی مسطور — قوله عز اجلاله
— حسن خطوط عالم با و منتهی شد — .

از حسن خط مدتها حقیر نزد آن شخص شهیر و خطاط ماهر بی نظیر
بتحصیل خط نستعلیق و نسخ مشغول بودم .

باری مجلات یا کتب یا روزنامه جاتی که از اسلامبول وغیره بمحضر مبارک
مولی الوری میرسید و حاوی خطوط ممتازة ثلث بود مرحمت میفرمودند تا از روی

آنها مشق کنم بعضی اوقات آنچه از روی آن خطوط مینوشتم و بلحاظ انور حضرتشان
میرسید میفرمودند برو تقدیم ساحت اقدس جمال قدم نما چون بشرف لقا
مشرف و فائز و تقدیم مینمودم اظهار عنایت و تحسین لطفاً و تشویقاً میفرمودند .

از جمله يك قطعه بزرگی بود طبع اسلامبول در مدح حضرت رسول اکرم
بلغت ترکی خط ریزه در صدر آن کلمه - محمد - در چهار گوشه نام رسول
اسماء خلفای اربعه ابو بکر الصديق - عمر الفاروق - عثمان ذو النورین
و علی ابن ابوطالب که بخط ثلث جلی مرقوم و بعد اسامی آل بیت رسول .

خلاصه آن قطعه را مرحمت فرموده فرمودند از روی خطوط ثلث آن
مشق کن بعد از چند روز تعلیم قطعه فی شبیه باصل خط کشی نمودم و بهمان
ترتیب و طراز نوشتم و بلحاظ انور حضرت من اراده الله رساندم بعد از ملاحظه
فرمودند برو تقدیم ساحت اقدس جمال مبارک نما چون بمقرعرش ابهی فائز
شدم و قطعه را تقدیم کردم بمحض آنکه لحاظ عظمت و اقتدار بنام خلفاء افتاد تبسم
قدری بلند فرموده فرمودند - اوه - بعد تشویقاً و عنایه اظهار مکرمت و تحسین
فرمودند .

این امور و گذارشات جمیع در عکسا در همان بیت مبارک که از پیش ذکرش گذشت واقع چنانچه از جمله یومی از ایام در ساحت عزّ جمال کبریا، مشرف بودم و هیکل امنع ابھی در غره مشی میفرمودند تشریف آوردند محاذی در غره که یکمال خضوع و خشوع ایستاده بودم با دست مبارک در گجه را باز فرموده یک دانه سیب عنایت فرمودند و دست مبارک بر یک طرف صورت حقیر گذارده مرخص فرمودند .

مراد از ذکر این عنایات والطف آنکه رشحات تعوّجات بحر افضال و فوحات

رضوان قدس ملیک ذو الجلال شامل هر فردی از عباد من دون لیاقت و قابلیت واستحقاق بود و حقیر من باب شکرانه عاجزانه و یاد ایام لقای آن طلعت واحدیه و ذات صمدانیه لمعاتی از تلتلاء انوار شمس جود و کرم و فضل و احسان اکمل اتمّ که امکان و لا مکان را احاطه نموده بود علی قدرضعفی و مسکنتی و قلّة ادراکی

• ذکر مینمایم

وضع و طراز جمیل ورود حضرت عبد البهاء حضور اقدس جمال ابهسی

واز جمله مشاهدات جانبخش روح افزا که لم یزل یادش نشئه روحا بخشد

آنکه یومی از ایام که بلقای جمال بیمثال حضرت کبریا مشرف بودم در حالتیکه طلعت

نوراء روی صندلی جالس فراش نزدیک محل جلوس مبارک آماده بود در آن اثنا

حضرت غصن الله الاعظم و سرته الاکرم وارد غرفه علیا شدند با خضوع و وقاری که

چشم ابداع چنان طراز و مثالی ندیده و نخواهد دید بمحض ورود جمال قدم جل

شانه فرمودند - بسم الله آقا اینجا - و اشاره بفراش که محاذی عرش بود فرمودند
اعلی

چون قصد جلوس نمودند جمال مبارک نیمه قیامی از روی صندلی فرمودند سپس

با حالت خشوعی مقابل آنسلطان ^{وجه} بقا جالس شدند که لم ترعیون اهل الفردوس

وسکّان مدائن القدس بعثلها .

دیگر در آن لحظات ما بین مهبط آثار و مطلع انوار با مخزن اسرار خود

چه بود ذلك لا یعلمه احد الا نفسیهما الاقدس الاعلی .

مقصد آنکه در هر آن و حین و در هر مقام و مکان آثار مخصوصی و توجهات

خاصی از جمال قدم عزتنامه و بهائیه نسبت بفرع منشعب از اصل قدیم اقم ظاهر

و باهر و مشرق و لایح بود تا کل بر علو شایان و رفعت و سمو مقام حضرتشان واقف

و آگاه شوند و بفهمند و ادراک نمایند .

و از جمله یومی از ایام هنگام تشریف جمعی از احبباء بساحت اقدس آن مطلع

اسماء و مشرق صفات علیا لسان عظمت و کبریا باین بیان ناطق میفرماید

— ما در اینجا در قصر راحت و زحمات ما بر عهده آقااست — .

و وقتی دیگر در عکس فردی از اعضای بیت مبارک بمحضر انور مشرف و عرض

مینماید آقایان آمدند — که مراد آمدند از قصر بهجی — میفرمایند

— آقایکی است ما بقی هر یک اسمی دارند — .

این گونه مطالب و نظائر آن متعاقب یکدیگر در صفحات آتیه ثبت و مرقم

میشود .

واز جمله یومی از ایام که جمال قدم واسم اعظم در قصر بهجی تشریف داشتند طرف عصر از عکّا خارج شدم بقصد توجه و تشرّف ملاحظه کردم یکی از خدّام موسوم بمحمّد قائی که نگهبان اسطبل مالها در بهجی بود با دو اسب یکی قرمز رنگ و دیگری سیاه ایستاده و حضرت من اراده الله در شرف رکوب بر آن جواد قرمز که نامش - شقره - بود هستند خادم مذکور هم سوار بر دیگری شده حرکت بسمت قصر بهجی فرمودند .

حقیر هم بفاصله کمی از عقب پیاده میرفتم چون جادّه خراب و ناهموار بود اسبی که هیکل مبارک بر آن سوار از کنار جادّه طرف راست که فی الجملة زمین نرم و علف زار بود در کمال آرامی میرفت تقریباً وسط راه در میان جادّه حمّالی با صندوق بزرگی گویا برای استراحت نشسته بود بغتّه حمّال مذکور با آن حمل نا مرغوب بلند شد و حیوان رم نموده ناگهان دودست خود را بسرعت و قوت تمام بلند نمود و هیکل مبارک نازنین بشدتّ بزمین فرود آمدند خادم هم فوراً پیاده شد و اسب خود را رها کرد و هر دو حیوان جولان کان رفتند بطرف بهجی حقیر هم دویدم و خود را رساندم وجود اقدس قیام فرموده فرمودند

- خیر خیر چیزی نیست - با وجود آنکه آثار صدمه شدید از هیكل و مشی مبارك نمودار بود شروع بمشی بطرف قصر مبارك فرمودند در آن اشنا شخص از احباب که منزلش در جوار قصر مبارك بود والاغی داشت که صبح میرفت بعکّا وعصر مراجعت بمنزل خود میکرد چون بر حادثه اطلاع یافت رجا واستدعا نمود که وجود مبارك سوار بر مرکوب شوند اول قبول فرمودند و چون التماس شدید نمود قبول فرمودند .

این عین حادثه بود که ذکر شد و از جهت دیگر چون آن دو حیوان حوالی قصر میرسند خالی از سوار در صورتیکه با مر جمال اقدس ابھی ارسال بعکّا شده برای رکوب حضرت مولی الوری لذا طلعت مبارك فوراً امر میفرمایند که جمیع من فی القصر از اغصان ومنتسبین وحتى خدّام بروند باستقبال و ببینند چه واقع شده و چه حادثهئی بر غصن اعظم و سرآکر مشوارد گشته .

هنوز تقریباً ربع مسافت تا قصر مبارك مانده بود که حضرات با عجله و شتاب دوان دوان از دور نمایان شدند چون رسیدند حضرت مولی الوری مجدّداً از

مرکوب پیاده شدند و فرمودند چیزی نیست و همان قسم دسته جمع در حضور
حضرتشان وارد قصر مبارک شدند و یکسر تشریف بردند بالا در غرفه‌ئی که
مهیاً و حاضر برای استراحت حضرتشان نموده بودند حقیر هم رفتم بالا
در آن اثنا جمال قدم جلّ شأنه و ثنائی الاعظم از غرفه مبارک بیرون تشریف
آوردند و بغرفه‌ئی که حضرت من اراده الله از شدت صدمه وارد استراحت
فرموده بودند تشریف فرما چون حضرت عبد البهاء خواستند حرکت و از فراش قیام
نمایند فرمودند - خیر آقا حرکت نکنید و راحتی نمائید - و مجدداً بمقرّ
عزت و جلال خود مراجعت فرمودند .

سه چهار روز از حادثه نگذشت که آن حیوان بغتةً مریض شد و مرد نگهبان
و مواظب آن مادیان و حیوانات دیگر که در اسطبل خصوصاً ^{در بهی} بودند از فقدان و موت
آن حیوان متأثر و محزون شده چون تأسّف و کدورت او بساحت اقدس ابهی عرض
میشود میفرمایند - آن حیوان بی ادبی کرده بود - .

البتة حکم بالغه آن گونه امور و وقوع آن نوع حوادث و اتفاقات نزد همان

مقدر قیوم است و اسرار و خفیاتش در علم آن جمال معلوم .

از جمله چون اوقاتی که حضرت مولی الوری بقصر مبارک متوجه و غالباً پیاده
تشریف میبردند از مسافتی که جمال قدم ایشان را ملاحظه میفرمودند جمیع
رجال حاضرین در قصر را امر میفرمودند باستقبال حضرتشان بروند این لطف
و عنایت مختص بایشان وحده بود لا غیر و ان استثنا و تمییز سرّی از اسرار
آنملیک مختار بود که از عقول و افهام انام مستور .

آن تجلیات لامعه و اشراقات ساطعه باهره و علامات و اشارات و بینات
واضحہ صریحه مخصوصه نسبت بمن اراده الله غصن اعظم ابھی شکتی وریبی
نبوده که در رتبه اولی برای بیداری و انتباه منتسبین اقرین و طائفین حول عرش
آنسلطان مبین بود تا کلّ مقام ورتبه و علو شان و سمو مرکز عهد و میثاق آن نیز
آفاق و آمر و حاکم علی الاطلاق را ادراک کنند و تقدیر نمایند و از فیوض بحر
احدیّت و اشعه انوار رحمانیت خود را محرم ننمایند و لکن یا اسفا مشتمیات
نفسانیه و اغراض منبعث از افکار سخیفه و تخیلات و همیه دیده بصیرت را کور و از معین
صافیة لطیفه نورانیة حقیقت دور و محرم و مهجور سازد . چنانچه اقوال و اعمال
و افعال و سلوک و حرکات و رفتار نفوسیکه بظاهر اقرب المقرّبین و در انظار جمهور

مؤمنین از خلص فائزین و عارفین محسوب و معدود بودند ولی بیاطن بعید
از نفعات ریاض موهبت هدایت رب العالمین و آنچه را بعد از غروب آفتاب جمال
مبین عمل نمودند و مرتکب شدند شهادت بر جهل و غباوت و عصیان و طغیان آن
نفوس میدهد چنانچه در فصول آتیه شمه‌ئی از اعمال شیریه آنها ذکر خواهد شد
تا واضح و مبرهن گردد که جوهر و عرض با یکدیگر جمع نشود و قمیص تقدیس با ردا
تدلیس مشتبه نکردد .

چنانچه قلم کبریای عهد و میثاق متین رضین الهی موجی زد و خس و خاشاک نقض
ونکت را بساحل فنا انداخت وید اقتدار آن سلطان احدیه بسا طغرور و استکبار ارباب
شرور را منطوی ساخت هر مغروری منقوه شد و هر ریاست طلبی بخسران مبین
مبتلا گشت و چون آفتاب جهانتاب واضح و عیان گردید که چگونه قوه میثاق و اقتدار
عهد مالک یم التلاق اصنام مجللّه و همیه را درهم شکست و طراز عبودیت
فرع منشعب از اصل قوم ابهی خود نمایان و جاه طلبان را از شاهق عزت بحضیض
ذلت فرود آورد تا مستظلمین در ظل سدره امر الهی الی الابد عبرت گیرند و تجاوز
از حدود مقررّه نمایند .

تمدید سخن در ذکر بعض وقایع در ایام جمال مبارک جل ثناء

از قبل معروض کردید که وقایع عجیبه غریبه و حوادث عظیمه جسیمه که در ایام ظهور مطلع احدیه من حیث النوع والکثرة رخ داده نه بحد و درجه ایست که بتوان احصا ویا ادراک نمود ویا خود برشته تحریر و تقریر در آورد .

اقلام دانایان از شرح و بیان آن عاجز و مشاعر و افهام هوشمندان از وصف و تفصیل آن قاصر چنانچه در اکثر الواح منزله الهیه و صحائف قدسیه رحمانیه ذکر و بیان آن قضایای جسیمه و حوادث خطیره مهمه از قلم اعلی جاری و نازل و مذکور و مسطور .

در واقع بعضی از مورخین مشهورین و مستشرقین ملل خارجه بلغات مختلفه

بقدر معرفت و معلومات و اطلاعات خود مقالات و رسائلی راجع بحوادث تاریخی امر

اقدس ابهی تدوین و نشر نمودند وچنانچه برارباب بصیرت معلوم بعضی از

آن نشریات و تصریحات تا اندازه ئی صحیح و منصفانه بوده و بعضی دیگر یا از عدم

تحقیق و تدقیق و تمعن ویا عمداً متعمداً مغرضانه و دور از انصاف نگاشته اند .

اما آنچه عده‌ای از افاضل و متبحرین سلف و خلف از اهل بهاء از روی^{که}
اطلاعات صحیح و تحقیقات دقیق حقائق تاریخی را در رسائل و مجلّات و مؤلفات خود
ثبت نموده اند البته سراجی است روشن برای طالبان معرفت و نبی‌راسی است مضمین^۱
و مشعشع برای مشتاقان حقیقت .

باری مراد از تطویل کلام آنکه آنچه حقیر در این مقام مینگارم در واقع قطره‌ای
از بحر البحور حوادث و اخبار تاریخیه^۲ امریه^۳ است و عمده^۴ اصلی از نگارش تدوین
و تحریر خاطرات و تذکارات عزیز گرانبهای عمریست که لم یزل در مد^۵ نظر و پیش‌بصر
و باعث تسلی^۶ دل و جان در لحظات حزن و کدر .

قضیه کشتی حامل جمال اقدس ابھی از اسلامبول بحیفا

حال قدری برگردیم بعقب وقضیه ئی که از جمله قضایای مهمه محسوب واز
لسان نفس صادق امین حضرت مشکین قلم خطاط شهیر که از قبل ذکرشان شد در
این مقام درج میگردد .

مشارالیه خود از ابتدای حرکت کشتی حامل طلعت ابھی از اسلامبول

تا ورود بحیفا ملازم رکاب مبارک وحاضر وناظر بودند چنین میفرمود

— بعد از ورود کشتی بلنگرگاه حیفا که یحیی ازل واعوان واتباعش در همان

کشتی بودند چنین کشف ومعلوم شد که از جمله تدابیر شیطانى آنکه حکومت

عثمانی سرآ چنین اوامر بضباط ومعیت صادر نموده بود که جمال قدم و ملازمین حضور را

با سه نفر از اتباع یحیی خصم عنود وعدّ ولدود را در حیفا پیاده کند و یحیی

وتابعین او را با سه نفر از بهائیان با همان کشتی بجزیره — قبرص — که از قدیم الزمان

معروف بجزیره - شیطان - بوده انتقال ونفی نمایند و حکومت بزعم خود آن
 تدبیر را از لحاظ آنکه چون اختلاف و ضدیت و عداوت ما بین طرفین موجود لذا
 دائماً آتش فتنه و فساد بین آنها شعله ور خواهد بود و سختی و تنگی و عذاب
 منفی با تلخی ازیت و جفا توأم خواهد گشت . -

آن که در
 قوه ملی
 هم به
 جهر
 برد

بنا بر این تدبیر بجناب مشکین قلم و اقا عبد الغفار اصفهانی معروف
 - بکهنیا - و سیاح افندی مأمورین دولت در کشتی بی سابقه ابلاغ مینمایند که شما
 سه نفر باید با یحیی صبح ازل به قبرص بروید و سید محمد اصفهانی و خیاط باشی
 و اقا جان معروف به کچ کلاه از اتباع یحیی اعلام میدارند که باید بقلعه عکا انتقال
 یابید .

جناب مشکین قلم بصحبت خود ادامه داده میفرمود - چون بر این وضع
 و ترتیب مبنی بر فراق و محرومیت از لقای نیر آفاق از طرفی و از طرف دیگر اطلاع بر
 معیت بودن با خصم لدود یحیی یافتیم بنای جنع و فزع و گریه و زاری گذاردیم در
 آن اثنا زورق حاضر و جمال قدم عز آجلاله اراده نزول از کشتی دارند لذا ما سه
 نفر را احضار فرمودند چون بحضور و لقا فائز و مشرف شدیم با عجز و زاری عرض کردم

که این فراق را دیگر و صالی از پی نه و این هجران و حرمان را دیگر امید تشرّف

بجمال رحمن نیست . —

هیكل اعظم ابهی خطاب فرموده فرمودند — مشکین قلم از فضل حق غافل

مباش — واز کشتی نزول اجلال فرمودند و زورق حامل آن جمال با هر حرکت

بطرف ساحل حیفا کرد اقا عبد الغفّاریکی از رفاق ثلاثه که باید بقبرص برویم

طاقت نیاورده وبی صبر و قرار شده یا بها گویان خود را از کشتی بدریا انداخت .

در کتاب — تذکرة الوفاء — راجع بعبد الغفّار مذکور حضرت عبد البهاء میفرماید

— واز جمله مهاجرین و مجاورین و مسجونین جناب اقا عبد الغفّار از اهل اصفهان است

این شخص هوشیار سالهای چند در مرز و بوم روم سیاحت و تجارت میکرد تا آنکه سفری

بعراق نمود و هنگام سفر از عراق بمدینه کبری و در بین راه همدم و همراز بود

و هم نغمه و هم آواز و ترجمان جمیع احباب زیرا در ترکی ماهر بود و جمیع احبای در آن

لسان قاصر بنهایت روح و ریحان سفر با تنهی رسید و در مدینه کبری موآنس و مجالس

بود و همچنین در ارض سرّ و همچنین مسجوناً همراه تا بمدینه حیفا رسیدیم عوانان

خواستند که اورا بقبرص ببرند جزع و فزع نمود خواست در سجن عکّاء همدم باشد چون
عوانان اورا بقوهٔ جبیره مانع شدند خود را از فراز کشتی بدریا انداخت ولی ما مور
بی حیا ابدأ متنبه نگشت از دریا برون آورد و در کشتی مسجون نمود و بعنف و جبر
بقبرص برد در ماغوسا مسجون بود ولی بهر وسیله مجال فراریافت و بسوی عکّاء
شتافت در عکّاء نام خود را عبد الله نهاد تا از شرّ عوانان محفوظ و مصون ماند و در
ظلّ عنایت مستریح بود و اوقات بروج و ریحان میگذشت ۰۰۰ -

در وضع حیات در - قبرص - جناب مشکین قلم میفرمود - ما سه نفر و یحیی
و متعلقین اورا در - ماغوسا - وارد کردند ما سه نفر در یک منزل و یحیی در منزل
دیگر البته دیگر معلوم که آن بعد از فردوس بقا و حرمان از نعیم لقا و قطع اخبار
و توطّن در یک شهر کوچک با یحیی عدو و لدود طلعت نورا چه حال پرملالی در دل
و جان احداث نموده بود بخصوص اوقاتی که حرکات فسادیه و ایذا و انیت آن خصم
عنود در اسلامبول و ادرنه از خاطر میگذشت بر پریشانی و آلام روح و فوآد می افزود
در هر حال مدت مدیدی بهمان حال و وضع میگذشت تا آنکه یومی از

ایام تصمیم گرفتیم که آن متبع بغض و عداوت یعنی یحیی را تلف نمایم لذا حرره ئی بدست آوردیم و میدانستم که شبها هنگام سحر بمسجدی که نزدیک منزلش بود برای نماز میروند .

تا آنکه شبی از شبها جناب مشکین قلم بصحبت خود ادامه داده میفرمود میعاد صلوة فجر رفتیم در همان کوچه که عبور میکرد و در زاویه ئی پنهان شدم در آن اثنا در نیمه تاریکی سحر شخصی را بهمان قیافه و ترکیب یحیی تشخیص دادم که بطرف مسجد میروند بکمال نرمی و احتیاط از پی او روان شدم تا موقعی که مناسب دیدیم بر او حمله نمایم و کار او را بسازم بختة آن شخص رو برگرداند و بترکی گفت - صباح شریف لیر گزیر خیر اولسون مشکین قلم افندی - فوراً جواب سلام و تعارف او را دادم گفت برای ادای نماز میروید گفتم بلی گفت بسیار خوب این شخص که قصد حیات او را داشتم مرد عالم فاضلی و یکی از دوستان و آشنایان بود دیگر تصور نمائید در آن لحظه بر من چه گذشت زیرا آن شخص یحیی نبود و اصلاً آن شب بمسجد نرفت چه فهمیده و احساس کرده بود ثانیاً نزدیک بود بنفس دوست و بیگناهی را ازیت کنم و بعد از عقاب مبتلا کردم .

در هر حال فردای آنشب از اتفاقات عجیبه آنکه حاکم شهر مرا بمقرّ حکومت
احضار کرد چون وارد شدم ملاحظه نمودم هیئت حکومت مجتمع یحیی هم در گوشه ئی
خزیده و در دست حاکم ورقه ایست حاکم خطاب کرده گفت نامه ئی از عکّا
بنام شما بلغت فارسی - مراد توفیع مبارک بود - بعض عبارات آن را توضیح
میخواهم که مقصود چیست گفتم بفرمائید گفت مراد از کلمه - این مظلوم -
کیست گفتم مراد حضرت بهاء الله است پرسید مشکین الهی
کیست جواب دادم یعنی بنده گفت مرقوم است این
خبیث را حفظ نمائید این خبیث کیست اشاره بیحیی کردم و گفتم
مراد این شخص است صدای خنده بلند شد ولوح امنع را تسلیم کرد .

سبحان الله اخیانی که در فکر و صد د تلف کردن آن عدوّ لدود بودم

توفیع نازل و میفرمایند ^{منیع} - این خبیث را حفظ نمائید - .

باری مشارالیه میفرمود همین قسم ایّام ولیالی و شهر و سنین در گذر

و بیان اقدس ابهی که هنگام فراق و بعد از بحر وصال از لسان جود و افضال جاری

که فرمودند - از فضل حق غافل مباش - دائما در یاد و خاطر و متحیر که چگونه

از این منفای مظلّم نجات و خلاصی حاصل شد .

البته در مدت نفی عند الاقتضاء نسائم مرحمت از شطر عنایت میوزید و از

منبع افضال بشائر روح پرور میرسید گاهی هم يك نفر از دوستان محض تفقد

جان بخش

احوال وارد میشد و عبیر عنایات مبارکه را مبذول میداشت و حیاتی تازه در جانهای

مرده و جسد های پزمرده می بخشید از جمله سفری جناب نبیل زرنندی شهیر ^{تشریف}

آوردند و چند روزی توقف نموده همدم و موآنس بودیم .

تا آنکه قضا با و مشاکل دولی و مسائل سیاسی در عالم واقع و ما بکلی بیخبر

از آن امور و از جمله حرب وجدال بین دولتین روس و عثمانی و منجر با آن میشود

دولت انگلیز جزیره - قبرص - را که در حکمرانی دولت عثمانی بود احتلال و تصرف

مینماید .

خلاصه بعد از ورود قشون انگلیز و استقرار حکومت حاکم انگلیزی منگیان را

از هر جنس و ملت میطلبید و علت و سبب نفی و حبس آنها را میپرسید چون نوبت

سؤال بما رسید جواب دادیم بنام دین و مذهب ما را نفی و حبس نموده اند

حاکم نگاه تعجبی کرد و گفت حال آزادید میخواهید بمانید و یا بهرجا میل

دارید بروید حکومت شمارا روانه مینماید
گفتم میخواهیم برویم بعکّا
بعد از چند روز با کشتی عکّا شدیم .

چون بساحت اقدس جمال مبارک جلّ ذکره و ثناءه مشرف شدم بیان

امنع مبارک که در حین فصل و فراق فرمودند — از فضل حق غافل مباش —

بخاطر آوردم و بی اختیار از فرط سرور و شدّت فرح و حبور گریستم و شکر نمودم

که الحمد لله شام هجران بصبح لقای طلعت جانان و مقصود عالمیان مبدّل گردید . —

قضیه از لیهها

اما اتباع یحیی ازل که عبارت از سید محمد ملقب بخییث و آقا جان کج کلاه
و دیگری بنام خیاط باشی که در عکس بخیانت و فساد مشغول بودند و مدت‌ها احباء احوال
و حرکات شیطانیه آنها را تحمل مینمودند عاقبت شرارت و جسارت آنها بدرجه ئی
میرسد که دیگر طاقت صبر و تحمل نمی‌ماند لذا چند نفر از یاران که از ذکر اسامی
آنها خود داری میشود سر ^آعهد و متفق میشوند که آن دشمنان لدود را بصرف نظر
از عواقب امور محور و نابود نمایند .

جناب حسین آقا تبریزی متصدی امور قهوه خانه مبارک که در کتاب مستطاب

— تذکره الوفاء — بابد عنایات و الطاف و اجمل اوصاف و اندکار از لسان مبارک مولی

الوری مذکور و موصوف چون فی الجملة از نوایای حضرات مطلع شده بود چنین

حکایت میفرمود .

حضرات بعد از اخذ تصمیم بر دفع شرّ و فساد آن زمره اشرار و عصبه فجّار

دائماً با کمال احتیاط در گوشه و کنار مجتمع و مذاکره و مشاوره و طرح نقشه مشغول

بنحویکه آن هیاکل مردوده از نیات و اقدامات آنها اندک اطلاعی نیابند و نقشه برهم

خورد آنچه معلوم و واضح بود حضرات خود را از هر فکر و خیالی آزاد و از هر

شغل و عملی فارغ قصدی و مرامی جز انجام دادن و تنفیذ ^{خود} خطه کاری نداشتند و سکون

و آرامی نمی یافتند چنانچه وقت و بی وقت دو نفری یا سه نفری در بیرونی مبارک

حاضر و قهوه و قلیانی صرف مینمودند و بنحوی مشغول میشدند و فوراً بعجله متفرّق

میشدند .

اما آن معاندین و دشمنان دیرین بمقاد الخائن خائف در منزلی محاذی

منزل حاکم شهر ساکن میشوند که هم خود را حفظ نمایند و هم برای تحریک فتنه و فساد

تزدیک مقرّ حکومت باشند . -

بالاخره جناب حسین آقا میفرمود - حضرات احباً برای اجرای مقصد

خویش قرار چنین میدهند که قبلاً دو سه نفر از بین خود انتخاب نمایند و آنها بهر

نحوی هست طرح الفت و دوستی را با آن معاندین بریزند و راه معاشرت را باز کنند
و ضمناً اطمینان دهند که بعضی دیگر هم از رفقا از آن طرف خسته و از آن وضع
و حالت دل شکسته و باین جهت مایل تا باین طریق خوف و حذر و توهم آنها را از
خود زائل کنند .

مدتی با آنها بهمین ^{نحو} سلوک و رفتار و مصاحبت و ملاقات میکنند تا خوب
مطمئن و یقین از دوستی آنها نمایند .

در اثنای آن حرکات که حضرات با آن تمهیدات و مقدمات و تدارکات مشغول
لسان امنع ابهس حضرات را از ارتکاب چنین عملی منع میفرماید و میفرماید بخدا
واگذارید ولی اعمال و اقوال و بدگوئی آن زمره شریبه نه بحدی رسیده بود که
بتوان تحمل نمود و نصیحت و موعظه در تصمیم آنها اثر و ثمری نماید .

چنانچه یومی از ایام يك نفر از حضرات که از اهل کاشان و خادم بیت مبارک
بود چون بساحت اقدس جمال کبریا، مشرف جمال قدم جل شانه او را نصیحت

عزاد بر سر جگر من کلاه
این درگشته شده بر زار عشق نونگی بود
بزهنگاری بی...

آن کسین بی...

و از اقدام بچنین عملی منع میفرمایند با لهجه کاشانی عرض مینمایند - اگر آیه

عذاب در حقم نازل فرمائی این کار را خواهم کرد . -

خلاصه یومی از ایام آن دوسه نفر پیش قدم تدارک مفصلی از شیرینی وقتند

و جای وغیره دیده از صبح میروند منزل آن معاندین و بشارت میدهند که امروز

طرف عصر رفقا و دوستان عزیز که همعنان و هم رأی با ما شده اند برای صرف چای

خواهند آمد لهذا شما باید حسن استقبال بجا آرید و خیلی گرم با آنها

رفتار و محبت نشان دهید .

باری در میعاد و ساعت معین در منزل که در جاده عمومی واقع بود واز

پله گان باید بالا رفت بصدا می آید حضرات پیش قدم که در منزل معاندین بودند

با سرور و شاشت آن سه نفس شیر را تشویق میکنند بروید و در را باز کنید و با

آغوش باز رفقا را استقبال کنید و خوش آمد گوئید .

اولی که در را باز میکند با طیانچه فوراً مقتول میگردد دوّمی که وسط
پله گان ایستاده بود کارش را میسازند سوّمی که بر فراز پله گان بود او را پرت
میکند که این را هم در یابید آن حادثه بد قائق معدوده انجام و خاتمه می یابد
وهریک از حضرات جداگانه بسمتی فرار میکنند .

در لمح البصری اهالی عکّا از واقعه با خبر و با چوب و چماق بقصد هلاکت
حضرات از هر طرف دوان قوه نظمیه نیز در تعاقب حضرات بطور یقین اگر قوای
دولت نرسیده بود و فرارین را حمایت نمیکرد اهالی کل را به هلاکت میرساندند
پس از دستگیری کل را بدار الحکومه برده توقیف مینمایند .

راجع ببقیه حادثه جناب حسین آقا بصحبت خود ادامه داده میفرمود
- روز واقعه بر خلاف عادت حضرت مولی الوری آن روز را بعد از ظهر زودتر
به بیرونی تشریف آوردند و در غرفه پذیرائی محاذی بیت که جمال مبارک عزّ بهائ
تشریف داشتند جالس شدند طرف عصر بود که بغتة صدای شیپور قشون استماع
شد و سربازان ترك حول بیت مبارک و بیرونی را محاصره کردند حضرت مولی الوری

میفرمایند - حسین آقا ببین چه خبر است معلوم میشود حضرات آخر کار
خودشان را کردند - عرض کردم - میگویند سه نفر ایرانی مقتول شده اند -
هیكل مبارك فوراً قیام فرموده از بیرونی خارج و بطرف بیت متوجه همان لحظه
جمال مبارك جلّ ثنائه نیز از بیت خارج و بطرف - سرایه - دار الحکومه متوجه •

حاضرین در محضر انور ابهی حضرت عبد البهاء و آقا کلیم و آقا میرزا
محمد قلی و دو سه نفر دیگر و خود حسین آقا که چنین حکایت مینمود در
عرض راه تا سرایه حکومت هر چند قدم طلعت مبارك مکی فرموده بحاضرین در
حضور میفرمودند - مطمئن باشید خبری نیست - •

قبل از اكمال مطلب این قضیه که بعداً معلوم شد ذکر میشود و آن اینکه
هیئت حکومت چنان متفق و قرار فیما بین خود داده بودند که در مجلس تحقیق جا
و مکانی لایق برای جلوس جمال قدم جلّ شأنه محض توهین نگذارند و حتی قیام هم
نمایند ولی بمجرّد آنکه هیكل اقدس ابهی با تمام عظمت و اقتدار قدم در آن

جلسه تاریخی گذارند هیئت حاضره که عبارت از نفس حاکم و موظفین عالی رتبه و بعضی امرای لشگری بودند جمیع بدون استثناء قیام نمودند و جمال قدم تشریف بردند در صدر غرفه و بر کرسی خصوصی حاکم جلوس فرمودند .

جناب حسین آقا میفرمود - کسانی که در حضور بودند داخل غرفه نشدند خارج غرفه محاذی در ایستاده داخل را میدیدیم بعد از جلوس مبارک آن جمع که معلوم بود در حالت بهت و تحیر ایستاده کائنات قبض ارواح از آنها شده بود با دست مبارک اشاره فرمودند بنشینید .

پس از لحظاتی سکون و سکوت طلعت مبارک خطاب بحاکم فرموده میفرمایند - چیست و چه خبر است - حاکم بترکی عرض مینماید - اوج نفس مقتول اولمشلر - میفرمایند - ما ببری هستیم و الذا در ارتکاب چنین عملی مداخله نداشته ایم .

در آن اثناء سرلشگری برتبه - بین باشی - یعنی سرکرده هزار نفری
 برخواست تا صحبتی کند و جسارتی نماید لسان عظمت مخاطباً باو فرمودند
 - یوزباشی ای سرکرده صد نفری ساکت شو و بنشین - نفسش بند آمد مدت
 قلیلی نگذشت که همان شخص از رتبهٔ اعلی که داشت بدرجهٔ ادنی تنزل نمود .

برگشتند
 خلاصه بعد از آن بیان و خطاب جمال قدم قیام فرمودند و کل برخواستند
 و مراجعت بمنزل فرمودند ولی حاضرین حضور و سایر احبّاء کل را در کاروانسرای
 موسوم - بخان شاوردی - که نزدیک حبسخانهٔ عموم که - لیمان - میانمیدند
 یک شب توقیف نمودند و روز بعد مرخص کردند .

اما حضرات متهمین که عبارت از پنج شش نفر بودند بعد از اخذ آنها
 و محاکمات و ثبوت قتل به پانزده سال حبس محکوم میشوند در قانون دولت عثمانی
 حکم اعدام برای قاتل نبود فقط پانزده سال حبس بود و پنج سال از این مدت
 نیز بخشیدده میشد و در ضمن ده سال باقی مانده سلطنت اگر تغییر میکرد باز
 تخفیف داده میشد . و چون فعلاً بعض تغییرات در مدت محکومیت حضرات در امور

سلطنت حاصل شد از قبیل عزل و قتل سلطان عبد العزیز و جلوس مراد و خلع آن
و ارتقاء سلطان عبد الحمید بر عرش سلطنت آنها عوامل و اسبابی بود که مدت
محکومیت حضرات تخفیف کلی یافت و آزاد شدند .

ولی عمده اساسی ظهور انوار قدرت الهی و بروز آثار عظمت و اقتدار سبحانی
همانا فتح باب معاشرت و تشرّف نفوس اعلیٰ از هر رتبه و هر جنس و هر ملت بحضور
انور حضرت مولی الوری و استماع بیانات علمیّه عالیّه و اطلاع بر حقائق معنویّه صیت
بزرگواری و جلال امر الله مشتهر عموم طوائف و ملل در این دیار و چه در بلاد
اخری جنبه تقدیر و احترام را بجا آورده و اتخاذ نموده احدی از اعلیٰ تا ادنی
جرئت و جسارت نفوّه بکلمه بی مغایر ادب و یا اتیان بعمل و رفتاری منافی تواضع و احترام
نمینمود بل لسان کلّ بستایش و ثنا مشغول و بتمجید و تکریم ناطق و ذاکر .

باغ رضوان

باغ رضوان عبارت از حدیقه ایست قلیل العرض مستطیل الشكل طرف شرق

عکاً واقع مسافت از شهر تا آنجا پیاده رو تقریباً نیم ساعت میخواهد از دو طرف

آن نهری معروف بنهر - نعمین - میگذشت و شکل جزیره بخود گرفته بود چنانچه

در لوح از الواح جمال قدم جل شانه میفرماید

- انا قصدنا یوما من الایام جزیرتنا الخضراء فلما وردنا رأینا انهارها جاریة واشجارها

ملتنفة وكالت الشمس تلعب فی خلال الاشجار - الی آخر بیانہ .

روزی یکی از احبباً بمناسبتی از حضرت مولی الوری من اراده الله سوال کرد

که مقصد از جزیره خضراء در لوح چیست فرمودند - مراد باغ رضوان است - .

راجع بشهرت آن نهر به - نعمین - روزی در اثنای بیانات بمناسبتی

حضرت عبد البهاء میفرمودند معروف چنان وقتی که حق سبحانه وتعالی خطاب

بکائنات فرمود - الست بریگم - جمیع در جواب عرض کردند - بلی - مگر این نهر

دو مرتبه عرض کرد - نعم - نعم - لذا به نعمین مشهور شد .

تقریباً وسط باغ دو درخت توت کهن بی ثمر که مانند خیمه بزرگی سایه افکن بود و دور آن دو درخت تخته بندی شده طرف شرق در وسط عرش مبارک بود که بر آن جلوس میفرمودند و نهر آب از زیر آن مرور مینمود . در هر حال شکی نه که آن نهر صغیر افتخار بر انهر عالم و ابجر جهان میکرد زیرا ملحوظ لحاظ مالک اسماء و صفات واقع بود .

زمین آن حدیقه در وقت ابتیاع جزء کمی از آب مرتفع ولی فوراً شروع بخاک

ریزی و سنگ جینی میشود بحدتی که وقت فیضان نهر آب بسطح باغ نرسد و مخصوصاً احبباء با یک شوق و شعف و سروری زاید الوصف با آن حدیقه مبارکه یومیّه رفته بخدمت میپردازند و در اصلاح زمین و غرس او را و از هارسعی و جهد بلیغ مبذول میدارند بامید و آرزوی آنکه جمال اقدس ابهی بعد از نه سال مسجونیت در سجن مظلم عکس با آن مکان تشریف فرما شوند . در ضمن آن خدمات مطلبی واقع که خالی از ظرافت نیست .

از جمله روزی جناب نبیل شهیر وارد باغ میشوند حاضرین میگویند

جناب نبیل آخر شما هم بیل را بردارید و مثل سایرین مشغول بکار و کمک شوید

جناب نبیل مزاحاً میفرماید من ممنوع از - بیل - زدن هستم زیرا مرا

- نبیل - فرموده اند نه - ببیل - .

اوّل باغبان آن حدیقه مبارکه آقا عبد الصالح نامی بوده که در کتاب

مستطاب - تذکرة الوفاء - از صفحه ۴۷ تا ۵۱ در ذکر صفات حسنه و اخلاق

حمیده و ایمان ورزین و متین او این بیانات باهرات از لسان مبارک حضرت من اراده

الله در حق او جاری و نازل قوله الابدع الاعلی -

- واز جمله مهاجرین و مجاورین سجن اعظم جناب آقا عبد الصالح باغبان

بود این وجود مسعود از اصفهان بود و از اولاد قدماى احباب پدر پاک گهرش

فوت شد و این طفل در سیل الهی یتیم نشو و نما نمود بیکس و بی پرستار بود

و مظلوم در دست هر ستمکار باری تا آنکه ببلوغ رسید بعد از بلوغ آهنگ کوی

دوست نمود و هجرت بسجن اعظم کرد و در باغ رضوان بشرف باغبانی فائز شد .

فی الحقیقه در باغبانی بی نظیر بود و در ایمان و ایقان متین و ورزین و صادق و امین بود

و در اخلاق مستفیض از آیه مبارکه و انک لعلی خلق عظیم . لهذا بیباغبانی

رضوان سر افراز شد و باین وسیله در اکثر ایام بشرف لقا فائز بود و بموهبت
عظمی حائز زیرا اسم اعظم روحی لاحیائنه الفداء نه سال در قلعه^{عکا} محبوس و محصور
و فرآشان و چاوشان در — قشله — و بعد در در خانه دائماً مواظب — .

— جمال مبارک در خانه محقری ساکن و از این لانه و آشیانه تنگ قدمی
بیرون نمیگذاشتند زیرا عوانان مواظب تامه داشتند ولی بعد از نه سال موعده ایام
مقدور محتوم منقضی گشت و رغماً لانیف ستمکار عبد الحمید و عونه اش بنهایت اقتدار
از قلعه بیرون رفتند و در قصر ملوکانه خارج شهر منزل گرفتند .

— با وجود آنکه عبد الحمید بن نهایت تشدید مینمود و متصل تاکید در
سجن میکرد لکن جمال مبارک روحی لاحیائنه الفداء در نهایت عزت و اقتدار چنانکه
معلوم عموم است گاهی در قصر بودند و گهی در مزرعه و ایامی در حیفا و اوقاتی
خیمه مبارک در قمره جبل کرمل زده میشد و احببای الهی از هر دیار حاضر میشدند
و بشرف لقا فائز میگشتند اهالی و ارکان حکومت میدیدند با وجود این نفسی
نفسی نمیزد و این از اعظم معجزات جمال مبارک است که مسجون بودند ولی در

نهایت حشمت و اقتدار حرکت میکردند — تا آنکه میفرماید

— روزی جمیع ارکان حکومت و امراء مملکت و علماء مدینه و مشاهیر عرفاء بلاد بقصر آمدند

جمال مبارك ابداً اعتنائی نفرمود و بساحت اقدس راه نداد حتی پرسش خاطری

نفرمود این عبد با آنان نشسته ساعتی چند مصاحبت نمود بعد مراجعت کردند —

تا آنکه میفرماید

— باری عبد الصالح مذکور طالعهش بلند و اخترش مسعود زیرا در اکثر اوقات بشرف

لقا فائز چند سال باین خدمت سرافراز و در کمال امانت و دیانت و صداقت ایامی

بسربرد و در نزد جمیع احباً خاضع و خاشع بود در این مدت نفسی را مکتور

نکرد عاقبت از این جوار باغ بجوار رحمت کبری شتافت و جمال قدم از او راضی

و بعد از صعودش زیارتی از برای او از قلم اعلی صادر و خطابی از فم مظهر نازل

و مندرج در کتب الواح است و علیه البهاء الابهسی و علیه الرحمة فی الملکوت

الاعلی —

.....

در زاویه باغ رضوان قرب غرفه جمال اقدس که شش هفت پله از زمین مرتفع

قفس بسیار بزرگی بود که انواع واقسام طیور در آن موجود بعلاوه مرغ آبیهای

زیادی بودند که در نهر باغ شنا وری مینمودند یومی از ایام طرف عصر ابوی

و حقیر و دوسه نفر دیگر خارج از باغ نزدیک در ایستاده و منتظر تشریف فرمائی قدم

مبارک از قصر برضوان و چون موکب انور اعلی از مسافتی دور نمایان ناگهان مرغ

آبیها بصدا در آمده از نهر خارج دوان دوان پران شادمان و نغمه زنان

خود را بموکب جلال رساندند و بهمان ترتیب صیحه زنان در مقابل رکاب مبارک

برگشته خود را با آب انداختند و شناکان در محوطه کوچکی از زمین که خلف غرفه

مبارک بود رساندند آن منظره بدیع تجلی عجیبی داشت پس از ورود و نزول

هیکل جلال از مرکوب نزدیک در باغ محض فضل و عطا اظهار عنایت بحاضرین

و فائزین فرموده و چون اخوی منیر مریض بود فرمودند — طفل چه طور است —

و هیکل اقدس ابهی داخل باغ شده بغرفه مبارک تشریف بردند و بیباغبان ابوالقاسم

نامی منشا دی امر فرمودند چند قرص نان بیاورد طلعت مبارک در حالتیکه روی

صندلی مقابل پنجره که بمحوطه باز میشد و طیور بصدا و فغان و تغنی و ترنم مشغول

با دست مبارک نان ریز فرموده با آنها اطعام میفرمودند .

حقیق در آن لحظات طبیبات مشرقا که لدی الباب بکمال خضوع و خشوع

ایستاده بودم فرمودند - بیا مرد حسابی این طیور گرسنه هستند - ویک

قرص نان عنایت فرموده ^{فرمودند} - تو هم برای آنها نان ریزه کن و بیاور من با آنها میدهم -

چند قدمی دور از مقرعرش فرمودند - بنشین - هر مقداری که حاضر میشد میبردم

حضور دودست مکرم را پیش آورده تقدیم میکردم و بطیور عطا میفرمودند .

نزول آیات

تنزیل آیات خود بذاته عالمی از عوالم بدیع الهی بود که ممکن نه بل قطعاً
مستحیل که بتوان شرح و بیان نمود یا آنکه شرح و بیان از عهدۀ وصف و تعریف آن
تجلیات لامعه و اشراقات باعمره ساطعه در حین نزول وحی و الهام برآید .
حقیر دو مرتبه در حین نزول آیات حاضر و مشرف و فائز هیکل اقدس ابهی در
حالت حرکت و مشی گاهی تاج مبارک بر رأس منحرف و از آن انحراف ارض و سدا
و من علیها خاضع و خاشع و راکع و ساجد و گهی بر دست گرفته با نغمه ملیح دلریا
و غنۀ لطیف جانبخش روح افزا بلا انقطاع آیات مانند غیث هاطل نازل کاتب
وحی جالس و سرعت لا یوصفی بتحریر مشغول .

در آن لحظه بیقین مبین چنین احساس میشد که قیامت عظمی برپا و کینونت
اشیاء و هویت کائنات در حرکت و اهتزاز بل ملاء عالین و ملائکه مقریین و حقائق انبیاء
و مرسلین طائف حوّل آن نور مبین هیئات از توانائی وصف آن منظر ابداع ابهی

هیئات از امکان شرح و تعریف آن مشهد امنع اعلیٰ فسبحان ربنا العلیٰ

الاعلیٰ

غالباً آن طلعت ابوی فصل بهار و تابستان و قسمتی از موسم پائیز را در قصر
بهجی تشریف داشتند و فصل زمستان را در عکا بعضی از مجاورین و طائفین حول
هریک روز مخصوصی را از ایام هفته اذن تشریف دائمی بقصر داشتند و بعضی دیگر
اذن تشریف استدعا مینمودند و عنایت میشد .

ولی ابوی بخاطر ندانم که وقتی استدعای اذن تشریف خواستند تا وقتیکه
بصرف مشیت و اراده شمس اذن لقا از افق عنایت کبری مشرق و چون بقصر مبارک احضار
میشدند حقیر هم در معیت والد بودم چند شبانه روز با امر مالک قدر در غرفه ای
که بتمامه در ظلّ غرفه مبارک واقع و بنام مسافرخانه بود مکث مینمودند و هر روز
طرف عصر ابوی و هر که از مجاورین و مسافرین حاضر بودند احضار میشدند و بنعمت
تشریف بلقay آن طلعت احدیت فائز و بصر فای در حضور آن سلطان ظهور
متنعم و مرزوق میگشتند .

دریومی از آن ایام تشرّف هنگام صبح جمال قدم جلّ ذکره وثناء الاعظم

از قصر مبارک نزول اجلال فرموده بر مرکوب سفیدی سوار و جلو دار ملازم رکاب حرکت

بنقطه ئی فرمودند معروف به - نهر - و امروز در این تاریخ آنرا - نهاریا - مینامند .

چند نفسی از احبا که در قصر بودند از جمله ابوی وحقیر ویک نفر از احبای

(۱)

نجف آباد موسوم باقا محمد باقر جوزانی طلعت ابهی لقب - هائی - بایشان

عنایت فرمودند و جناب مشکین قلم و بعضی دیگر کلّ را فضلاً و عنایةً امر فرمودند که

بهمان موقع توجه نمایند .

- نهر - عبارت از موقعی است طرف شمال عکّا که محتوی ینابیع میاه متعدّده

و بساتین وحدائق کثیره و از جمله منبع آبی که بعکّا می رود مالکین آن بساتین

هریک حول هر چشمه آبی حوض بسیار بزرگی ساخته برای سقایه اشجار و مزروعات

و هر یک از صاحبان آن باغها تشریف فرمائی قدم انور هیکل اقدس را بباغ خود منتهی

آمال و آرزوی خود می شمردند و افتخار و مباهات مینمودند .

(۱) جوزان نام قریه ئی است

برای جلوس و استراحت جمال اقدس ایسی بر سر یکی از آن برکه ها خیمه کوچکی نصب شد و از صبح تا بعد از عصر در آن مکان و مقام ارفع اسمی تشریف داشتند .

(۱) ابتدای نزول کتاب مستطاب — شیخ — که مکرر بر مکرر با و خطاب فرموده میفرمایند — یا شیخ — در آن روز و آن موقع بود .

سایرین عموماً که حسب الامر مبارک با آن نقطه توجه نموده بودند در بوستان مجاور آن حدیقه که بقدم انور مشرف شده بود مجتمع یوم بهجت و انبساط مشعشع نورانی بی نظیری بود اوقات وجد و نشاط بیمثیلی بود لحظات طرب و شادمانی بی شبه و ندائی بود .

(۱) این شیخ پسر مجتهد اصفهان مسمی بحشیخ باقر بود که لوح — البرهان — از قلم اعلی بنام — ذئب — مذکور زیرا او باتفاق مجتهد دیگر که بنام — رقشاه — موصوف در فتوای قتل سلطان الشهداء و محبوب الشهداء متفق شده بودند این شیخ که کتاب بنام و خطاب با و نازل نظر با آنکه فتوی بقتل میرزا اشرف معروف میدهد و آن مظلوم را شهید مینماید از لسان قدم بابن الذئب ملقب چنانچه در لوحی از الواح میفرماید — ابن الذئب قد افترس غنما من اغنام الله — .

قبلاً گوسفندی تدارك و ذبح شده بود همه متحیر که چه کنند و چه طبخسی برای آن جمع مهیاً سازند بالاخره بالاجماع تدارك غذا و ترتیب و طبخ را موكول بوالد نمودند والد هم لوازم طبخ را طلبیدند از قریه مجاور آوردند و حاضر کردند و شروع بتدارك و تهیه دو قسم کباب شد یکی کباب معروف — بحسینی — که از آن روز بکباب — زینی — مشهور گشت و نوع دیگر کباب برک و بعضی را والد بکار و کمک و معاونت و داشتند .

• جمیع آن امور و حرکات با يك حالت سروری و عالم فرح و حبوری انجام میگرفت .

هنگام ظهر و میعاد صرف غذا يك صحن از آن اطعمه را بساحت اقدس بردند و عرض مینمایند این طبخ جناب زین است میفرمایند — هر چند مدتیست گوشت صرف و تناول نمیشود ولی چون جناب زین زحمت کشیده يك پراز آن میل میکنیم — .

باری آن روز روشن از انوار فضل و الطاف آن جمال ذو المنن که هر لحظه ن

از آن بطراز و لطافت و صفای گلشنی داشت و جلوه بهشت برین داشت پایان رسید

و جميع را طرف عصر محض اظهار مكرمت و عنايت بر سر حوض مقر استواء عرش مالك يوم
ظهور احضار فرمودند و بعد از صرف چاي كل را مرخص و امر مراجعت بقصر مبارك بهجى
فرمودند .

جنینہ - نام باغ است

زمانی دیگر که ابوی احضار بقصر مبارک شده بودند و حقیر هم در خدمت ایشان بودم صبح روزی جمال قدم جل ذکره و ثنائہ الاعظم بطرف آن باغ تشریف بردند و حسب الامر والد و سه نفر دیگر از احباباً که حضور داشتند با آن نقطه متوجہ

چهار

جنینہ - چنانکہ ذکر شد نام باغی بود کہ در شمال قصر واقع و قسمت بزرگ آن متعلق بامر بود ساختمانی در مدخل آن باغ بود عبارت از سه چہار غرفہ یک غرفہ آن مخصوص ہیکل طلعت ابہی بود و محلات دیگر ہم بود برای خدّام و کارکنان یک شب را فضلاً و عنایہ در آن جوار پر انوار گذرانندہ صبح مرخص شدہ مراجعت بعکّا نمودیم .

صعود یکی از امام‌الرحمن در قصر مبارک

در قصر مبارک یکی از امام‌الرحمن که بشرف خدمت قائم بود فوت مینماید
امر اقدس اعلیٰ صادر که احبای عکاً کلّ بآن مقام اشرف اسنی توجه نمایند و آن
مرحومهٔ میبروره را بمقرّ ابدی انتقال دهند کلّ لیبیک زنان شادمان حرکت و توجه
بمقام عرش محبوب عالمیان نموده وقت خروج از شهر اثری از ابر و باران نبود ولی
مسافت بسیار کمی که از شهر دور شده و در عرض راه تا قصر مبارک ابدان پناه گاهی
نبود بغتاً ابر سیاهی در هوا نمایان و چنان شدت باران شروع بباریدن نمود
که در لحظاتی از البسه گذشته اجساد غرق آب شده با آنکه فصل موسم بهار بود
کانه اراده الله بر آن تعلق گرفته بود که قبل از ورود بآن مقام اعزّ ابهس بمیاه ظاهر
نیسان کما بمیاه مکرمات والطف ربّ منّان پاک و پاکیزه و ظاهر گردند .

در هر حال کلّ شروع بدویدن نمودند هر که چالاکتر چلوتر از همهٔ عقب‌تر
نظر بکبر سسنّ والد بودند و حقیر که باید ملازم خدمتشان باشم باران از بالای سر

وسیل زیر پا و فرّش رعد و لمعان برق در اطراف با آن وضع و حال رسیدیم
بمجرد وصول بقصر مبارک باران بگلی ایستاد و آفتاب جهانتاب اشراق
نمود . جمعی در درِ قصر ایستاده واردین را بمکانی که آتش روشن
نموده بودند دلالت میکردند تا البسه را خشک و خود را از سرما حفظ کنند .

چون ایام فرح و سرور و انبساط بود ابوی حین ورود اظهار داشتند
که حسب الامر اقدس مبارک جلّ شأنه آمدیم باران را هم خوردیم ولی شاید
آن محترمه غش کرده باشد آنوقت تکلیف چیست ؟ فوراً این مطلب بساحت
اعزّ اکرم عرض میشود تبسم میفرمایند و میفرمایند - بجناب زمین بگوئید
مطمئن باشد آن متوفّیه حال در ملکوت ابهی است - .

جمع آثار مبارکه

هر وقت احتمال حدوث تضییقات از طرف حکومت میرفت چه در ایام جمال
قدم جل ذکره و ثنائیه وجه در ایام غصن اعظم و سرآکرم حضرت من اراده الله الواحد
مبارکه و آثار رحمانیه که در نزد احباً حسب الامر برای حفظ جمع آوری میشد و مخفی
میگشت و یا بجهت از جهات امن ارسال میشد و بعد از تسکین امور که بعض
اوقات خیلی طول میکشید مجدداً اعاده میگشت و بصاحبانش تسلیم و عنایت میشد .

بعض مطالب ظریفه لطیفه

ناظر بیت مبارک جناب آقا فتح سلطان آبادی که در کتاب — تذکره الوفاء —

ذکرشان از قلم انور حضرت مولی الوری مذکور و بان موهبت چه در ایام مسجون

در — قشله — وجه از بعد تقریبا تا آخر ایام حیات بشرف خدمت موید و موفق .

حکایت میکردند یومی از ایام برای خرید بعض اشیاء ما ذونا از قشله خارج

و بازار رفتم چون از امتداد ناخوشی و تناول آش و چلو بیزار شده بودم بخاطرم

گذشت که غذای تازه بی برای خود تدارک کم و یاد ایران و کوفته ایرانی افتادم .

لهذا قدری در برنج و گوشت در همان بازار تهیه نموده یک عدد کوفته مکمل

تدارک کردم بعد از مراجعت از بازار بقشله مراقب خلوت بودن مطبخ شدم و با

وجود آنکه میدانستم با حالت تب و لرز خوردن چنین غذای سنگینی مناسب نیست

مع ذلك کوفته را در حالیکه دیک آش در جوش و خروش بود انداختم در دیک

وقت صرف نهار رفتم نزدیک در مطبخ ایستادم بامید آنکه غذای تازه بی بخورم

در حالیکه چمچه در دست مبارک حضرت مولی الوری بود و آش در ظرفها برای

مریضها میریختند کوفته معهود در چمچه پیدا شد فرمودند — این چیست —

با صدای ضعیفی و باله نحیفی عرض کردم — مال حقیر است — به آقا رضا قنّاد
که بخدمت ایستاده بود فرمودند — این را بردار و از پنجره مطبخ بیانداز در خندق
قلعه — .

بمناسبت ذکر مشارالیه یعنی آقا فرج که شخص رزین و رصین و صحبت‌هاشان
بجا و شیرین بود عشق و میل مفرطی بنوشیدن جای داشتند که ضرب المثل شده
بودند و نزد خاص و عام باین عادت شهرت یافته بودند چنانچه یومی از ایام
طرف عصر در حالتیکه حضرت مولی الوری در کنار باغچه بیت مبارک در عکنا مشی
میفرمودند آقا فرج وارد و دو دست خود را زیر شال کمر زده بود . هیکل مبارک
فرمودند — چیست که چنین دو دست خود را زیر شال کمر زده ای — عرض .
کرد — دلم درد میکند — یک دل درد مزمنی داشتند . فرمودند
(۱)
— هنوز دلت درد میکند پس این راویه های چای که میخوری کجا میرود — .

(۱) راویه مشک بزرگی است که سقاها آب بمنازل میبرند

حکایت صرف چای در ساحت اقدس جمال قدم جلّ ثنائه

از جمله اقا فنّ مذکور حکایت میکرد — وقتی از اوقات که بشرف لقای طلعت
ابهی مشرف بودند مخاطباً میفرمایند — قدری چای برای ما فرستاده اند و انرا
چای انگلیزی میگویند — بعد بشخص که خلف سماور جالس بود میفرمایند
یک فنجان از آن چای انگلیزی بفلان بده آن شخص هم یک فنجان چای سنگین
بی شیرینی یا کم شیرینی بدست او میدهد مشارالیه میگفت جرعه اول
و دوّم را که نوشیدم از تندى و تلخى چای دهان و گلوم سوخت ولی جرئت نفس کشیدن
نداشتم هر قسم بود فنجان چای را نوشیدم .

بعد از لحضات نظر عنایت و الطاف متوجه شده فرمودند چه طور بود
این چای عرض کردم این فنجان چای عنایتی که در حضور اقدس مبارک صرف شد
مثل ومانندی نداشته و نخواهد داشت ولیکن انگلیزها بد چای میخورند .

مسئله سنّ و سوال

واز جمله هر وقت قضیه سنّ و سوال با اقا فرج پیش می آمد مطلب را

نشیده می گرفتند و هر وقت که از ایشان سوال میشد که چند سال دارید اصلاً

جواب نمیدادند و فعلاً مسن بودند ولی زنده دل بعنايات الهی این

مسئله هم شهرت داشت بیومی از ایام حضرت مولی الوری میفرمایند

— اقا فرج بگوبه بینم تو بزرگتری یا من — ملاحظه میکند اینجا دیگر موقف

سخت و راه فراری نیست ناچار است حقیقت را عرض کند و آنچه تا آن لحظه از

سنّ و سوال خود نکته و کتمان کرده بگوید باز تا تملق میکند و جوابی شیرین بخاطرش

میگذرد عرض مینماید — جمیع اهل عالم شهادت بر بزرگی هیکل مبارک میدهند —

بهمین مناسبت لطیفه گوئی شخصی در عکس بود بنام شیخ یونس هم مؤذّن

بود وهم اموات را غسل میداد البته شیخ مذکور مانند سایر نفوس نظر با آشنائی

و شناسائی که اقا فرج بین خلق داشتند وقتی بایشان میرسید سلامی میگفت ولی سلام

و کلام شیخ مانند تعارف دیگران محبوب و پسند طبع اقا فرج نبود .

روزی بشیخ بر میخورد و میگوید فلان حقّ الغسل میت را چه قدر میگیری

با تعجب از این سؤال میگوید فلان مبلغ میگویند من دو برابر آن مبلغ بتو

میدهم بشرط آنکه از حال بیعداوتت بگریزی و مرا دیدی نه سلام بگویی و حقّ

• نگاه هم بمن نکنی

بازگو از عظمت و اقتدار الهی با وجود مسجونیت در سجن اعظم عکّا

در یکی از اعیاد مسیحیان که آنرا عید - شعانین - مینامند عادت

آن قوم بر آن بود که آن روز را هر سال از صبح با عائله های خود تا غروب آفتاب

در ظلّ درختان صنوبر کهن در جوار قصر مبارک بعیش و نوش و سرور و انبساط مشغول

نزدیک با آن موقع اجتماع حضرات جوی آبی بود که بعکّا میرفت .

خدّام قصر بوسیله دواب از آن جو آب حمل نموده بقصر میبردند مسافت

هم بیش از صد متر از موقع آب تا قصر نبود در هر حال آن روز عید مسیحیان

یکی از احباباً خادمین قصر بقصد حمل آب میروند از قضا حیوانی مینماید و بطرف

آن جمعیت میروند خادم مذکور هم از پی دوان تا زمام حیوان را بدست آورد

در آن حالت بعضی از حاضرین خادم بیکماه را مضروب میسازند و این حادثه در

وقتی واقع که جمال قدم جلّ شأنه الاعظم در قصر تشریف داشتند .

خبر آن واقعه فوراً بسمع مبارك حضرت مولی الوری در عکّا میرسد که

حضرات چنین جسارتی نموده خادم قصر مبارك مضروب ساخته اند وجود اقدس

همان حین متصرف یعنی حاکم را مطلع ساخته که در وقتیکه جمال ابهی در قصر

تشریف دارند چنین توهینی بخادم وارد آورده اند .

حاکم نیز چند سوار فرستاده عدّه ئی از بزرگان و سران آن طائفه مخصوصاً

شخص که ملقب - بخوآم - و صاحب نفوذ و بعلاوه موظف در حکومت بود و با اشاره

او خادم را مضروب ساخته بودند اخذ و یکسر بدار الحکومه وارد نموده توقیف مینمایند .

از آن روز بیعد هر قدر سران نصاری و منسوبین و اهل و عیال موقوفین برای

استخلاص آنها بحکومت مراجعت میکند فائده ئی نمی بخشد بالاخره - متصرف -

بمراجعه کنندگان اطلاع میدهد که خلاصی حضرات منوط و معلق برضایت

- عباس افندی - است زیرا حضرات در آن نقطه و مقام جانب ادب و احترام را

منظور نداشته اند لذا متعلقین موقوفین به بیت مبارك رفته اظهار ندامت و طلب

عفو از آنچه واقع شده مینمایند هیکل مبارك بحاکم اشاره میفرمایند که امر

آزادی برای موقوفین صادر نماید و فوراً
— خوام — مذکور که مهیج و محرك اصلی بر تعدی بوده از وظیفه
معزول .

مقصد از ذکر این حوادث آنکه مسیحیان عکلاً هم در تعصب و تکبر
کمتر از سایرین نبودند بلکه بنفوذ ^{نظر} طائفه شی و ثروت و غنا دست بالا را داشتند .

و حسن اثر اخلاق بهیه سامیه حضرت مولی الوری بهر نفسی که
بشرف لقا و ملاقات با حضرتشان فائز و محظوظ میگشت

از قبل ذکر شد شمول افضال و عنایات مرکز میثاق جمال ابهی حضرت من
اراده الله بجمیع طبقات خلق چه اهالی عکّا و غیر عکّا از بلاد دور و نزدیک از غنی
و فقیر و آرم و ما مور و معزول و منصوب و منفی و آزاد بیحد و حصر بود و در عین حال
مهابت و عظمت امر را نیز بمتهی درجه در انظار جمیع ثابت و محقق فرموده بودند .

آنچه در این اوراق از این قبیل شئونات ذکر شده و میشود در حقیقت
رمزی از صفات عالیّه الهیه و رشحی از بحور سجایا و خصائل سامیه رحمانیه وجود مبارک
است .

از جمله مثلاً شخصی در عکّا بود بصورت از علمای افغان بنام حاجی
صدیق در همان لباس وطنی خود با عمامه و تحت الحنک آن شخص بقدری متعصب
و خشک بود که بوصف نیاید ابداً و لو یک مرتبه در مجالس هیکل مبارک حاضر نمیشد
و بهیچوجه معاشرت و موافقت نمینمود تا بهره و نصیبی از مواهب رحمایه برد

واز نجات قدس زنده و تر و تازه شود حتی اگر وجود اقدس را تصادفاً در راه میدید
بر میگشت و اگر چنانچه راه گریزی نداشت ناچار سلامی میکرد با کمال ملاحظت
و مهربانی دلجوئی و احوال پرسس از او و اظهار مرحمت میفرمودند .

تا آنکه روزی آن شخص مریض و بستری سختی میشود هیکل مبارک طبیب
برای او میفرستند و لوازم معالجه از دوا و غذا و وجه نقد و ما یحتاج بیت او را چون
عیال و اولاد داشت یومیّه امر میفرمایند ببرند و احوال پرسس از او نمایند تا آنکه
صحت و عافیت می یابد .

از آن تاریخ بعد هر جا میرفته و با هر نفسی ملاقات مینموده حکایت
میکرده که در ایام ناخوشی و بیماری نفسی از اصداقاً و آشنایان که اظهار دوستی
مینمودند گذشته از اینکه مساعدت و معاونت نکردند حتی احوال پرسس هم ننمودند
مگر هیکل مبارک که هر گونه مراحم و الطاف در حق فرمودند تا آنکه شفا یافتم
و همان شخص چنان منقلب شد که شخصی دیگر گشت . هر جا و هر وقت وجود
اقدس را میدید بسرعت نزدیک میرفت و اظهار خضوع و خشوع و انکسار میکرد و دامن
مبارک را میبوسید .

زالبته واضح و مبرهن است که آثار آن سجایای الهیه و انوار آن
انعطافات رحمانیه قلوب قاسیه را نرم و لطیف مینمود و افتدۀ مظلمه را نورانیت
روحانیه عطا میکرد ولی شکی نه که استعداد فطری و قابلیت ذاتی نیز برای
حصول آن مواهب لازم بود .

امّا شخصی دیگر بنام — رجب سندس — که بلا شك فطرتش از معدن خبیث
و طینتش از تراب شقاوت و عنصر شرارت تکوین شده بود و موظّف در حکومت بود . طبیب
چشمی بود در — طبریّا — بنام اسماعیل یهودی ایرانی هیکل مبارک مولی
الوری مخصوصاً او را احضار میفرمایند برای مداوای چشم مذکور و همراه میبرند در
منزلش میفرمودند سر او را در دامن خود نهادم تا طبیب چشم او را عملیه
نماید بقسمیکه دامنم فی الجمله ملوّث شد و چشم او بکلّ خوب شد و شفا یافت
این نفوس نامبرده را خود حقیر دیده و یک را میشناختم .

حال فرق میان این شخص و آن شخص افغانی که ذکرش گذشت ملاحظه
فرمائید این بست فطرت چون قلم تحریر داشت اوّل کسی که لوائح افترائیه را

که بتحریضات و دسائس ارباب فساد و نفاق و ناقضین عهد و میثاق نیر آفاق
در حق مرکز پیمان ترتیب داده بودند و بولایت بیروت و اسلامبول میفرستادند
بخط او و معاونت او بود که بالاخره نتایج آن لوائح شیطانیه و افتراءات آن
زمره فسادیه منجر بتشکیل و ایفاد هیئت مفتشین معروف از طرف سلطان
عبد الحمید بعکا شد . شرح و تفصیل ورود هیئت تفتیشیه و اعمال و افعال
و خبیثت آمال و خسران مال آنها از بعد در موقع خود ذکر خواهد شد .

قابل ملاحظه آنکه بعضی از مدعیان محبت از اهالی عکا بعد کور یعنی
— رجب سندس — تذکر داده بودند که فلانی همه میدانیم چشم تو مشرف بر تلافی
شدن بود و حضرتشان سبب شفای چشم توشدند در اینصورت آیا سزاوار است
که بجای وفا جفا نمائی و با دشمنان و بدخواهان حضرتشان همدم و هم عنان
شوی .

در جواب گفته بود ما باید صلاح دولت و خیر ملت را منظور داشته باشیم
نه آنکه نظر به عواطف و محبت کنیم بل همان مصلحت دولت و خیر ملت بزعم باطل
خود بود که عاقبت تخت و تاج سلطنت و خلافت را بباد فنا داد و شجر ظلم
و جفا و عناد را از ریشه بر افکند فلیتذکر العتد کرون .

مسافرت حضرت مولی الوری بمدینه بیروت - لبنان

واز جمله وقایع تاریخی مسافرت حضرت من اراده الله به - بیروت - در ایام

جمال قدم جل اسمہ الاعظم است کہ بمناسبت آن سفر بهجت اثر این لوح امنع اقدس

در ذکر غصن اعظم ابھی از قلم اعلی نازل قوله عزّاجلاله

هو الله تعالی شأنه العظمة والاقطار

حمداً لمن تشرف ارض الباء بقدم من طاف حوله الاسماء بذلك بشرت الذرات

كل الممكنات بما طلع ولاح وظهر واشرق وخرج من باب السجن وافقه شمس جمال

غصن الله الاعظم العظيم وسر الله الاقوم القديم متوجّهاً الى مقام آخر بذلك

تكدّرت ارض السجن وفرحت اخرى تعالی تعالی ربنا فاطر السماء وخالق الاشياء

الذي بسلطانه فتح باب السجن ليظهر ما انزله فواللوح من قبل انه لهو المقتدر

على ما يشاء وفي قبضته ملكوت الانشاء وهو المقتدر العليم الحكيم طوبى ثم طوبى

لارض فازت بقدمه ولعين قرّت بجماله ولسمع تشرف باصغاء ندائه ولقلب ذاق حلاوة

حبه ولصدر رحب بذكره ولقلم تحرّك على ثنائه وللوح حمل آثاره نسئل الله تبارك

وتعالی بان یشرّفنا بلفائه قريباً انه هو السامع المقتدر المجيب .

متساعد الى الله حسين اقا تبریزی خادم بیرونی مبارک که در آن سفر

قدرت اثر هیکل انور به بیروت ملازم رکاب حضرتشان بود حکایت مینمود

— بعد از تشریف مدینه بیروت بقدم مبارک که در لوح امنع اعلی بارض — الباء —

مذکور در — هوتل — موسوم به — بستول — که نزدیک شاطیء دریا واقع و در آن

زمان بهترین مهمانخانه محسوب بود نزول اجلال فرمودند آن هوتل هنوز بهمان

اسم و رسم و شکل باقی و نگارنده زیارت محل مقدس فائز .

خبر ورود قدم حضرت مولی الوری فوراً در مدینه بیروت منتشر و نظر با آنکه

صیت کمالات عالیہ و مناقب سامیہ و خصائل و فضائل جلیلہ هیکل مبارک در هر جا و هر

نقطه و مکان مشتهر علما و افاضل و ادبا و ارباب قلم و اعیان و بزرگان و اشراف طوائف

عدیده و ادیان مختلفه جمعاً و افراداً شروع ورود بمهمانخانه مذکور نموده بشرف مشول

در محضر انور فائز بحر علم و بیان مواج و جمیع مست و مخمور از یاده حکمت و عرفان

آنطلعت بهآج درر و گهر معارف الهیة و جواهر علوم لاهوتیة از معدن فیوضات

رحمانیة و منبع کمالات سبحانیة بر واردین و فائزین نثار وکل از لطف و شاشت و ملاحظت

ووقار و مهابت آنجمال مختار حیران و در وجد و سرور و انشراح بیحد و پایان .

هیكل مبارك نیز بازدید اشخاص معروفین و بزرگان شهر تشریف می‌بردند
و بقسمی احترام و اعزاز و تکریم و افتخار بوجود مبارك مینمودند که از وصف و تعریف خارج •

از جمله بدار الفنون امریکائی که در آن زمان بدایت تأسیس آن مؤسسۀ
کبرای علمیۀ و فنیۀ در این دیار مشرق زمین است تشریف برده و با دکتر — واندیک —
که از فلاسفۀ معروف در آن دانشگاه و مؤلف کتاب — النقش فی الحجر — که بحث
در طبیعیات و علوم و فنون حدیثه مینماید ملاقات فرموده منجذب بیانات عالیۀ علمیۀ
حضرتشان شده خواهش مینماید شبی از شبها با دوربینی که الآن هم در مرصد
دانشگاه موجود کوه ماه را تماشا فرمایند و خواهش او را قبول میفرمایند:

باری جناب حسین اقا بصحبت خود ادامه داده میفرمود

— مدت پانزده روز او ازید حال بدان منوال میگذشت تا آنکه صبح روز اخیر خیر
رسید که شهر بیروت در حرکت و هیجان و سبب آنکه اعلاناتی در مراکز عدیده بر در
و دیوارها منصوب مضمون آنکه ای مردم تا کی در بستر غفلت و تسیان آرمیده اید
و تا چند در بحر ضلالت و هوی مستغرق آیا نشنیده اید و ندانسته اید که موعود ام

ظاهر گشته و انوار حق ساطع شده خود را محروم نمائید و بی نصیب از مواهب
والطافش مکید از این قبیل عبارات و اشارات و اندازات بسیار بدون امضا
و نویسنده و ناشر آن اعلانات غیر معروف .

بدیهی است آن شور و هیجان از اثر تموجات ابجر علمیة مرکز عهد و میثاق
بود که رشحاتش آن محیط و فضا را فیض بخش بود .

صبح همان روز که آن شائعات و اقوال و انکار در شهر بیروت منتشر تلغراف
جمال مبارک جل تذکره و ثنائیه خطاب بحضرت مولی الوری میرسد که فوراً بعکس مراجعت
فرمایند و همان روز حرکت فرمودند . -

باری برگردیم در ذکر ایام الله و لقاء الله و استواء جمال اعزّابهی بر عرش
عظمت و کبریا لیالی و ایام و اوقات و ساعات مفرّح بهجت انگیزی میگذشت که عالم
وجود و آنچه در او موجود بیک لحظه از آن لحظات حیات بخش روح افزا معادله

وبرابری ننموده و نخواهد نمود جمیع کائنات از تبسم لطیف آن طلعت نورا
خندان و شادمان و ملک و ملکوت و کینوت ممکنات از ضیاء وجه و اشراق جمال آن مقصود
عالمیان در وجد و سرور و روشن و تابان باب لقا بر وجه مشتاقان طلعت بيمثالش
مفتوح و رشحات الطاف و عیایات و احسان وجود و کم و انعام آن محیی عالم
و منجسی ام کل را بدون استثناء شامل و احاطه نموده بود .

از جمله در ایام عید اعظم رضوان چه اوقاتیکه آن جمال لایزالی در قصر
بهجسی بر عرش عظمت و جلال مستوی وجه احیانیکه در عکس بر سریر قدرت و اقتدار
جالس در کمال جلوه و شکوه و جلال برپا .

میز بزرگی در مدت دوازده روز عید در غرفه مبارک موجود و برپا و انواع
و اجسام حلویات ممتاز ایرانی صنع اقا رضا شیرازی که از جمله مهاجرین بودند و مخصوص
حضور اقدس مبارک در ایام مخصوصه تدارک میدیدند روی میز مهیا و حین تشرّف
احباً از مسافرین و مجاورین و طائفین حول عرش محبوب العالمین جمال اعزّ ابهی بنفسه
المبارک الاعلی بر سر میز قائم و بایادای مرحمت و مکرمت بفرورد که هر یک دستمال پاک

تمیزی در دست داشت از آن حلویات بالطف و تبسم و مرحبا مرحبا عنایت میفرمودند
و بیان احلای — فی امان الله و حفظه — مرخص از حضور باهر النور شده دستۀ
دیگری از بندگان آستانش را احضار میفرمودند .

باری مراد از ذکر این مطالب نه فقط شرح وقایع عید و اخذ شهد و شیرینی
ازید مبارک آن سلطان مبین است اگر چه نفس آن بزم و جشن و آن وضع و کیفیت
خود بذاته موهبتی آسمانی و الطافی ملکوتی بود که شبیه و مثیل و نظیر نداشته و نخواهد
داشت و تا ابد الدوران و جودات زکیه و ذوات طیبه روحانیه چون بر این لطائف
امور و نفاوس شئون واقف شوند و اطلاع یابند غبطه برند و تماشا و آرزو نمایند که ایکاش
در آن روز فیروز و زمان انوار جهان افروز حاضر بودند و بچنان فیض و فوزی فائز
و نائل میشدند و آن جمال مشعشع منیر و طلعت ابهای مقتدر قدیر را زیارت و مشاهده
مینمودند .

بلکه مقصد اصلی از این اذکار آنکه بالفرض اگر اقلام عالم جمع شود و عقول
و افهام انام متحد و متفق گردد و بخواهند لمعه ئی از لمعات انوار بیوم الوصال محبوب

متعال را برشته تحریر آورند و یا لمحہ ئی از لمحات آن روز مجید و یوم سعید را

بقوہ بیان و تبیان بسط و شرح دهند ممکن نہ بل مستحیل بودہ و خواهد بود .

حتی تصور و تخیل حال و کیفیت و اوضاع آن عصر و زمان ممتنع و محال و از

نطاق عقول و ادراکات خلاق دور و بعید کبعد الارض من السماء بل ابعد من ذلك .

ملاحظہ شود کینونت فردی و ذات مقدس واحد احدی کہ تمام رسل و انبیاء

و اصفیاء بشارت بظہور او داده اند و بذکر و ثناء و تمجید و تقدیس شریبان گشودہ اند

و در کتب و صحف الہیہ و رسائل سماویہ باسماء عالیہ و صفات و نعوت متعالیہ اورا ستایش

کرده اند در مقامی ربّ و اله و ربّ الجنود و ابّ سماوی خواندہ اند و در مقامی

دیگریوم اورا یوم اللہ و ظہور اورا ظہور اللہ و یوم القیامہ و اشراق شمس الحقیقہ و امثالها

بیان نموده اند و مزیدہ بقاء او کہ عین لقاء اللہ است داده اند و ہزاران سال

و ہزاران قرون و دہور و اعصار خلق عالم از امم مختلفہ و ملل متنوعہ منتظر ظہور چنین

مظہر کلیّ الہی و مترصد کشف نقاب از چنان طلعت رحمانی و ذات صمدانی و امید

وار و مشتاق فوز بقاء چنین جمال ربّانی بوده اند .

حال این چنین هیکل اقدسی و طلعت مبارک معنی از علو جلال و سمو اجلال
خود تنازل فرماید و با عباد خود که بکلمه بی از کلماتش از عدم بوجود آمده اند
واز نیستی بحت بعرضه هستی قدم گذارده اند آن نوع ملاحظت و عنایت و اظهار
مکرمت و مهربانی و عفو و ستر و بخشش فرماید آیا انجان تجلیات ملکوتیه و اشراقات
انوار سبحانیه را چگونه بشر ضعیف تواند ادراک کند و یا طیور افکار محدوده قادر
بر طیران باج عز عرفان آن طلعت جانان شود .

اگر آن یکتا محبوب بیهمتا و مقصود و معبود من فی الارض و السماء بقدر را س
شعری پرده از جمال حقیقت خود بر میداشت بلا شك هر که بزیارت و تشریف بلقای
هیکل ابهاتش فائز و مشرف میشد فوراً منصعق میگشت و خود را بلا درنگ فدای
قدم مبارکش مینمود چه خوش میفرماید

گر پرده بر اندازی جانها همه بگدازی کار همه برسازی برهم زنی ایمان را
اول تو آخر تو ظاهر تو باطن تو مستور زهر چشمی در عین هویدائی

احیان تشرف و فوز بلقا با وجود لطف بیمنتهمی و اظهار عنایت کبری نفس
قدرت و توانائی نداشت که سر را بلند نماید و کاملاً بوجه طلعت نورا نظر کند الا
اگر بنفسی خطاب و بیانی میفرمودند که باید جواب و مطلبی عرض نماید و قوت کلام
و مشاهده با آن نفس مکرمت و عطا میشد .

و از جمله مجالس بهجت انگیز مجلس زفاف اقا سیدّ یحیی برادر حرم حضرت
من اراده الله مولى الوری بود با صبیّه حضرت سلطان الشهداء .

در صحن قصر مبارک دور تا دور صندلیها چیده و احباً در کمال خضوع
و خشوع و سکون و ادب جالس و در همان حین لوح خطبه اعلی در ذکر زفاف مذکورین
از سماء فضل و عطا نازل و صوت احلای مبارک در حین تنزیل از غرفه نورا مسموع
بعد از تلاوت آن توقیع منیع در جمع حاضرین جمال قدم جل ذکره و ثنائی الاعظم
در حالتیکه گلاب پاش درید مبارک از غرفه خارج و توقف فرمودند . فرد فرد
بترتیب نزدیک رفته با تبسم جان افزا و بشاشت عظمی که از جمال بهس آبهی ساطع
و لامع بیک یک گلاب عنایت فرمودند .

اگر آن ذات اقدس ابھی آن نوع با عباد و بندگان در گاہ خود عطف و لطف
میفرمود آیا چگونه سزاوار کہ مستظلیں در ظل رافت و رحمت او با یکدیگر سلوک
و رفتار نمایند و آیا ظهور آن تجلیات و اشراقات و آن صفات رحمانیہ و سجایای الهیہ
نہ برای آن بودہ کہ کلّ تعلیم از آن منبع علم و معدن حکمت گیرند و مصداق این
بیان عظیم الشان شوند قوله عزّ ثناء

— اجعلوا اشراقکم افضل من عشيکم وغدکم احسن من امسکم فضل الانسان فی
الخدمة والکمال لا فی الزينة والثروة والجمال —

وهمچنین میفرماید

— کونوا قدوة حسنة بين الناس و صحیفة يتذکر بها الاناث —

در کتاب مستطاب — تذکرة الوفاء — در ذکر باغبان با غرضوان در عکّا

عبد الصالح کہ در صفحات قبل مرقوم شد حضرت عبد البهاء میفرماید

— با وجود آنکه عبد الحمید بن نہایت تشدید مینمود و متصل تا کید در سجن
میکرد لکن جمال مبارک روحی لاحبائہ الفداء در نہایت عزت و اقتدار چنانکہ معلوم
عموم است گاهی در قصر بودند و گہی در — مزرعہ — و ایامی در حیفہ و اوقات
خیمہ مبارک در قمہ جبل کرمل زدہ میشد — الی آخر .

از این بیان واضح و معلوم است کہ مکرر حیفہ بقدم انور طلعت ابھی مشرف
ومزین حقیر دریکی از آن تشریف فرمائیہای مبارک بحیفہ کہ در ملک یکی از اعیان
مسیحیان کہ بلقب — ابیض — ملقب بود و چند روز تشریف داشتند مشرف شدم .

در مقابل آن بیت خیمہ بزرگی نصب شدہ بود کہ احباً در آن حاضر و برای
تشریف بساحت اقدس احضار میشدند بیت مبارک در موقعی کہ الحین در حیفہ
قائم بسیار نزدیک با آن ملک بود اگر تا اکنون بر حال اصلی خود باقی مانده باشد
و دست تغیسیر و تبدیل در آن تصرفی ننمودہ باشد از بعد در موقع خود مکرر
باین مطالب رجوع خواهد شد .

حال در این مقام این فصل را با هزار دریغ و افسوس و هزاران حسرات و نزول

عبرات خاتمه داده که چگونه آن لحظات بهجت آیات در گذشت و آن ساعات

مسرّت آثار منقضی شد . بساط انبساط منظوی گشت و شمس جمال احدیت

در افق غیب صمدانیت پنهان گردید .

قوله الاعزّ الابهی

— ای پسر روح وقتی آید که بلبل قدس معنوی از بیان اسرار

معانی ممنوع شود و جمیع از نغمه رحمانی وندای

سبحانی ممنوع گردید

— ای بنده من از بند ملک خود را رهائی بخش و از حبس نفس

خود را آزاد کن وقت را غنیمت شمر زیرا

که این وقت را دیگر نه بینی و این زمان را هرگز

نیابی .

.....

فصل سوم

غروب شمس جمال احدیت و طلوع نیر عهد و میثاق حضرت رحمانیت

(۱)

جناب نبیل زرندی شهیر مؤلف کتاب تاریخ — مطالع الانوار —

تاریخچه حسب الامر و اراده غصن اعظم ابھی مباشرة بعد از صعود طلعت مقصود جمال قدم جل ذکره و ثناء تدوین نمودند و چون تاریخ متقن صحیحی است در ای مقام محض حفظ وصیات آن با قصائد و مقالاتی که از ادباء و فضلاء ملل مختلفه در تمجید و ثناء و رثاء مولی العالم و محبوب الامم انشاء و انشاد نمودند و ملحق بآن تاریخچه است کما هو کاملاً درج میشود سپس نگارنده این اوراق هم بعض مشاهدات و معلومات خود را که ارتباط با آن ایام الاحزان دارد معروض خواهد داشت.

در اوّل تاریخچه مذکور صورت زیارتنامه ای که بعد از صعود مبارک در روضه

مطهره و مقام انور اعلی تلاوت میشد ثبت نموده اند بهمان ترتیب در این مقام مرقوم میگردد.

(۱) زرنند — نام شهرست در ایران

زيارتنامه مبارکه

الثناء الذى ظهر من نفسك الاعلى والبهاء الذى طلعت من جمالك الابهى عليك
يا مظهر الكبرياء وسلطان البقاء ومليك من فى الارض والسماء اشهد ان بك ظهرت
سلطنة الله واقتداره وعظمة الله وكبريائه وبك اشرفت شمس القدم فى سماء القضاء
وظلعت جمال الغيب عن افق البداء واشهد ان بحركة من قلمك ظهر حكم الكاف والنون
وبرز سر الله المكنون وبدئت الممكنات وبعثت الظهورات واشهد ان بجمالك
ظهر جمال المعبود وبوجهك لاح وجه المقصود وبكلمة من عندك فصل بين الممكنات
وصعد المخلصون الى الذروة العليا والمشركون الى الدركات السفلى واشهد
بان من عرفك فقد عرف الله ومن فاز بلبقائك فقد فاز بلبقاء الله فطوبى لمن آمن
بك وبآياتك وخضع بسططانك وشرف بلبقائك وبلغ برضائك وطاف فى حولك وحضر تلقاء
عرشك فويل لمن ظلمك وانكرك وكفر بآياتك وجاحد بسططانك وحارب بنفسك واستكبر
لدى وجهك وجادل ببرهانك وفر من حكومتك واقتدارك وكان من المشركين فى الواح
القدس من اصبح الامر مكتوباً فى الهى ومحبوياً فارسل الي عن يمين رحمتك وعنايتك
نفحات قدس الطافك لتجذبني عن نفسى وعن الدنيا الى شطر قربك ولقائك انك انت
المقدر على ما تشاء وانك كنت على كل شى محيطة

عليك يا جمال الله ثناء الله وذكره وبهاء الله ونوره
اشهد بان ما رأيت عين
الابداع مظلوماً شبيهك
كنت في ايامك في غمرات البلى - مرة كنت تحت السلاسل
والاغلال - ومرة كنت تحت سيوف الاعداء
ومع كل ذلك امرت الناس بما امرت به من
لدى علم حكيم
روحى لضررك الفداء ونفسى لبلائك الفداء
اسأل الله بك
وبالذين استضاءت وجوعهم من انوار وجهك واتبعوا ما امروا به حساباً لنفسك ان يكشف
السبحات التى حالت بينك وبين خلقك ويرزقنى خير الدنيا والآخرة
وانك انت المقدر
المتعالى العزيز الغفور الرحيم

صل اللهم يا الهى على السدره واوراقها واغصانها وافنانها واصولها وفروعها بدوام
اسمائك الحسنى وصفاتك العليا
ثم احفظها من شر المعتدين وجنود
الظالمين انك انت المقدر القدير

صل اللهم يا الهى على عبادك الفائزين وامائك الفائزات
انك انت الكريم ذو الفضل
العظيم لا اله الا انت الغفور الكريم

اینست صورت تاریخچهٔ نبیل در ذکر وقایع صعود طلعت ربّ الجلیل

اگرچه سزاوار آن بود که بعد از هبوط قلم اعلی از انامل مولی الوری اسم
قلم وخامه و رسم رقم ونامه از عالم وجود بعالم عدم راجع شود و لکن چون در این یوم
ظلمانی که ورقاء رحمانی در ریاض فرقانی در حقیق بنوای - یوم یجعل الولدان شیبا -
مترنم و خطیب سبحانی بر منابر سور قرآنی در ذکرش بیان - ان زلزلة الساعة شیء
عظیم - متکلم و از قلوب و عیون اغصان و خاصان نیر امکان انهار دماء و دموع در جریان
وسریانست این مور خسته و مرغیر بسته و بیر دل شکسته از مصدر امر رحمانی و مطلع
حکم سبحانی صراط الله المستقیم و منهج الله القویم و الفرع المنشعب من الاصل القدیم
حضرت سرّ الله الاکرم غصن الله الاعظم روحی و نفسی لوجهه الوفاء و لنفسه الفداء
ماء مور کردید که وقایع این ایام ظلما و الرزیه العظمی و البلیة التي منها انشقت
الارض و انفطرت السماء را ضبط نماید تا از اختلاف و انحراف محفوظ ماند و دست حوادث
زمان در آن تصرف و تبدلی نتواند فوراً امتثال نموده و قلم تسلیم ربودم ولی لسان حال
در اعتذار از ابیات و اشعار باین بیت مشنوی مولوی ناطق شد
- چونکه گل رفت و گلستان در گذشت شنوی دیگر ز بلبل سرگذشت -

لذا بکلماتی چون قلب و حال پریشان مستعیناً من لطفه العظیم وفضله العظیم

آغاز نمودم و صفحه اولی را بزیارات و صلوات مبارکات که از قلم اعلی در ارض سر (۱)

و عکاً لأحباء الله فی ارض الخاء (۲) و دیار اخری نازل شده مزین نمودم -

فله الحمد که بشرف قبول مشرف گردید و هر صبح و مساء حضرت غصن الله الاعظم

جمال قدم جل شانه را بهمان زیارات و صلوات با جمیع اغصان سدره رحمن و احباء الله

خاضعاً خاشعاً متذللاً ساجداً مبتهلاً زیارت می نمایند - و ملا اعلی و سکان فردوس

طوبی للزائرين

ابهی را بناله و حنین و ضجیح و انین میاورند طوبی للزائرين / طوبی للراسخين

امید که باجر این عمل که خالصاً لوجهه الکریم است بزودی بندای احلای اسرع الی

مولاك وارجع الی منقلبك و مشواک با آن ساحت پاکم خواند و از این بیم و پاکم رهند

• انه قوی قدیر و بالاجابة جدید

کما سمعنا من غصنه الاعظم و سره الاکرم - نه ماه پیش از این واقعه عظمی

فرمودند که دیگر نمیخواهم در این عالم بمانم و دائماً با احبائی که در این نه ماه

(۱) ادرنه

(۲) خراسان

ملاقات می فرمودند ذکر وصایا و بیاناتی می نمودند که از جمیع آنها عرف و داع استشمام
میشد و تکمال تعجیل در تدارک بودند - ولی صریحاً اظهاری نمی فرمودند تا شب

(۱)

یکشنبه یازدهم شوال که پنجاهم روز نوروز بود رسید و اثر تب در جسد عنصری

مبارک نمودار گردید - و لکن آنشب اظهار نفرمودند و صبح همان شب جمعی از

احباب مشرف شدند و نزدیک عصر آن روز شد تب ظهور و بروز یافت - و بعد از

عصر جز یکی از احباب که عرض لازم الاضفاء داشته احدی مشرف نشد و روز دوشنبه هم

که یوم دوم بود جز یک نفر از احباب احدی شرفیاب نشد ولیکن روز سه شنبه که یوم

(۲)

سوم و یوم الوصال این شکسته بال بود هنگام ظهر تنها بنده را احضار فرمودند

و قریب بنیم ساعت گاهی جالماً و گاهی ماشیاً در اظهار عنایات کافیه و تبیان بیانات

وافیه - ایکاش میدانستم که شرفیابی آخر است تا ذیل مقدس را اخذ نموده رجا می

نمودم که بقدا قبول فرماید و از این دار الغرور وارد بحر سرور نماید - آه آه

قضی و امضی .

(۱) ۸ می ۱۸۹۲

(۲) چون جناب نبیل روز سه شنبه هر هفته آن شرفیابی داشتند

و در عصر آن روز هم که جناب حاجی نیاز از مصر وارد درگاه محبوب بی انباز
گردیده بود انجنابرا با جمعی از احباب بار حضور دادند و باب لقا بوجه جمعی
گشادند — و تا نزدیک غروب دسته دسته احباب شرفیاب میشدند — و دیگر بعد
از آن روز احدی از احباب مشرف نشد و باب لقا مسدود و چرخ کبود از آه و حنین
مهجوران پر دود — و اغصان سدره^۴ رحمن همگی در کل اوان در حول مبارک حاضر
— و حضرت غضن الله ضیاء الله الابهی روحی له الفداء ذکر نمودند که جمال مبارک
در آن ایام بیاناتی می فرمودند که ماها طاقت استماع انها را نداشتیم و عرف فراق از
بیانات نیر آفاق ساطع بود و فرمودند که کتابی مختوم بخط خود بغضن اعظم سپرده ام
و آنچه لازم است در آن کتاب ثبت نموده ام — باری بهمین منوال ایام ولیالی
منقضی شد تا دوشنبه یوم نهم که یوم الاحزان دوستان و اغصان و خاصان بود در رسید
— در آن روز حضرت غضن اعظم از محضر مبارک بمحل مسافرین نزول نمودند و تکبیر
مبارک را بهمگی رسانیدند و ذکر نمودند که جمال مبارک فرمودند که باید کل صابراً
ساکناً ثابتاً راسخاً بر ارتفاع امر الله قیام نمائید و ابداً مضطرب نشوید چه که من همیشه
در هر جا که باشم با شما هستم و در ذکر شما و فکر شما هستم — از آن بیانات

آتشبار قلوب حصار در احتراق وانفطار چه که عرف و داع مالک الابداع از آنها استشمام

میشد — وچنان جمیع دوستان منقلب و پریشان شدند که همگی قریب بهلاکت بودند

— لذا از منبع الطاف محبوب یکتا و دوست بیهمتا یوم دیگر که سه شبه دهم بود

یوم السرور شد — و نیز بهجت و حبور بظهور آمد . حضرت غضن الله الاعظم هنگام

طلوع فجر با بهجت و ابشار اغصان و انوار را بیدار نمودند و بشارت سلامت و صحت

مبارک مستبشر فرمودند و بعد از آن چون گل شکفته و خندان بمنزل مسافران نازل

شدند و چون نسیم مشکبار جعد نگار و روح القدس رحمت پروردگار یکان یکان

احباب را از خواب بیدار نمودند — فرمودند که برخیزید و با سرور تمام بحمد و شکر

مولی الانام قیام نمائید و بنوشیدن چائی سرور با بهجت و حبور مشغول شوید که

حمداً لنفسه العلی الابهی که صحت تمام در احوال مبارک هویدا — و آثار عنایت

عظمی از جبین مبارک پیدا گردید . فی الحقیقه آن روز جهان افروز سرور و ابتهاج

طائفین عرش طلعت بهاج و دوستانش بنوعی بود که بجمیع اهل عکا بلکه بتمام اهالی

بیرشام سرایت نمود — و عموم انام از خواص و عوام بمانند یوم عید بتبریک و تمجید

و تفریح و تعیید مشغول گردیدند چه که از یوم حدوث تب بقدر هزار نفر از فلاحین

وفقراء را با قوه جبریه مجتمع نموده و لباس عسکری پوشانیده و معشق نظام واداشته

بودند که بعد از چند یوم همه را با فلک نار باقصری دیار ارسال نمایند -

و در نزدیک قصر مبارک خیام آن اسیران برپا وحنین آنها واهل واولادشان

شب وروز بعرض مالک الوجود متصاعد بود و در صبح همان یوم السرور ناگهانی تلگراف

سلطانی در نجات و آزادی آنها رسید و باعث بهجت و شادی آن هزار نفر با منتسبین

انها گردید - و همگی بخلعت سرور وحبور بیمن مالک ظهور فائز شدند - و حضرت

غصن اعظم چند گوسفند قربانی نمودند و یفقرا و اسرا واهل زندان و لیمان قسمت

فرمودند بنوعیکه جمیع السنه وقلوب بذكر بقا و شکر نعمای محبوب ابهی در داخل

و خارج عکاً ناطق وگویا بود - باری یومی/مشهود که احدی در خاطر نداشت

که چنان سرور عمومی در بر شام بکافه انام دست داده باشد - و همان یوم

حضرت غصن اعظم بعکاً تشریف بردند و تکبیر از لسان جمال مبارک در جمیع منازل احباب

برجال و نساء ابلاغ فرمودند و در یوم یکشنبه پانزدهم وقت عصر جمیع احباب را که

بمضمین مبارک

در قصر حضور داشتند و جمع کثیری از مهاجرین و مسافرین بودند / احضار فرمودند

در حالتی که در بستر بیکی از اغصان تکیه فرموده بودند جمیع احباب باکیاً طائفاً محترفاً

متبلیلاً شرفیاب شدند — لسان عظمت در کمال مرحمت و مکرمت و ملاحظت با همگی ناطق
که از جمیع شماها راضیم بسیار خدمت کردید و زحمت کشیدید هر صبح آمدید و هر
شام آمدید همگی موید و موفق باشید بر اتحاد و ارتفاع امر مالک ایجاد —
و آن مشرف شدن شرفیابی آخر احباب بود و طیور قلوب بندای قد غلق باب اللقاء بأهل
ارض و سماء با حنین و بکا مادی و مخاطب و قیام قیامت کبری را مراقب تا شب شنبه رسید
که شب بیست و یکم از حدوث تب جمال مبارک بود مقارن با شب دوم ذی القعدة
الحرام سنة ۱۳۰۹ هجری هلالی و شب دهم ^ط خرداد فارس جلالی و شانزدهم
ایار رومی و لیلۃ القدره از شهر العظمة بیانی که یوم هفتادم بود از روز نوروز و سنه
پنجاهم قمری و جهل و نهم شمسی از بعثت میسر طلعت محبوب ابهی علی آعلی (۱)
در حالتیکه از تب اثری نبود اراده محتومه سلطان بقا بر خروج از سجن عکّا و عروج
بممالکه الاخری التي ما وقعت علیها عیون اهل الاسماء که ذکرش در لوح رؤیا
از قلم اعلی در غره محرم تسعین که سال سادس از ورود مدینه عکّا بود که نوزده سال

(۱) لیلہ ۲۹ می ۱۸۹۲ — هشت ساعت بعد از غروب

قبل از این سال پر ملال بوده نازل شده بود تعلق گرفت — وانقلاب عالم تراب
جميع عوالم رب الارباب را باضطراب آورد ودر ساعت هشتم از آن ليلة الظلماء
التي فيها بكت السماء على الثرى ظهر ما نزل من لسان الله المقدم سرفى كتابه
الاقدم .

ديگر لسان حال وقال از بيان حال عاجز — الملك والملکوت لله ولا حول ولا قوة الا بالله .

در شورش آن محشر اکبر که جميع اهالی عکا وقرای حول آن در صحرای
حول قصر مبارک گریان و بر سر زبان و وامصیبتا گویان این دو بیت مثنوی مولوی مناسب
حال و مطابق احوال است

چرخ بر خوانده قیامت نامه را تا مجرّه بر دریده جامه را
آسمان میگفت اندم با زمین گر قیامت را ندیدستی ببین

وتا یک هفته از آن محشر اعظم شب و روز جمع غفیری غنی و فقیر و یتیم

و اسیر از خوان نعمت منعم العالمین متنعم .

یا سلطان الایجاد و ملیک المبدأ* و المعاد که ظهور و غیابت هردو سبب

آسایش قلوب عباد و عمار بلاد بوده و هست . از حین استوایت بعرش اعلی و هیکل

اعزّ ارفع علیّ ابهی که فجر یوم ثانی از محرم الحرام سنه هزار و دویست و سی و سه

(۱)

هجری - ۱۲۳۳ - بود تا حین ارتقایّت بممالک بقا و عوالم اُخرایت که ساعت هشتم

از لیلۃ السبت دوم ذی القعدة الحرام سال هزار و سیصد و نه است - ۱۳۰۹ -

که هفتاد و هفت سال هجری الاّ دو ماه هلالی بوده و بعدد عزّ - ۷۷ - معدود

(۲)

گردیده در کل حال و هر غدو و آصال و هر ماه و سال سبب عزّت عالم و امم

بودی و هیچ سائل و آملی را از باب جودت راجع ننمودی الا با بهجت عظمی و عطیة

(۱) ۱۲ نوامبر ۱۸۱۷

(۲) لیله ۲۹ می ۱۸۹۲

کبری . وهیچ مهموم و محرومی را از محضر انور و منظر اکبر خارج نفرمودی الا با سرور
اعظم و رجای اتم . حاشا که این عبید را از یوس شدید ترهائی و سرور ما لاله
مزید ترسانی . انت انت لاله الا انت .

و از یم ثانی صعود حی قیوم الی مقامه الاقدس الامنع المحتوم المکتوم هریم
از فضلی اسلام و نصاری و شعرای آنها تلکرافات تعزیت بساحت انور حضرت غضن الله
الاعظم وارد و قصائد غراء در مرانی و عزا در محضر اطهرشان حاضر .

سبحان ربنا العلی الابهی — اگر در او ان ظهور مظا هر الهی و مشارق
شمس رحمانی اهل اعراض و اغماض مجال یافتند که بیعضی مقال سبب اضلال شوند
چنانچه در حق سید انبیاء و سرور اصفیاء روح ما سواه فداء گفتند آنچه گفتند و اقوالشان
را رب العزة در قرآن بیان نموده — و اذا راؤك الذین کفروا ان یتخذونک الا
هزواً ا هذا الذی بعث الله رسولا .

و در مقام دیگر - ولما سمعوا الذکر قالوا انه لمجنون - .

وحسان ابن ثابت که بعد از ارتفاع رایت اسلام مداح اعظم خیر الانام بود

در سنین اولیه چه مقدار قصائد در ذم آن منبع نور و مطلع ظهور انشاء و انشاد نموده که

لسان از ذکرش خجل - و همچنین کعب بن زهیر که چنان بدمت آن حضرت

قیام نموده بود که آن حضرت دم او را هدر فرمود - و بعد از عزت و اعلاء کلمه اسلام

بیوسی بمدائح آن حضرت قیام نمود که عفو فرمودند و جوائز عالیہ بخشودند -

ولله الحمد والمآة که در این ظهور اعظم قدرت و عظمت امر الله چنان ظاهر و باهر است

که در سجن اعظم جمیع ام روی زمین ابدأً مجال نیافتند که کلمه از لسان که مخالف

عزت و شأن باشد جاری سازند - بلکه همیشه در احویان تهنئت و تعزیت با آنکه

معترف بمقامات الوهیت و ربوبیت نیستند قصائد عالیہ انشاء و انشاد در مدح سلطان

ایجاد نموده و می نمایند و از هر سمت تلگرافات بلسان ترکی و تازی از سفراء و علماء

و امراء رسیده و میرسد .

مناسب دیدم که صورت يك تلگراف با چند قصیده در این اوراق مذکور دارم

لیفرح الابرار باعلاء امر الله العزيز المختار واعزاز كلمة الله البهی النوار .

صورت تلگراف تعزیت نامہ شخص فاضلی از اهل سنۃ مسمیٰ بہ محیی الدین افندی

ان نبأ أفول شمس الكمال وكوكب الجمال اورث القلوب ضجيجا واجيجا واضطرابا
نسال الله سلوة واصطبارا

محیی الدین

صورت جواب این تلگراف از لسان احلی بیان حضرت غصن الله الاعظم

المصيبة دهما والرزية صماء فالصبر منصرم والقلب مضطرم والدمع منسجم
وهيهات السلوة والعزاء الا لمن استجار جوار رحمة الكبرى وشتان بين ذلك

الجوار وهذا الجوار

عباس

صورت قصیده اولی کہ شیخ فاضل وشاعر وادیب کامل شیخ عبد الملک شعبی

در تعزیت انشا نموده

(۱) ائن؎ ولن القی حلیفا سوی السهد

(۲) ومد مع عینسی سح؎ فی صفحۃ الخسد؎

علی نکیبۃ حلت فحلت عری النهی

ومال بها الصبر الجمیل الی الفقد

فحتی متی یا دهر انت محاریبی

(۳) با سهم رزء؎ لا تقابل بالرد؎

اصبت فواد ی کم و کم قد اضعتہ

(۴) وذل رقادی؎ وانزوی للجوی؎ رشدی؎

(۵) وکت قوی العزم ان جئت شاعرا

(۶) لسیف عناد لن یمیل الی الغمد

(۱) ائن؎ - ناله میکم

(۲) السهد - شب بیداری

(۳) سح؎ - جاری شد

(۴) رزء؎ - مصیبت

(۵) رقاد؎ - خواب

(۶) جوی؎ - شورش قلب

(۷) شاهر؎ - شمشیر کشیده

فما زلت تسطو بالجنود وتعتمدى

(۱) وان لم يقدك القط ملت الى القد (۲)

(۳)

كتائبك والايام ان جرت حاربت

(۴) وساعدها خطب ان ابتزلتم يجد

لها حادثات كم تمر على الفتى

وان يرح منها النصر مالت الى الضد

ترى الحرفى اكدارها ظل يفتدى

(۵) ويصفو بها عيش اللئيم مع الوغد

وذى حالة الدنيا لمن يك فاضلا

اذا فك من قيد تكبل فى قيد

(۶) وسعد الفتى فى عفة وتأهب

لدار نعيم فهى من اعظم الرشد

(۱) القط - قطع کردن از عرض

(۲) القد - قطع کردن از طول

(۳) كتائبك - فوج فوج لشكر

(۴) ابتزلتوب - اى سلبه

(۵) الوغد - دنائت

(۶) تأهب - مهياً شدن

الم تر ان الله نادى بهائه

بلى بابه المقصود للفوز بالقصد

وسار الى جنات عدن ملبيا

لدعوة مولاه فحيته بالوعد

تتعلم بالفردوس رب مكارم

(۱) وغادر ارواحا تنوح على البعد

فاعطى امانيا وجودا محققا

(۲) وندت امانينا وعدنا بلا جد (۳)

وسر بولدان وحرور تزييت

ونحن من الاحزان نرفل في برد

وهناه رضوان بزخرف جنّة

واحشائنا تصلى بجمراللظى المردي

(۱) غادر - واكذاشت

(۲) ندت - از دست رفت

(۳) جد - نصيب

وناداه جبريل يهتى بعزته

ونادى بهاء الله ان ابنى من بعدى

ولذّ بعيش قد صفا من مكدر

(١) واقواتنا صاب تحصل بالكدر

(٢) واطربه رشف الرحيق مسلسلا

ونادنا ساقى الكآبة بالكيد

لقد كان ربّ الفضل والعلم والتقى

(٣) وبحر الندى والجود والحلم والمجد

ومصباح جود فى الدجى يهتدى به

بلى غاية الراجى واكرم من يسدى

وافعاله بالعزم للحزم قارنت

تسامت فدلّت من يضلّ من الوفد

(١) صاب - شيره درخت تلخ

(٢) رشف - مكيدن

(٣) الندى - بخشش

امام همام فاضل متفضل

تلقى نلقى قد تمسك بالزهد

ويحر روى الصادى بعذب زلا له

(١) وانعش ارواح الورى من صفا الورد

وروضا له اغصان جود تباست

اذا حله الجانى حماه من التمد

(٢)

لا ان تكن العليا ادلهمت لفقده

فقد خلف العباس فى افق السعد

(٣) (٤)

ترقى الى هام السماك بفضله

يفوح بهذا العصر كالمسك والند

معادن اسرار وموضع حكمة

(٥)

ومظهر الطاف لاندية الحمد

-
- | | | | |
|-----|--------|---|----------------------|
| (١) | الورد | - | محل آشاميدن آب |
| (٢) | ادلهمت | - | تاريك شد |
| (٣) | هام | - | بالا علو |
| (٤) | السماك | - | يكي از منازل قمر است |
| (٥) | اندية | - | مجالس |

فلا تأسفن عباس فهو منعم

بحور و ولدان تحييه بالود

وهيّا استمع نظم النعيم مؤرخا

تزكا بهاء الله قد جد للخلد
٤٢٨ ٩ ٦٧ ١٠٤ ٧ ٦٩٤

(١٣٠٩)

ناظمها الشيخ عبد الملك الشعبي

صورت قصیده ثانیہ کہ فاضل ادیب و شاعر لیبیب امین فارس معلم مدرسہ
(۱)
پروستانت در کفریاسیف اشا مودہ

رثاء فرد الزمان

(۲)
ما للمحاجر دمعها لا يحجر
فكأنه ديم غدت تتحدّر
ما للقلوب تكاد تفسطر والنفوس -
س تكاد تزهبق والمرائر تفجر
ما للاسام تكا كأوا متجمهرين
كأنهم جمعوا لكيما يحشروا
ما بال عكّة قد عرتها رجفة
ما بالها تبكى دماء ينهر
ما للبسطة زال عنها بسطها
وغدت بحرقه مشكل تتحسّر
هل دكّت الغبراء أم هل ماتت الخضراء
(۳)
ام ماذا دهانا اخبروا

-
- (۱) کفریاسیف - از قرای عکّاست
(۲) محاجر - اطراف چشم
(۳) مادّة الخضراء - میل کردن آسمان بسوی زمین

(١)
ام ذاك صوت الصوامع نعى البهائم

ملاء البلاد فكل طرف يمطر

هذا بهائم الله قد ترك الثرى

من حيث ناداه العزيز الاكبر

فتفطرت اكباد سكان الثرى

ويحق بعد رحيله تنفطر

هوفى سرور والانام بحسرة

(٢)

اذ فاتهم منه ايام تذكر

قد كان كهفا للبرايا كل من

واناه كان ينال ما يستنظر

قد كان شمس هدى ويدر فضائل

ومفاخر وما اثر لا تنكر

ما فاتته شىء من الافعال ذا -

ت البر فهو لكل بر مصدر

مهما نظمت فلا احيط ببعض

بعض صنيعة انى تحاط الا بحر

(٣)

يفى الزمان وذكره لا ينطوى

تتعطر الارحاء لما ينشر

اوصافه جلت عن التشبيه ان

نشرت بناد فاح منها العنبر

ومقامه عن كل مدح قد علا

انى احار بائى مدح اذ كر

وعن الرثاء فما رثائى شخصه

الا على سبل العوائد فاعذروا

(١) نعى - خبر وفات

(٢) ايام - انعامات

(٣) ارجاء - اطراف

والمجد والجلود الذي لا يكسر
والحزم والعزم الذي لا يحقر
او ان يحيط بوصفه المستبحر
عدد الحساب فهل لهذا آخر
من دونه كسرى وايضا قيصر
تطفى لظى وسط الحشا تتسعّر
تتنفّس الصعداء وهى تضجر
ان يخلّفوه لكان قلبى يطر
اهل لكل مهمّة تستنظر
قد ماثلوه مناقبا فاستبشروا
لكن اولو ما بهم ما ينكر
بضروب تعزية تقال واخبر
حين الا سا فتصبروا وتصبروا

فهو الذي استقصى الكمال مع العلى
والعلم والمجمل بالهدى
هيهات ان تحص مناقبه الملا
حسانه لا تنتهى قد ماثلت
يا قوم فارق ارضنا ذورفعه
فلفقده جرت الدموع كأنهر
وتكاد اهل الارض ان تقضى أسا
لولا الرجاء بشبالة اهل العلى
لا تقنطوا يا قوم ان شبوله
ما مات من خلق وراه نظيرهم
الله اكبر لا يقال بوصفهم
ابنيه صبرا انتم ادري الورى
وبصركم اهل المصائب يقتدى

(١)
ولذا في الفردوس اضحى يخطر

فيها يخلد وهو مسك ان فر

واسألهم ان يقبلوه ويعتذروا

ابق بهاء الله صيتا يشكر

١١٣ ٧٤ ٥٠١ ٥٣٠

ترك البهاء الارض واختار السما

ترك البهاء الارض لكن ذكره

يا صاح قم اشد بنيه رثائه

وانا استزادوا نظم تاريخ فزد

٩١

(١٤ حزيران عربى ١٨٩٢)

ناظمها امين فارس

معلم مدرسة پروتستانت في كهر ياسيف

(١) الخطر - المشى بسكينة ووقار

صورت قصیده ثالثه که یکی از صلاحای عکّا که بدیانت وزهد و قدس معروف است
 و هرگز احدی را لاجل الجاه مدح ننموده در این مصیبت عظمی لسان فطرتش
 باین ابیات ناطق شده که اهل علم بعضی از ابیات او را جز در حق حضرت خاتم
 الانبیاء روح ما سواه فداه جایز ندانند بلکه قائل آن را از منهج قوم دور شمردند

یا من تسامی بالمعارف والنهی	واستأسر العقلا بحکمة عقله
لا یخف علیک التی سمت الملا	فهما تقرّ الکائنات بفضله
ان الوری جزعت علی فقد البهائم	جزعا تزعزت القلوب لهوله
قطب تبرزخ فاستوی فوق السما	لا هوته کما یعاد لاصله
ولذا بکیت دما علی العلم الذی	ما عاد یا تینا الزمان بمثله
واتیت فی نظم الرثاء معزیّا	ومذکرا سی اقول لاهله
صبرا علی هذا المصاب وان یکن	شم الرواسی ^(۱) لا تقوم بحمله

(۱) شم الرواسی - قلّه کوهها

حتى واليق بالفقيد ونسله
ورمی قلوب بنی الکرام بنبله (۱)
بمصاب من خلق الوجود لا جلّه

فالصبر اجدر بالخطوب مكانه
ولرب يوم فيه قد عظم البلا
فليكترون من التآسى دائما

(الفقير اليه سبحانه)

(۲)
الحاج محمد ابوالحلق

(۱) نبل - سهام
(۲) مراد از کلمه - ابوالحلق - چون آن پیر مرد روشن دل در دو گوش
خود دو حلقه سفید کوچکی داشت لذا بدان لقب معروف بود فصل
تابستان ظرف مرطباتی در دست داشت و میگشت و در زمستان يك نوع
- شله زرد - ماندی در مجمعه روی سه پایه چوبی در زاویه از بازار
ایستاده و قطعه قطعه میفروخت و بقناعت تمام گذران میکرد هیچ
نفسی گمان نمیدرد که در چنان کان فقری جواهر معرفت و کمالی مکنون
و در چنان کالبد زاری چنان کنز ثروت معنوی مخزون .

قصیده رابعه که یکی از ادبای بیروت اشا و ارسال نموده

یا صبور

ان الجسم الی المراكز ترجع
والدین یمنع والنهی تنهی الفتی
من ذا ینازعه فی ملکة
سبحاه من خالق ومهیمن
نفذت مشیته بسابق علمه
عشر ما تشا فی الارض انک میت
واصنع بها ما شئتہ تره غدا
وسل الثری کم من نواص عفرت
ویدور فضل قد هوت لرغامه
والروح مثل ذخیره تستودع
عن ان یری من مس خطب یجزع
ومن الذی لقضائه لا ینخضع
منه الیه الالتجا والمفزع
وعنت لقدرته الخلائق اجمع
واحیب بها من شئت فهو مودع
ان لا رهین ینفک مما یصنع
فیه وکان المسک منها یسطع
کانت منازلها الصیاص المنع

(۱) نواص عفرت - پیشانی که بخاک مالیده شده
(۲) الصیاص - قلعه های بالای کوه

<p>يام فيهم بالرزايا اسبع قدما فكل تحته متبرقع فتدكدكت اطم واقوت اربع هذا ابو العباس منه ارفع الا لمن منه اليه المرجع ولكل مرء منه شأن مقنع بل عمّ ما شمل المحيط الاوسع جدّ والا اي سنّ تفرع فقدت بهاها فهي ثكلى تدمع نورا به تجلى العقول وتسطع لظفا وابعدده المقام الارفع (٣) والشمس تقرب للعيان وتشسع</p>	<p>(١) ان الانام فرائس والسبعة الا جر الزمان على الاُلى ذيل البلا (٢) واناخ كللكه على ما شيّدوا فاذا بنو العباس مات رشيدهم عظم المصاب به فما من مفزع يوم كيوم الدين لا وزر به ما خصّ قطرا ولا افق به الامر ويحك فادرع جدّا له حيث الحقا يبق في العوالم اعين تبكى لمصباح طوت مشكاته ادناه حسن الخلق من ربّ الورى فكأنه شمس الحقايق فى الملا</p>
--	---

(١) فرائس - نيم خورده شير
 (٢) كللكه - ما ليدن شتر سينه خودرا
 (٣) تشسع - دور

يا قبر انت الآن روضة جنة
يا قبر قد اودعت منه طيبا
هذا الذي بك نشره متضوع
يا راحلا ابقى لنا من بعده
طابت نفوسهم لوضعك في الثرى
اذ ان علمك وهو بحر زاخر
من كان رزوك في صحيفة وزنه
جادت عليك سحائب من رحمة
وتعطرت بنسائم التسليم من
ولقيت انسا بالذي قدمته
مما يسلىنا لفقرك علمنا
ووجود اجمال لهم فضل سما

من زار تريك في نعيم يرتع
حيًا وميتًا فأد رمن تستودع
(١) ركن العلاء من فقهه متضع
ذكرا با رجاء السما يتضوع
علما بأئك ليس شيئا يوضع
ليست تحيط به الثلاث الاذرع
رجحت وليس يهمله ما يصنع
تروى ثراك بديمة لا تطلع
(٢) مولاك افنية حوتك واربع
من صالح ينميه فضل اوسع
ان الوفاة سبيل دار تجمع
وبصيرة بزمانهم وتضلع

(١) متضع - متحرك
(٢) اربع - منازل

حكيمة ونفوذ رأى يقطع

وهم الفضائل والفواضل اجمع

تلك الطريقة لا عراها منزع

الكامل المتفضل المتورع

لمعروف يقبله كما يتنوع

وبصيرة مترفع متخضع

هو في نفوسنا وى النباهة اوقع

حلل العلوم بوشيهن توسع

يستعبد الدنيا اليه فتخضع

ما غاضد فق فيوضه المتدفع

ان ليس من يسلى ولا يتوجع

وجميع احرفها عيون تدمع

وفصاحة علمية وفراسة

فهم الكرام والكرامة والعلما

ولقد تركت لهم عماد اقام في

عباسهم في يوم فقد ك وجهه

متمكن العرفان عند تلون ال

متقيّد باللفظ مطلق همّة

يتوشح الآراء منتخبا لما

وموشح اعطافه بمعارف

تستعبد الدنيا القلوب وانته

كيف العزاء له ومورد فضله

ان الخطوب تهول عند عمومها

لكننى قد جئت في مرثيتي

(مصباح رمضان)

قصيده خامسه كه اديب لبيب رشيد افندي صفدى

از اعضاى بلديّة عكّا انشا نموده

مصائب ليس يعقبه شفاء
وداء ما لصحته دواء
وخطب قد ملأ الاحشاء كدورا
فمزقتها وقد عظم البلاء
وكرب زلزل الدنيا بهول
له حزنت على الارض السماء
وداهية دعت قوما برزء
على آثاره وجب البكاء
وحادثة نعت قطب المعالى
فضاق لوقعها فيما الفضاء
بهاء الله من قد حاز سراً
تلا فى الوجود له سناء
امام قد حوى علما وفضلا
ورشدا منه قد ظهر البهاء
بادراك الحقيقة فى المبانى
فبان له على الفضل العلاء
بتحقيق اليقين على صلاح
وزهد لا يشوبهما رياء
ومذ نال الكمال وكل شىء
فطالبه المنون بردد بين
وحكم الدين فى الشرع الوفاء
لذا ادعى الامامة فى مقام
يعز على السوى فيه الرضاء

الى الافق المنير كما يشاء
اقبل صفات صورته الضياء
اما ما قد يحق له الرثاء
على التقدير ان عز البكاء
هم الصلحا الكرام الاتقيا
فنورا لا يحيط به جلاء
وهذا الكون ليس له بقاء
بدا رلا يدانيها الفناء
بروضات رضوها الاولياء
لجنات البها سار البها

وحسبك انه قد سارعنا
ولكننا فجعنا في حمام
وقمنا نهرنا بالحزن نرثي
وببكيه دما طول الليا لى
نسلى النفس عنه فى بنييه
على ان الفقيد وان تولى
ولما ان راي كلات سيفنى
سعى نحو الجنان يروم خلدا
فقال بها من الرحمن عزرا
فارّخه بلا هوتى لسبب

— ١٣٠٩ هـ

(الفقير رشيد الصفدى)

قصیده سادسه که مجمع دینیته مدرسه خیریته کلیسای روم

ساکنین عکّا انشا نموده اند

صفات القلوب

مبعث النور صاعدا وتعلی	مادت الا رضرعدة اذ تولی
هول وقع قد صار فيه تجلی	ام دفر (۱) منهارة (۲) لا تحاکی
انه القطب آت بالماتدلی	لا بکاء لا انة وعویلا
ده اغرار کمل واجلا	کله النبل فی الامائل اولاً -
لا مصابا لا الخطب ام وکلا	سار هول لا یحکینته هول
لذات البهاء الکریم ثم یصلی	اتما الخطب یعتری الناس وا -
واصفا کامل الصفات تجلی	نحن خلق ولفظنا لفظ خلق
ذا نداء لكل فقرا فلا	ذا ضیاء ینیر کل عماما
ذا رضاء لكل خیر اهلا	ذا رجاء لكل با بملم

(۱) ام دفر - کنیه دنیا است

(۲) منهارة - شکسته

سار باق مستفضل في بنيه فيه في النور في الكمال يجلي
كيف يفسر وكله الفضل حقاً ذاته النور سامياً مستقلاً
بشروا الأرض والسما وما بينهما انما البها ما تولي
فان لسور يطلب النور ارج ذا البهاء القدير في الله حل

- ١٣٠٩ هـ

اخويّة القدّيس جاورجيوس الخيريّة الارثوذكسيّة في عكّا
قصيده سابعه كه معلّم مدرسه پروتستانت در عكّا اشأ نموده

ما بال هذى الارض تصعد للسّما
طيرا فهل قطب المكارم قد سما
ولم الكواكب قد تزايد ضوؤها
هلاّ اليها من سناه تقدّما
ما لى قد اراها ترتب في الفضا
انظر فقد صارت كجيش نظما
وتقاربت وترتبت ثمّ انحنت
زلاّ لديه فهل عليها سلّما
ذهب الذي ترجو البريّة دائما
من كفته جو دا كامطا رالسّما
حقّا اذا سكبت عليه مدا مع
من ارضا تروى ثراه وان دما
يا ارض نوحى واندى وتصبغى
حزنا على من كان فيك متيّما
يا ارض نوحى فالنواح لسواجب
جسم الحبيب الى التراب تسلّما
عجبا ترى هذا نهاية من حوى
اسمى المناقب جسمها ان يعدما
كلاّ وكلاّ لم يزل حى وبل
ان السبها الى البقاء تقدّما
يا ايها الاقوام نوحوا واندبوا
لفراق شخص بالطهارة علّما
شقتوا القلوب مع الجيوب فانّما
خلقت لكى تبقى له او تعد ما

آذا نكم افراده قد نظما
ان البكاء على الفقيد تحرما
اذ تتبعوه ومن برى اسلما
بدء الحياة كذا القضاء تحتما
فى وصف من عن كل وصف قد سما
بمديحه الافواه قد صارت فما
يبقى القريض منا قضا ما يلزما
من شمة من كل داء سلما
اهلا بمن للبراضحى منجما
هذا الذى للحق حقا قد حمى

(تاريخ مسيحي ١٨٩٢)

لا بد منها ليس من هذى حما
منى نركى تى الحياة ونختما

(الفقير امين زعرب)

جودوا بدر من عيون كان فى
ابكوا الفراق وليس تبكوا فقد ه
لكنكم ان تصبروا لن تندموا
لا تحزنوا لوفاته فوفاته
ماذا نقول واى شىء نطقن
برؤوف فاضل متورع
رجل اذا دخل القصور بوصفه
من ذكره يلقى الهواء طهارة
حين ارتقى الاملاك صاحت مرحبا
لماراه وهدوتوا التاريخ ها

فله البقاء ولنا اليه اوبة
فلنسعين باثره فى بره

قصيده ثامنہ از افاضل معروف

يا امام الهدى ونور البهاء
اي لفظ يفيك حق العزاء
ليت شعري من لى بلفظ نبى
فيه ارثى علامة الانبياء
سيد كان بعثه للبرايا
خير غوث من واسع الآلاء
بث روح الرشاد بالخلق طرا
هاديا للحقيقة الغراء
ومن استكمل الرسالة فيهم
صعدت روحه لاعلى السماء
ظهرت معجزاته تتلألاء
بيئات كالبرد رفى الظلماء
فاهتدى كل عاقل بسناها
واحاط الضلال بالجهلاء
غير وغدنى مقله عمياء
هكذا الشمس لا يفوت ضياها
نحوه سجدا بدون رياء
عرفت فضله الملوك وخرت
فهمت حزننا انجم الجوزاء
وبكى الفضل فقد اعظم ركن
من ذويه الكرام والفضلاء
وعيون السخاء سحت عليه
ادمعا مثل فيضه بالسخاء
من يرى بعده لرفد اليتامى
وغياث الفقير والضعفاء
واذا ما الشمس المنيرة غابت
من لنا بعد ها بنشر الضياء

وتخيرنا الموت فوق البقاء
بدل الحبر ادمعا كالدماء
غاب من كان كعبة الفصحاء
وارتدى بالسواد خير ردا
غير داعى الأسى وفرط البكاء
(٣)
بالمسير الجهام من غير ماء
ورسول قد جلّ عن نظراء
بعد ه فى اشباله النجباء
والسرا يا لهم وبذل العطاء
بعلوم وحكمة وذكاء

هان والله بعده كل خطب
(١)
يا عيون القريض سحسى عليه
غاب من كان للنبوة اهلا
(٢)
فاكتسى العلم بعده بحداد
ما تاخرت عن رثاه لعذر
سيّما قيل اسرع السّحب عدوا
لا تسلى حق الرثاء لملك
كدت اضى عليه لولا التآسى
فئة يصلح الندى والمعالى
انت منهم وفوقهم يا ملاذى

(١) قريض - شعر

(٢) الحداد - ثياب المأتم

(٣) الجهام - السحاب الذى لا ماء فيه

ان يعزّيك في مقام الرثاء
في حياة مصيرها للفناء
لا داء الفروض بعض الاء
سلم الدهر من خطوب البلاء

ولهذا فلا يليق بمثلي
انت ادري منّا واوسع علما
ما مثولي امام عرشك الا
فاذا ما سلمت للدهر زخرا

(أمين زيدان)

واین کلمات را هم که بطراز بلاغت و براعت مزین است جوانی از ادبا و نجای
مسیحیه که در عکاساکن است بحضور حضرت غصن اعظم در این ایام مصیبت عظمی
تقدیم نموده

الی غرّة جبین الدهر و انسان عین الفضل سیدی و مولای العالم العامل

فضیلتلو عبّاس افندی الافخم دام عزّه

تنازل یا مولای یا فخر الندی و امیر المعکرمات و تقبّل من مفتون آدابکم عبارات یبعد

نطقها عن رقیق معانیکم کبعد الارض عن نور السماء حاول ان یا تی علی ذکر

صفة من صفات مولاکم الجلیل و سیدکم النبیل و بدرکم الساطع و کوکبکم اللامع حاول

ان یصف خطبا ذهلت لده بصائر اولی الحکمة و حارت عقول اصحاب العلم و الفهم

خطب الم بکل قطر نعیه کادت له شمّ الجبال تنزل

حاول ان يصف مصيبة كسفت لها شمس الضحى واقل بدر المكرمات وكبا زياد المجد
وانقصت عرى العلياء وشوّه وجه الحزم والعزم وغاضت ينابيع المعارف وتنكرت سبلها
واقفرت ربوع المسرة ودرست معاهدها حاول ان يصف خطب فقيد تقوّض لمنعاه
الاضالع وارتجت لوقعه القلوب واستككت المسا مع فشهدنا الكرامة تندب حظّها والسيادة
تبكى حامى زمارها والعلى يوتبن ابن بجده والجود يرنى راعى حرمة

حتى خلنا من الاسى كل طفل نائحا قبل ان يتم الرضاعا

وقام مفتونوا بهائه يبكونه عدد اعامه وعدله وهبت قلوب ابنائهم تنتحب عليه بمقدار
ما زرع فيها من حبه وفضله كيف لا وهو الراحل الذى تولت المكرمات برحيله والواعظ
المرشد الذى هداهم بوسع علمه وجزيل فضله فآى آثاره لا يندبون بعده وهم لا
يطلبون محمدا وعدلا الا وجد وهما عنده وآثار علمه التى خزنها فى صدورهم ام
واسع فضله الذى شمل به كبيرهم وصغيرهم ام اثيل مجده وجزيل حكمته ام عظيم نبله
وشريف كرامته ولسنا بعد رياسته عنا وعلو مقامه ورفعة شأنه لنستطيع الاتيان بجزء
من الواجب فى تعداد صفاته وحسناته ولو جمعنا فى رثائه جميع ما قيل فى الدنيا

من رثاء الملوك والامراء وافاضل الناس فلا محاسن فضله تدرك ولا ما شرعده
تعد ولا فيوض مراحمه توصف ولا غزارة مكارمه تحصر ولا كرم اعراقه ككرم اعراق الناس
فان كل هذه الصفات التي كان فيها آية الله في خلقه لم تكن لتنفى بوصف بعثته
الشريفة فهو الامام المنفرد بصفاته والحبر المتهاهي بحسناته ومبراته بل هو فوق
ما يصف الواصفون وينعت الباعثون الراحل الذي لم يترك للناس زادا غير اكباد ملتهمبة
ودمع مصبوب فكيف يسوغ وصف من جللت صفاته عن التغيير بل كيف يليق ان يخزن
الدمع بعد فقد هذا السيد الخطير ولقد

جمد الماء رعية وارتياعا	وجرى الصخرانة والتياعا
وضياء الهنا استحبال ظلا ما	والى المحومطلقا قد تداعى
مذ هوى من اعالى الفضل طود	راسخ جاوز السّمك ارتفاعا

وانّا لنجلّ هذا البدر عن ان يغور فى القبور وهذا النجم عن ان يبسيت تحت
الثرى انما هو نجم بهاء لم يكن الا لينتقل فى بروج سعده ويقترن بمنازل عزه
ومجده .

حاشأ علاه من الممات وانما هس نقله فيها المنى والسؤال

ولقد ناداه من احبته فاجاب بعد ان ترك آثارا تذكر متمما بعثته الشريفة وبعد

ان اوجد في هذا الوجود معادن لطف وجود كفى بوجودهم عزاً وشرفاً

فسيادتكم مولاى واتباعكم الكرام اصحاب المآثر الحميدة تجدون بنور حكمتكم

وعلمكم ما سنه نجم بها نكم المنتقل في بروج مجده فهو وان احزنكم واحزن الجميع

بنقلته فقد سر ملائك دار النعيم حيث مقره السعيد فتقبل ايها السيد السند

من عاجز عن ادراك سر معجزاتك ومقصر عن اداء حق الواجب نحو كرامة عنصرك انت

يا من زرعت في قلوبنا بزور المحبة واستملتنا بكليتنا الى عشق صفاتك مراسيم

التعزية التى نجعل والله كيف يليق الاتيان بها فباهر علمك وواسع حلمك يدركان

سرقصورنا وتقصيرنا ادام الله بقائكم وحضرات اخوتكم الكرام بالعز والاسعاد

الفقير جاد عسيد

سنة ١٣٠٩ هـ — ١٨٩٢ م

حال که یوم بیست و هفتم - ۲۷ - از غیاب شمس جمال و غیاض بحر وصال

است او راق نظم و نثر از ادب و فضلی اسلامی و مسیحیّه خارج از احصا بحضور

حضرت غصن الله الاعظم تقدیم شده و میشود ولی این او راق منظومه و منشوره چون

از نفوس معروفه بتعصب در دین و عدم انقیاد و تواضع و تعلق و توقع باغیا

و متمولین بوده منتخب و درج شد تا صاحبان بصیرت در اقتدار این ظهور اعظم تفکر

نمایند که آیا در سجن اعظم که سخت ترین سجنهای عالم بود چه روش و سلوک

از جمال قدم جلّ شأنه دیده شده که آن شدت کبری باین رخای عظمی تبدیل

گشت و آن ذلت بی منتهی باین عزت بلا انتها مبدّل گردید در کدام تاریخ از

تاریخ عالم دیده شده که از نفسی که مبعوض ملل و مغضوب دول بوده در چنین محلی

چنین قدرتی از او ظاهر شده که در ایام ظهور آفتاب جمالش دوست و دشمن از

مائدۀ فضل و عطایش متنعم و همیشه بابش ملجاء آوارگان عالم و جمیع همش مصروف

آسایش جمیع امم و در حین غیاب نیز جمالش هم نفوس که با حدی از ابناء عالم خاضع

نبوده اند بدون احتیاج و طمع باین گونه کلمات بصرف خلوص و محبت مدحش نمایند

و بشای خود و طائفانش زبان گشایند لا و نفس الله المهیمنه علی الآفاق که چنین

امری از اول ظهور مظاهر سبحانی تا حین اشراق این نیر اعظم بر آفاق عالم

نه در تاریخی مذکور و نه در صحیفی مسطور .

ای دوست یکتا ترا بکلمات علیا که از قلم اعلایت نازل شده میخوانم که

شاید در این وقت سحر دعایم را بپذیری و اهل عالم را بنور انصاف و شناسائی

منور فرمائی ای ربّ عرف عبادك جمالك ولا تجعلهم محرومین عن خمر رحمتك

التي جرت من اصبع مشیتك فی ایامك انك انت المقتدر القدير انتهى

و چون این ذرّه بی مقدار را همیشه آرزو چنان بوده که چنین روزی

را نباشم و ببینم حال که قضاء محتوم بر بقاء این معدوم مقدّر شد دیگر سزاوار

ندیدم که بعد از چهل سال مدّاحی جمال مختار بنظم اشعار مبادرت نمایم

و لسان بتعزیت و تهنیت گشایم امید که عذرم در درگاه غنی متعال و اغصان سدره

جلال بشر ف قبول فائز گردد . و اکنون بسبب مطلع تاریخ باین دوبیت اکتفا

نمودم تا مطلع تاریخ محفوظ ماند و کسی در آن تصرف نتواند .

— ۱۱۲ —
شد نیهان شمس جمال آمد شب هجر و فریق

بدر غصن الله سرزد از افق با احتراق

سال تاریخ غیا ب شمس شد قد غاب رب
— ۱۳۰۹ هـ —

گشت تاریخ طلوع بدر غصن الله باق
— ۱۳۰۹ هـ —

واختم الكلام فی هذا المقام بما نطق به موسى الانام لیكون ختامه مسك البقاء

لمن فی البهبا

قوله عزّ برها نه وعظم سلطانه

ای رب لا تطوا البساط الذی انبسط باسمک ولا تطفی السراج الذی اوقد
بنارک ای رب لا تمنع ماء الحیوان عن الجریان الذی یسمع من خیره
بدائع الالحان فی ذکرك وثناءک ولا تمنع العباد عن نفحات هذا العرف
الذی فاح بحبک انتهى

ودریوم نهم از غیاب جمال قدم جلّ ذکره وثناء حضرت غصن اعظم جمیع
احباب را با آنکه در این سه یوم همگی از خوان کم متنعم بودند مخصوصاً همگی را
از رجال و نساء و کبار و صفا ربمائدۀ عنایت مخصوصه دعوت فرمودند و هنگام ضحی
هفت نفر را بمحضر انور احضار نمودند و فرمودند که در ایام حدوث تب جمال
قدم کتابی مختوم بمن سپردند و فرمودند چون قدر مکتوم محتوم شد باید آنچه
در این کتاب است اعلان نمائی و من هم نمیدانم که در این کتاب که بخط مبارک است
چه مرقوم فرموده اند بعد از تقریر این بیان کتاب مبارک را گشودند و جناب
اقا رضا علیہ من کل بہاء ابہاء و من کل ثناء اعلاء واحلاہ عنایت فرمودند و در آن
محضر تلاوت نمود و جوی خون از قلوب بعیون گشود و این آیه مبارکہ کتاب اقدس
در آن کتاب مسطور و مرقوم

— اذا غیض بحر الوصال وقضی کتاب المبدأ فی المال توجّهوا الی من اراده الله

الذی انشعب من هذا الاصل القدیم —

و مقصود از آن آیه غصن اعظم است که باید اغصان با کل من فی الیهاء
باو توجه نمایند و بعد از مقام غصن اعظم مقام غصن اکبر است و احترام
اغصان و حبشان هر کل لازم و چون لوح الله باتعام رسید بمقرّ مبارک
که از یوم صعود هر صبح و شام مشرف می شدند و جمیع احباب را بآن
مقرّ اعلی که مطاف اهل ملک و ملکوت است احضار فرمودند و کتاب الله
که بخط مبارک است باعلی النداء بما ینبغی له فی ذاک المنظر المنیر
در آن محضر تلاوت شد لسان از بیان قاصر که چه حالت از استماع
کتاب عهد الله بر احبّاء الله دست داد چون ذکر آن کتاب مبین
که آخر نغمه و رقاء العالمین و محبوب العاشقین بود بمیان آمد نفس
آن کتاب مستطاب هم مرقوم شد لیکن هدی و زکری للعالمین والحمد
لله محبوب العالمین .

کتاب عهدی

اگر افاق اعلیٰ از زخرف دنیا خالیست و لکن در خزائن توکل و تفویض از
برای وراثت میراث مرغوب لا عدل له گذاشتیم گنج نگذاشتیم و بر رنج نیفزودیم
ایم الله در ثروت خوف مستور و خطر مکون انظروا ثم انکروا ما انزلہ
الرحمن فی الفرقان — ویل لکل همزة لمزة الذی جمع ما لا وعدة — ثروت
عالم و فانی نه آنچه را فنا اخذ نماید و تغیسیر یزد لایق اعتنا نبوده نیست
مگر علی قدر معلوم مقصود این مظلوم از حمل شداید و بلایا و انزال آیات
واظهار بینات اخماد با رضغینه و بغضاء بوده که شاید آفاق افئده اهل عالم بنور
اتفاق منور گردد و با سایش حقیقی فائز و از افاق لوح الهی نیز این بیان
لائح و مشرق باید کل بان ناظر باشد ای اهل عالم شمارا وصیت
مینمایم با آنچه سبب ارتقا مقامات شماست بتقوی الله تمسک نماید
و بذیل معروف تشبث کنید براستی میگویم لسان از برای ذکر خیر است اورا
بگفتا رزشت میالائید عفا الله عما سلف از بعد باید کل بما ینبغی

تکلم نمایند از لعن و طعن و ما بهتکدّر به الانسان اجتناب نمایند مقام
انسان بزرگ است چندی قبل اینکلمه علیا از مخزن قلم ابهی ظاهر امروز
روزیست بزرگ و مبارک آنچه در انسان مستور بوده امروز ظاهر شده و میشود
مقام انسان بزرگ است اگر بحق و راستی تمسّک نماید و بر امر ثابت
و راسخ باشد انسان حقیقی بمثابه آسمان لدی الرحمن مشهود شمس و قمر
سمع و بصر و انجم او اخلاق منیره مضیئه مقامش اعلی المقام و آثارش مری امکان
هر مقبل الیوم عرف قمیصرا یافت و یقلب ظاهر بافق اعلی توجه نمود
او از اهل بهاء در صحیفه حمراء مذکور خذ قدح عنایتی باسمی ثم
اشرب منه بذکری العزیز البدیع ای اهل عالم مذهب الهی از برای
محبت و اتحاد است او را سبب عداوت و اختلاف منعاثید نزد صاحبان
بصر و اهل منظر اکبر آنچه سبب حفظ و عداوت راحت و آسایش عباد است
از قلم اعلی نازل شده و لکن جهال ارض چون مریّای نفس وهوسند
از حکمتهای بالغه حکیم حقیقی غافلند و بظنون و اوهام ناطق و عامل
یا اولیاء الله و امنائه ملوک مظاهر قدرت و مطالع عزّت و ثروت حقّند در باره
ایشان دعا کنید حکومت ارض با آن نفوس عنایت شد و قلوب را از برای خود مقرر

داشت نزع وجدال را نهی فرمود نهیا عظیما فی الكتاب هذا امر
الله فی هذا الظهور الاعظم وعصمه من حکم المحو ورتبه بطرا ز الاثبات انه
هو العلیم الحکیم مظاهر حکم ومطالع امر که بطرا ز عدل وانصاف مزینند بر
کل آعانت آن نفوس لازم طوبی لامراء والعلماء فی البهاء اولئك امنائ
بین عبادی ومشارق احکامی بین خلقی - علیهم بهائی ورحمتی وفضلی الذی
احاط الوجود .

در کتاب اقدس در این مقام نازل شده آنچه که از آفاق کلماتش انوار
بخشش الهی لامع و ساطع و مشرق است یا اغصانی در وجود قوت عظیمه
وقدرت کامله مکون و مستور باو و جهت اتحاد او ناظر باشید نه باختلافات
ظاهره از او .

وصیة الله آنکه باید اغصان وافنان ومنتسبین طرا بغصن اعظم ناظر باشند
انظروا ما انزلناه فی کتابی الاقدس - اذا غیض بحر الوصال وقضی کتاب المبداء
فی المال توجهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القدیم -

مقصود از این آیه مبارکه غضن اعظم بوده كذلك اظهرنا الامر فضلا من عندنا

وانّا الفضل الكريم قد قدّر الله مقام الغصن الاكبر بعد مقامه انه هو

الامر الحكيم قد اصطفينا الاكبر بعد الاعظم امرا من لدن عليم خبير حبت

اغصان بر کلّ لازم ولكن ما قدّر الله لهم حقّا في اموال الناس يا اغصان

وافسانى وذوى قرابتى نوصّیکم بتقوى الله وبمعروف وبما ينبغى وبما ترتفع به

مقاماتکم براستی میگویم تقوی سردار اعظم است از برای نصرت امر الهی

وجنودى که لایق این سردار است اخلاق و اعمال طیبه طاهره مرضیه بوده

وهست بگو ای عباد اسباب نظم را سبب پریشانی منمائید وعلت

اتّحاد را علت اختلاف مسازید امید آنکه اهل بهاء بکلمه مبارکه قل

کلّ من عند الله ناظر باشد واینکلمه علیا بمثابه آست از برای اطفاء نار ضغینه

وبغضاء که در قلوب و صدور مکون و مخزون است احزاب مختلفه از این

کلمه واحده بنور اتّحاد حقیقی فائز میشوند انه يقول الحق ويهدى

السبيل وهو المقتدر العزيز الجميل احترام و ملا حظّه اغصان بر کلّ

لازم لا عزا ز امر و ارتفاع کلمه واین حکم از قبل و بعد در کتب الهی مذکور

مسطور و طوبى لمن فاز بما امر به من لدن آمر قديم همچنين احترام

حرم وآل الله وافنان ومنتسبين نوصيكم بخدمة الامم واصلاح العالم

از ملكوت بيان مقصود عالميان نازل شد آنچه كه سبب حيات عالم و نجات

امم است نصيح قلم اعلى را بگوش حقيقى اصفا نمائيد انّها خير

لكم عمّا على الارض يشهد بذلك كتابى العزيز البديع .

راجع بصعود طلعت مقصود وجمال معبود حقیر هم آنچه را که خود
حاضر و ناظر بودم و حوادثِ جسیمهٔ عظیمه که بعد از عروج سلطان قیوم بعوالم غیب
مکون مکتوم رخ داد و واقع شد تا قدری که در یاد و خاطر است در اینموقع ثبت
و درج میشود .

در ایام تکسّر مزاج عنصری هیکل اعظم جمال قدم جلّ ثنائی تمام آن
ایام و اوقات احبّاء صغیراً کبیراً روزها و شبها تا قریب صبح در راه ما بین عکّا
و قصر مبارک رفت و آمد می نمودند و بهر نفسی که از طرف قصر مراجعت میکرد و باو
بر می خوردند با سوز و احتراق شدیدی در حالتیکه سرشک هم و غم از دیده ها
جاری احوال بررسی می نمودند تا آنکه ساعت محتوم فرا رسید و مصیبت کبری
ورزیهٔ عظمی نازل گشت و رقاء بقا از ایکه سنا بافق اعلیٰ پروا نمود و قصد
مقصد اقصی و ذروهٔ علیا فرمود شرارهٔ غم عالم را احاطه نمود و نار احزان قلوب
دوستان را در جهان محترق ساخت خبر این فاجعهٔ الیمه و واقعهٔ هائله بسرعت
برق در شهر عکّا و قرای اطراف و بلاد مجاوره حتی در ممالک خارجه انتشار یافت .

احباً رجالاً نساءً صغاراً كباراً هراسان ناله‌کنان ویرسرزنان دوان وازعیون عیون
دم جاری وروان خلق از جمیع ادیان و طبقات فوج فوج عازم بطرف قصر محبوب
عالمان و مقصود من فی الامکان تا مسافت بعیده جمهور خلایق در صحرای
حول مطاف ملاء اعلی موج زنان و آثار هموم و غموم واحزان از هر طرف و از هر
جهت واضح و عیان و نمایان .

در آن لحظه که صبح یوم صعود مظلوم عالم و در واقع شب تیره و تار
و مظلّم ملل و امم بود در حالتیکه یاران نزدیک پله های قصر مبارک گریه‌کنان و نالان
مجمع و منتظر و ضجیح و صریخ دوستان بعنان آسمان متواصل و از شدت بکا بی تاب
و توان شده ناگاه غضن اعظم ابهی و فرع منشعب از اصل قویم سدره بقاء که تمام
لیالی و ایام بدون انفکاک بیرستاری ذات امنع ارفع اسنی مشغول با وقار و تمکین
و قاری خارج از گفتار و بیان مانند مه تابان از پله های قصر پائین تشریف آوردند
چون نظر احباً بر آن هیکل زیبا افتاد چنان انفجاری از بکا حاصل گویا زلزله
بر ارکان عالم افتاد از هر طرف حول مبارک را احاطه نموده بر اقدام اطهر افتادند .

طلعت میثاق چون آن ضجیح و عویل و انین لایطاق را از یاران دلسوخته
ملاحظه فرمودند از حرکت توقف نمودند و بعد از لحظاتی در نهایت تأثر شروع
به بیاناتی خطاب بعموم فرمودند مبنی بر صبر و اصطبا و سکون و قرار ولی
آن نعمات دلریا و بیانات جان افزا با ناله و فغان حضار مزوج پس از مکث قلیلی
مجدد از یله های قصر مبارک بالا تشریف بردند .

(۱)

در همان صبح صعود دوم ذی القعدة ۱۳۰۹ هجری حضرت
غصن الله الاعظم امر فرمودند که فوراً بناها و سنگ تراشها مشغول تدارک و تعمیر محل
استقرار عرش امع ارفع ابهی گردند . غره ئی که ودیعة الله العلیا حال در آن
مستقر تخلیه نموده شروع بحفر و بنا نمودند و همان روز نزدیک بغروب اتمام یافت
موقعی که حال روضه مطهره مبارکه منوره قبله من فی الوجود و کعبه اهل سجد
است قبلا منزل و مسکن حضرت افنان اکبر حاجی میرزا سید حسن اعلی الله مقامه
بود .

(۱) لیلہ ۲۹ نومبر ۱۸۹۲

نزدیک بغروب همان یوم الاحزان در موقع حمل عرش طلعت رحمن و وضع
ودیعه مقدسه صمدانیه در ضریح منور حضرت غصن الله الاعظم و سره الاکم جمع
احباباً بالا در حیات قصر مبارک احضا فرمودند تا آخرین نظره وداع را بر آن جمال
ذوالجلال و ملوک عزمتعال در حالتیکه هیکل اقدس جمال قدم در عرش مکرم مستقر
و چهره انور اعلی مکشوف بیندازند و منور و مشرف سازند ولی چون احباب حاضر شدند
و آن عرش سکینه و وقار طلعت مختار را مشاهده نمودند چنان فزع و جنع و صریخ بکاش
از قلوب و ارواح رجال و نساء مرتفع شد که زلزله بر ارکان قصر بیفتاد و زمام اختیار و صبر
و قرار از کف آن جمع پریشان حال خارج شد بشانیکه بعضی مشرف بر هلاکت و قسمی
حاضر و آماده فدا گشتند لذا حضرت مولی الوری غطاء عرش مکرم را گذاردند و امر
بحمل فوق رؤس فرمودند .

هر چند مسافت از قصر مبارک تا محل وضع عرش اکرم ابهی بسیار قلیل ولی
بقدری ازدحام از یار و اغیار شدید و بقسمی صریخ و عویل و انین مرتفع که حرکت غیر ممکن
و اصلاً قدم رو بجلو برداشته نمیشد بلکه منتهی آمال و آرزو آن بود که تا جان در
بدن باقی آن جمال احدیه و طلعت مبارک صمدیه را بالای سرنگه دارند و بگیرند

غیب

وینالند و بزارند و بر سر وسینه زنند که چنان شمس جهان تاب جان بخشی در افق امکان

متواری شد و چنان جمال بهی^۳ الانواری خلف سحاب جلال پنهان گردید .

با آن حالت و آن محشر و قیامت که قلم از تحریر وصف آن عاجز و بیان از

تقریر شرح آن قاصر عرش مقدس از طرف غرب غرفه که از خارج مدخلی باز نموده بودند در

ضریح منور استقرار یافت حضرت مولی الوری بذاته الشریف داخل مرقد مقدس شده

و عرش مجلل بهی^۳ الانوار را در آرامگاه عزت و جلال سپردند و فوراً امر بسد آن مدخل

فرمودند و خیمه کوچکی محاذی آن مدخل نصب شده شیخ محمود نامی از اهالی

عکّا و از قدمای محبین که بشجاعت و دلیری موصوف بود هیکل مبارک مولی الوری امر

فرمودند که در آن خیمه بایستد و بحراست و حفاظت قائم باشد چند شب همان

ترتیب ادامه داشت تا وقتی که دیوار خارجه بسرعت بنا شد و اتمام یافت .

یومی از ایام حضرت مولی الوری فرمودند چون صعود واقع شد تلغرافیا بسلطان

عبد الحمید خبر دادم در محلی علی العجاله جثمان اطهر حضرت بهاء الله را قرار

داده ام ولی هر وقت وزمان که بخواهم واقتضا نماید بموقع و جای دیگر انتقال خواهم داد

فرمودند جواب از سلطان آمد که مختارید و مانعی نه .

اول حادثه مهمه بعد از صعود جمال قیوم تلاوت کتاب عهدی -

واعلان مرکز عهد و میثاق نیر آفاق بود

از قبل تفصیل آن حادثه که در تاریخچه نسبیل مذکور مرقوم شد البته بعد از تلاوت کتاب الله بلا فاصله هممه سرئی و جهری بیسن حضرات شروع شد و آثار ترمّ و تکبر یوما بعد یم ظاهر وهویدا گشت چنانچه در اوراق آئنده شرح اعمال و افعال آن بیوفایان که بکلی صرف تضييع امر الله وهدم بنیان شریعت الله بود بعون الله و تائیدیه مفصلاً ذکر خواهد شد .

مدتی بعد از اعلان - کتاب عهدی - یومی از ایام حضرت من اراده الله در ضمن بیانات دائر بر عبودیت و رقیّت و فنا و خدمت و حفظ و صیانت امر الله و ثبوت و استقامت بر شریعت الله میفرمودند - حتی میل نداشتم که زکری از - کتاب عهدی - بنمایم ولی ملاحظه کردم که حضرات خیلی در حرکت و هیجان و در تفحص و تجسس بودند لذا خواستم که آنها را راحت کنم و کوشش بیفائده ننمایند .

وعلت ابراز - کتاب الله - را این نوع بیان فرمودند میفرمودند

- در ایام نقاهت جمال مبارک دو چمدان بزرگ در غره مبارک بود و هنگامیکه حضرات

حاضر بودند جمال قدم بمن فرمودند این دو چمدان متعلق بشما و امانت

شماست و کل دیدند و بیان مبارک را شنیدند .

روزی که صعود واقع شد میرزا محمد علی اظهار داشت که چون امروز در

این غره رفت و آمد زیاد و آب ریخته میشود بهتر است که این دو چمدان را محض

حفظ بگره می دیگر انتقال دهیم میفرمودند موافقت کردم و چون در ایام

نقاهت مبارک و بعد از صعود شبها را در قصر می خوابیدم و اغلب لیاالی خواب دست

نمیداد یک شب بر ^{خواب} خورستم با وجودیکه وقت از نیمه شب گذشته بود ملاحظه

کردم یک حرکت غیر عادی در جریان و یک غره از غرفات قصر چنانچه از روزنه در نمایان

آن غره روشن است . آهسته نزدیک رفتم دیدم حضرات کلاً مجتمع و دو چمدان

مذکور را باز نموده بتفتیش و جستجو مشغولند میفرمودند مقصودشان معلوم بود

بخیال خود در فکر بدست آوردن وصیتنامه جمال مبارکند در کمال سکون و آرامی

بگره خود برگشتم این بود که کتاب عهدی - را در آن روز اعلان کردم تا حضرات رحمت

بیهوده نگشند و از این فکر و خیال منصرف شوند و آن دو چمدان و محتویات آنرا

بتمامه تصرف نمودند و از میان بردند . -

حادثه اول خود تلف کردن جناب ملا محمد زرنندی الملقب بالنبیل الاعظم

مجموعه حادثه آنکه بعد از انقضای نود و پنج روز - ۹۵ - از صعود جمال

کبریاء بجبروت عزت بقاء جناب نبیل عریضه بی بطرز اشعار حضور مبارک حضرت من

اراده الله غصن اعظم ابهی معروض میدارد و آن عریضه را بیکی از دوستان که همسایه

شان بودند میدهد که تقدیم حضور انور مولی الوری نماید از جمله این ابیات در

آن عریضه مرقوم و مسطور -

(۱۹)

باز در این خاکدانم ای و د و د

بسیج واحد رفت از یوم صعود

گر عطا و بخشش و احسان خود

حق اغصان خود و خاصان خود

و اندرین سال غریقم کن غریق

باز کن بر قلب مجروحم طریق

بحساب ابجدیه ۱۳۱۰ هجری میشود

غریق

آن مؤمن بالله عریضه مذکور را صبح روز بعد تقدیم محضر انور مبارک

مینماید چون پاکت را گشوده و ملاحظه میفرمایند بحامل عریضه میفرمایند

— این پاکت را نبیل چه وقت بشما داد — عرض مینماید — روز قبل — میفرمایند

— کار از کار گذشته و نبیل خود را بدریا انداخته و غرق شده فوراً بروید احباً را

اخبار نمائید تا در تفحص و جستجو در کنار دریا از نقطه ئی که خود را بدریا پرتاب

نموده برآیند — زیرا یکی دو نفر از عابریں لباس و مولوی او را بر سر سنگی و جسد

شانرا روی امواج دیده و شناخته بودند زیرا معروف بحاج محمد بودند ولی ترسیده

و جرئت نکرده که خبر دهند بعد هیکل مبارک آن شخص را که قصاب بود و بیت مبارک

و اغلب احباً از آنها که دو نفر شریک بودند اتباع می نمودند احضار فرموده فرمودند

— چنان حادثه ئی را که دیدید چرا فوراً خبر نیاوردید — عرض کرده بودند

— ترسیدیم — میفرمایند — حادثه متعلق باینجانب بود و بر شما هیچ باسی

نبود و حکومت بشما کاری نداشت .

در هر حال یاران عموماً بر ساحل دریا حاضر و جمعی از جوانان و دیگران

از همان نقطه خلف قلعه عگا که نبیل خود را بدریا انداخته بود رو بطرف شمال

در بر و بحر مسافت بعیده طی کرده تا آنکه بالاخره قسمتی از اجزاء جسدشان را یافتند من جمله سر ایشان که چندان آسپین ندیده بود ولی ما بقی اعضا طعمه ماهیان یسمّ عظمی شده بود .

بعد از وضع آن اجزاء در صندوق خبر را بحضور مبارک معروض داشتند اهالی عکّا هم از وقوع آن حادثه با خبر لذا حضرت مولی الوری و جم غفیری از خلق از جمله اعضای حکومت و بزرگان و اعیان و علماء در حضور مبارک از شهر عکّا خارج وقت بعد از عصر بود و بطرف تربت خاصّ بهائیان که شرق مزار - نبیّ الله الصالح - واقع تشریف فرما شدند و از طرف دیگر جمع احبّبا از ساحل دریا با صندوق حامل جثمان متصاعد الی الله وارد تربت شدند و شروع بدفن شد در حین دفن هیكل مبارک بر سر مدفن روی خاک جالس شدند و آن جمعیت انبوه حلقه وار در حالت وقوف و سکوت ناگاه آنجمال روحا بصدای بلند شروع بگریه فرمودند بحدیکه دموع بر چهره زیبا جاری و نمایان و انفاس حاضرین از آن مشهد ویکای مبارک قطع شده در بحر عجب و حیرت فرورفته حالت خضوع و خشوع کلّ را فرا گرفته نفسی از حاضرین جرئت نداشت که نزدیک هیكل مبارک بیاید ورجا و استدعا نماید که قیام

فرمایند بیل اغلب نیز از حزن مبارک متأثر و محزون تا آنکه از بین آن جمع شخصی بنام دکتر خالد افندی طبیب و جراح که از اعیان و مشاهیر رجال و از عائله محترمه معروف در عکّا بودند و از محبتین و مخلصین معدود نزدیک رفته بکمال خضوع و رجا با زوی مبارک را گرفته که قیام فرمایند ولی هیکل انور در آن وضع تأثر شدید دست لورا رد فرموده فرمودند — اترکسی — (مرا بحال خود واگذار) پس از دقایقی چند قیام فرموده و آن جمع در حضور مراجعت بشهر نمودند .

در مجلس تشرّف شبانه که دائماً ابداً برقرار بود و طائفین حول وزائین مشرّف و حاضر میفرمودند — تا تأثر شدید من نه از جهت وفات نسبیل بود بلکه از آن جهت بود که شخصی مانند او با آن حالت انقطاع اگر اظهار میکرد و از نیت خود اطلاع میداد او را میفرستادم بتبلیغ امر الله زیرا نفسی که باین مقام انقطاع و فداکاری برسد خدمات عظیمه تواند انجام داد و شهید میگشت و مشرف شهادت کبری فائز میشد آنوقت چه قدر افضل و احسن بود از این عملی که بآن اقدام نمود — .

بهناست حادثه مذکوره و بر حسب بیانات مبارکه عالیّه که در فوق ذکر شد
و بموجب الواح منیعہ و رسائل رفیعہ کہ بعد از صعود جمال قدم جلّ شأنه الاعظم از
قلم مرکز میثاق نیر آفاق بافتخار سا بقین اوّلین از احبّا صادر و نازل مخصوصا خطاب
بنفوسیکه انواع انقلابات امریّه و امتحانات و افتتانات شدیده را دیده وید قدرت و عنایت
جمال اقدس ابعسی در جمیع مراحل خطرناک آنرا حفظ نموده و نجات داده بساحل
امن و امان و اطمینان وارد فرموده مورد الطاف منبع جود و اعطاف شده بخدمات باهره
جلیله موفق گشتند و بخطاباتی بدیع و بیاناتی رفیع از لسان اطهر اقدس منیع جمال
قدم جلّ اسمہ الاعظم نائل و فائز بودند بسچنین نفوس مولی الوری حضرت من اراده
الله در الواح خطاب میفرمایند و تذکر میدهند که حقّ جلّ جلاله شماها را تا امروز
نگه داشت و حفظ فرمود تا بعد از عروج جمالش بمقامات عزّ ابهائش بنصرت امر الله
و اثبات دین الله و اعلاء کلمة الله و ترویج میثاق الله و دعوت و تشویق نفوس بر ثبوت و استقامت
بر عهد اقم اعلى قیام نمائید و سیراهین قاطعه و حجج بالغه و آیات محکمت
و بیّنات واضحات دفع شبهات اهل ارتیاب و ناقضین عهد ربّ الارباب را کنید .

البتّه جناب نبیل از آن نفوس خاصّه معدود و از اجلّه احبّا و مشاهیر رجال
عصر جمال ذو الجلال محسوب فاضل و متبحّر و مؤرّخ و شاعر و مجرّب و ممتحن چنین

شخص جلیل حق و صواب چنان بود که دریم میثاق سدّ محکم متین شقاق گردند و چون
سیف قاطع حبال شبهات ارباب نفاق را قطع نمایند ولی باز باین جمله ناظر که قلم
تقدیر و قضا چنین امضا نموده بود .

باری در خلال آن احوال شدائد و رزایا بر طلعت وحید و مرکز میثاق فرید
یوما بعد یوم بل آنا بعد آن در شدت و ازدیاد روائج حسد و بغضا از هر سو
استشمام و آثار ترمّد و عصیان بر پیمان محبوب عالمیان از هر طرف مشهود و عیان اهل
فتور و ارباب غرور در قصر مبارک ساکن و بجمیع اسباب راحتی و آسایش متمتع و با وجود
رفاهیت تامّه مخارج یومیّه آن جمع را حضرت مولی الوری بنحو اکمل اتقیّ متحملّ و حاجات
جمیع را روا و احترام کلّ را منظور بالعکس آنان اهتمام خود را در سرّ سرّ ~~محرور~~
د سائس و فریب دادن ضعفاء و القاء شبهات و منحرف ساختن بسطاً از صراط مستقیم
و منهج قوم امر طلعت رحمن نموده لیل و نهارا بتدابیر فسادیه مشغول با وجود
این اعمال و حرکات هیکل مبارک من اراده الله بقدری در رفاهیت و راحتی حال آنان
مبذول میفرمودند که حتی بعضی از اغیار که واقف و مطلع بر امور بودند اظهار تعجب
از روش و سلوک عاطفانه وجود اقدس نسبت با آنها مینمودند از جمله یک مرتبه امر

فرمودند که هفتاد بار شتر از گندم و جو حمل بقصر نمایند ولی رد کردند و نزد دشمنان از حکام و ما مورین و معاندین از اهالی رفته اظهار فقر و مسکنت و مظلومیت و بیچارگی خود را بانواع حیل و خدعه می نمودند و مراد از آن گونه اعمال و حرکات آن بود که نائره غل و عداوت را نسبت به یکل مبارک در صد و ر و قلوب شیریه برانگیزند و خود را بیچاره و مظلوم قلم دهند .

حادثه فوری دیگر که بعد از صعود جمال قدم جل شانه الاعظم بروز و ظهور کرد طرح حدیث و نقل روایات از لسان اطهر طلعت ابهی بود و قصد اهل فتور از آن عمل فریب دادن نفوس ضعیفه و جلب تعایل آنها بسوی خود و تعبارة اخری جمع آوری مریدان بود مثلاً بشخصی که امیدواری داشتند و او را قابل تزلزل در عهد و میثاق الهی تشخیص میدادند میگفتند که فلان روز جمال مبارک در باره تو عنایت و اظهار رضایت می فرمودند و بر حسب بیان اقدس حضرت مولی الوری می فرمودند یک مهر باطله با او میزدند و رها میکردند و او را پکر و پریشان و سرگردان مینمودند و بالعکس هر نفسی را محکم و متین بر امر و عهد نور مبین مشاهده میکردند شیوع میدادند که طلعت انور ابهی در حق او چنین و چنان می فرمودند و اظهار عدم رضایت از او مینمودند .

مقابل این اقوال و حرکات حضرت مولی الوری احبّارا آگاه و پیدار از آن

گونه دسائس میفرمودند که فریب آنکونه روایات بی اساس را مخورید زیرا مقصد اهل
فتور آنکه نفوس را باین طریق متزلزل کنند و از صراط مستقیم الهی منحرف سازند .

مخصوصاً یک نفر میرزا مصطفی نامی که از سنّ طفولیت با مادرش در قصر

مبارک نشو و نما نموده بود و بلکه دائم الحضور بود بانتشار آن گونه اقوال و روایات
مجعوله گماشته بودند .

لذا حضرت مولی الوری او را - ابو هریره - تسمیه فرمودند و باین لقب

معروف و مشهور شد نظیر - ابو هریره - معلوم در زمان حضرت رسول اکرم علیه الصلوة
والسلام که دائما در حضور حضرتشان حاضر میشد تا آنکه یومی از ایام باو فرمودند

- یا ابا هریره زنی غیّبا تردد حبّبا - کمتر بیا تا محبتت بیشتر شود .

این شخص بود که بعد از صعود آنحضرت صدها روایات و احادیث کذبّه مجعوله از

لسان مبارک آنحضرت نقل و روایت میکرد و باعث تضلیل و گمراهی عباد الی یومنا هذا

شد .

البته همچنانکه این ظهور اعظم ابهی و در اکل اتم اعلی در جمیع

شئون عظیم و جلیل است حوادث آن نیز جسیم و وقایع آن خطیر حتی - ابوهریره -

این عصر و زمان بمراتب از سلف خود در ایجاد فتنه و فساد ماهرتر و ماکرتر بود و در

جعل روایات کذب زرنگتر .

یومی از ایام که در ساحت اقدس مولی الوری مشرف بودم و هنوز فصل قطعی

واقع نشده بود و اهل فتور از روی نفاق رفت و آمد مینمودند لحظاتی که هیکل انور

در بیرونی در عکّا جالس و فنجان چای در دست مبارکشان میرزا مصطفی مذکور

- ابوهریره - وارد و عرض داشت بمحض آنکه نظر مبارک باو افتاد چهره انور متغیر

شد و چنان بشدت فنجان را در صحن زدند که شکست و انگشت مبارک مجروح کرد

و خون جاری شد .

متعاقب حوادث گذشته حادثه دیگر آنکه خبر بسمع مبارک مولی الوری در عکّا

رسید که حضرات در قصر مبارک در صد د آن هستند که میرزا آقا جان کاتب حضور

اقدس ابهی را تلف نمایند و شخصی را هم برای انجام آن عمل معین کرده اند .

ملاحظه نمائید اجرای آن کار چه مشکلاتی احداث میکرد و غوغائی برپا مینمود
اهل فتور هم همه قصدشان ایجاد فتنه و فساد بود لذا هیکل مبارک فوراً بقصر
تشریف برده استفسار از چگونگی این خبر میفرمایند عرض میکنند چون در اواخر ایام
جمال مبارک از این شخص راضی نبودند و مکدر بودند لهذا نمیتوانیم و نمیخواهیم
اورا به بینیم . میفرمایند بسیار خوب اورا میبیم بعکس نزد خود تا
شما راحت باشید و فعلاً در بیت مبارک غرفه‌ی باو عنایت فرمودند و تحمل جمیع
زحمات اورا مینمودند .

بعد از چندی اهل طغیان از دست دادن مشارالیه پشیمان میشوند
زیرا يك عنصر قابل تشویش و فتنه‌ی باآسانی از بین خود دورورها کرده اند لهذا
شروع بملاقاتهای سرّی با او گذاردند و مجدداً اورا بقصر بهجی نزد خود بردند
و جشن فرح و سرور از رجوع او برپا نمودند و با تمام احترام از او پذیرائی و زیان
بتعریف و توصیف او گشودند و پیاداش خدماتش در روضه مطهره مبارکه که اعظم عصیان
و اکبر خطاست اورا منزل و مأوی دادند که هم طبع مینمود و هم میخواستید .

مقصد اهل فتور از این عمل و جسارت و تعلیماتی که باو داده بودند آن بود که چون یاران هنگام زیارت داخل در روضه مطهره مبارکه در حضور انور مولی الوری میشوند حرکتی و یا حرفی و کلامی مغایر ادب از او ظاهر شود و بعضی ها تحمل نمایند آنوقت بمرام و آرزوی خود که احداث فتنه و فساد است نائل شوند .

لهذا از آن روز ببعد هیکل مبارک داخل روضه مقدسه نورا نمیشدند بلکه در گلزار حول آن مقام الطفا بهی روی زمین جالس و ادعیه قرائت و بعد قیام فرموده زیارتنامه را تلاوت میفرمودند .

شرح و تفصیل این قضیه و قضایای دیگر که مربوط بحرکات و سکنات اهل فتور است واحدا بعد واحد در موقع خود ذکر خواهد شد .

چون آن تدبیر فسادیه ثمر و نتیجه نی بخشید فوراً طریق دیگر اتخاذ نموده یک روز صبح از جمله روز هائیکه به بیت مبارک در عگا در سرائه معروف بسرایه — عبد الله پاشا — برای تحریر نزول الواح میرفتم وارد شدم و در خارج عمارت فسحت^{که}

بزرگی داشت زیرغرفه مبارک ایستاده بودم ناگاه از دور میرزا آقا جان پیدا شد
ورقه‌ئی در دست داشت و سرعت می‌آمد رسید حقیر تنها ایستاده بودم آمد
نزدیک و گفت توفلان پسر فلان نیستی و نام والد را بر زبان آورد گفتم بلی
مقصود تو چیست بنای عتاب و خطاب بصوت بلند گذاشت پیش‌خود گفتم خدایا
چه صبحی است که با این نفس مواجه شده‌ام در همان لحظه پنجره‌غرفه‌ئی از
غرفات که در طبقه‌علیا بالای سر بود باز شد ووجه منیر طلعت‌مولی الوری نمایان گشت
ملاحظه‌ئی فرموده فرمودند میرزا نورالدین کاری با او نداشته باش بگذار هرچه
میخواهد بگوید و بخواند در آن اثناء حضرت ورقه مبارکه‌علیا خانم نیز وضع را
ملاحظه می‌فرمودند .

در نزدیکی بیت مبارک در عمارتی یکی از سران لشکر عالی رتبه دولت عثمانی
یعنی - فریق - بنام رمزی پاشا از طائفه - چرکس - که بشهامت و شجاعت مشهور
و موصوفند ساکن بود شخصی بود بسیار مجلل و موقر و در نهایت محبت و اخلاص
و مودت هیکل مبارک کمال لطف و عنایت را در حق او داشتند و چون تنها و بحساب
غریب بود اغلب اوقات بمنزل او تشریف برده از عطف توهمات و حلاوت بیانات منجذب

وجود اقدس گشته بلکه معترف بقدر سیّت و علوّ شأن و مقام هیکل انور چنانچه بیان
آن خواهد شد .

آن شخص محترم نظر بآنکه از حرکات و رفتار اهل فتور نسبت بمکرر عهد
و میثاق مطلع و صدای میرزا آقا جان را میشنید بقرائن دانست که آن وقت صبح و آمدن
او برای اظهار جسا زت به بیت مبارک آمده لذا یکی از خدّام نظامی خود را فرستاد که
حضور مبارک عرض نماید اگر چنانچه اذن و اجازه فرمایند السّاعه او را اخذ نموده با
کشتی او را بجهت از جهات تبعید کند میرزا آقا جان چون آن شخص نظامی
را دید گویا احساس خطر کرد لذا فرار را برقرار ترجیح داد و سرعت رفت
خادم مذکور عرض باشا را حضور مبارک معروض داشت فرمودند خیر لزومی
ندارد او را بحال خود باید و گذاشت .

بمناسبت ذکر این - سردار - خوشگوار حادثه برای او اتفاق افتاد

که بیانش بی لطف نیست .

در سوریه که دمشق و توابع آن باشد کوهستانی هست که آنرا
- جبل الدروز - مینامند اهالی آن نقطه طائفه - درزیه - هستند که بشجاعت
و دلیری معروف و مشهور در آن زمان آن مقاطعه و بلاد اخری چنانچه معلوم در ظل
دولت ترك عثمانی بودند .

هرچندی يك مرتبه آن طائفه البته بعوامل سیاسی و تحریکات سرّی بتمرد
بدولت و سرکشی قیام مینمودند و چون موقع آنان بسیار متین و حصین بود و باالات
و ادوات جنگ آن زمان اخضاع و تسلیم آنها غیر ممکن لذا اسباب اشغال و سردرد
دولت را فراهم میساختند .

از جمله در اوقات آن سردار رمزی پاشا که در عکّا بود آن جماعت
- دروز - بطغیان و عصیان برخاستند و بجوش در آمدند دولت او را بسر کرده گی
قشون ما مور بتزیت و تاء دیب آنان نمود وقت حرکت و مسافرت آن سرلشگر بلند اختر
برای و داع بساحت اقدس انور مولی الوری حضرت عبد البهاء مشرف ورجای دعا و حفظ
مینماید در حضور او با خط مبارک توقیعی مرقوم میفرمایند و باو عنایت و میفرمایند

همراه خود بردار ولی پاکت را باز مکن الا بعد از مراجعت از جنگ و همان نوع تماماً عمل و اطاعت مینماید پس از رجوع از سفر دستخط مبارک را گشوده ملاحظه مینماید حوادثی که در جنگ رخ داده و خود بنفسه مشاهده کرده بود در آن تویح رفیع مذکور و از جمله میفرمایند مجروح خواهی شد ولی شفا یابی و محفوظاً مصوناً مظفرّاً منصوراً مراجعت خواهی کرد البته آن اشارات واضح و بیانات صریحه بر خلوص و محبت و اعتقاد راسخ او افزوده قلب و جانش را دائماً مسرور و مشعوف داشته تا آنکه بعد از جنگ عالمی اولی صعود نمود رحمه الله رحمة واسعة .

بر متمعنین در الواح نازله از قلم اعلی و ناظرین در آثار باهره صادره از یراعه قدرت و اقتدار جمال اقدس ابهی واضح و معلوم که عمده و اساس مقصد الهی در این ظهور اعظم و دور اکمل اسم تهذیب و تربیت اهل عالم و اصلاح حال ام بوده تا از قیود و تقالید و اوهام که از مصنوعات ارباب هوس و هوی بوده نجات یابند و از کوثر یقین و اطمینان و ثبوت و ایقان بنوشند از نزاع و جدال و ما یتکدر به الانسان اجتناب نمایند و بحبل اتحاد و اتفاق و دوستی و وفاق تمسک و تشبث جویند محبت را شعار خود قرار دهند و لطف و مودت را دثار خود نمایند . بنا علیه چنانچه مبرهن

ومشهور چه در ظهورات سابقه وبالاخص در این کور افخم اعلی بقوه کلمه علیا واقتمدار
 آیات هدی نفوس در ظل شریعت اجل اکرم نورا خلق ومبعوث شدند که مظاهر تقوی
 بودند ومطالع صدق وصفا بتمام قوت باعلاء امر الهی وجانفشانی در سبیل ارتفاع
 آئین رحمانی قیام نمودند از عزت ظاهره ونام و نشان گذشتند واز بذل مال وجان
 دریغ نکردند در خلوص وانقطاع آیات هدی بودند ودر خدمت وجانفشانی رایات
 تقی چنانچه آثارشان مشهود و ذکرشان از قلم اغز ابهی در صحائف الهیه والواح
 منیعه مذکور ومسطور همچنین از لسان اقدس مرکز عهد وميثاق جمال ابهی حضرت
 مولی الوری مورد ستایش موفور کذلک بعضی از مدعیان محبت نیز پیدا شدند
 که بظاهر در بین خلق نام و شانی داشتند ویا اصلا از برکت استسباب بشریعت
 رحمانیه شهرتی یافتند ودر معشر مؤمنین مشار بالبنان گشتند ولی چون طبیعت
 بشر مایل بغرور وخود نمائی وبرتری وخود پسندی وریاست طلبی وحکمفرمائی است
 آن فئه بظاهرا راسته وبباطن کاسته بوسائل مختلفه وباسماء والقاب متنوعه دستگاه
 ریاست را برای خود تدارک وآماده نمودند وانصار ومردانی چند حول خود تشکیل دادند
 وزمام ساده دلان را بدست گرفته بهر راه وطریق که خیر ومصالحت ومنافع شخصی میدیدند
 دلالت ورهنمائی میکردند .

چنانچه هر بصیری الیوم بدقت نظری بوضع عالم اندازد شئون غیر معقوله و امور غیر مقبوله را کاملا در سلوک و رفتار زمامداران شئون ملکی و شریعتمداران لا ابالی نشان دهد و خرابی اساسی ملل و امم که منبعث و ناشی از لا قیدی و بی میلی بتوجه و تمسک بفضائل روحی و خصائل انسانی و صفات رحمانی و کمالات معنویست و اضا مشهودا مشاهده نماید و بعین الیقین ملاحظه کند که چگونه از هر جهت خوف و حذر و عدم وثوق و اطمینان و فقدان اعتماد و صداقت و انصاف و عدالت مستولی بر شعوب و قبائل و امم عالم گشته .

لهذا در این ظهور اجل آفخم ابهی ظهور فضل عظمی ظهور الطاف و عنایات کبری ظهور رحمت و مکرمت وجود و احسان و بخشش بیمنتهی قلم اعلی و لسان قدرت و عظمت و اقتدار جمال ابهی و طلعت کبریا با آیات قدرتی و بیّنات مشرقه لامعه و حسیج ساطعه و براهین لائحه تمام سبل و طرق و ابواب و منافذی را که بعد از عروج مظاهر قدسیه و مطالع صمدانیه بمعراج عزّ احدیه در ادوار سابقه علت و سبب نزاع وجدال و تفرقه و اختلاف در عقیده و ایمان میشد مسدود فرمود و ید تطاول ریاست پرستان و صدر نشینان و جاه طلبان را که در عهد سالفه با سداً مختلفه

وعناوين متنوعه والقاب عاليه خود را می ستودند و می آراستند از ذیل تقدیس
 امر الله وزدائه تنزیه شریعت الله وجمال الطاف ووصفای دین الله قطع نمود حزیبت
 بوحدت واتحاد منقلب شد و طریقت بحقیقت واتفاق ومحبت ووداد ووفاق مبدل گردید
 واعمل بها وسالکین سبیل هدی باین کلمه علیا وخطاب احلی از لسان قدس جمال ابهی
 مخاطب وفائز ومفتخر شدند قوله تبارک وتعالی

— یا حزب الله —

در لوحی از الواح در ذکر اختلافات احزاب میفرمایند قوله الاعز

الابدع الاعلی

— شریعت رسول الله روح ما سواه فداءه را بمثابه بحری ملاحظه نما که از این بحر
 خلیجهای لا یتاهی برده اند واین سبب ضعف شریعت الله شده ما بین عباد
 وتا حین نه ملوک ونه مملوک ونه صعلوک هیچیک سبب وعلت را ندانستند
 ۰۰۰ باری يك خلیج شیعه يك خلیج سنن يك خلیج شیخی يك خلیج شاه
 نعمت اللهی يك خلیج نقشبندی يك خلیج ملامتی يك خلیج جلالی يك خلیج
 رفاعی يك خلیج خراباتی ان تعدوا سبل الجحیم لا تحصوها —

تا آنکه میفرماید قوله تعالى شأنه

— قلب و صدر را از ما، حیوان که از قلم رحمن جاریست طاهر و مقدس نماید و بجنود

اعمال طیبه و اخلاق مرضیه و کلمات الهیه بنصرت مشغول شوید اینست وصیت حق

جل جلاله که در الواح از قلم اعلی جاری و نازل گشت .

الی قوله الاقدس الاعلی

— از جمله اتحاد مقام است و اوست سبب قیام امر و ارتفاع آن ما بین عباد برتری

و بهتری که بمیان آمد عالم خراب شد و ویران مشاهده گشت نفوسیکه از بحر

بیان رحمن آشامیده اند و بافق اعلی ناظرند باید خود را در یک صقع و یک مقام

مشاهده کنند اگر این فقره ثابت شود و بحول و قوه الهی محقق گردد عالم جنت

ابهی دیده شود بلی انسان عزیز است چه در کل آیه حق موجود و لکن خود را

اعلم و ارجح و افضل و اتق و ارفع دیدن خطائیت کبیر طوبی از برای نفوس که

بطراز این اتحاد مزینند و من عند الله موفق گشته اند در علمای ایران مشاهده

نما اگر خود را اعلی الخلق و افضلهم نمیدانستند تابعین بیچاره بسب و لعن مقصود

عالمیان مشغول نمیشدند انسان متحیر بل عالم متحیر از آن نفوس مجعوله

غافله نار افتخار و کبر کل را سوخته و لکن شاعر نیستند و شعور نیامده اند

بقطره از بحر علم و دانش فائز نگشته اند افّ لهم و بما نطقت به السنتم و اكتسبت

ایادیهم فی یوم الجزاء و فی هذا الیوم الذی قام الناس لربّ العالمین — .

باری چنانچه از قبل اشاره شد در ایام لقاء الله نفوس از اثر عنایات

والطاف آملیک جود و اعطاف بدرجات عالیہ و القاب سامیه و خطابات ملکوتیه فائز و نائل

گشتند و بتأییدات الهیه و توفیقات رحمانیه و نظر بحسن اخلاق و خلوص نوایا و خضوع

و خشوع و نیستی و فنا در عقبه مقدّسه جمال کبریا باجلّ خدمات موفقّ و فیض و فوز

قریبّ درگاه سلطان بقا مشرفّ و نائل و تا نفس اخیر بیک حال بر ثبوت و رسوخ و استقامت

بر امر الله و محبتّ الله باقی در مراحل امتحانات مانند جبل رزین و رصین

و در تقلبات افتتانات محکم و راسخ و متین بر عقیده اصلیه جوهریه ثابت و از تلون

و تمایل ذات الیمین و ذات الشمال منزّه و مبرا .

عده دیگر نیز از مدعیان محبتّ بودند که آنان هم بظاهر بخدمات قائم

و تبلیغ امرالله و نشر نجات الله مشغول و مداوم و بالقاب شریفه مانند اسم الله و غیره
مفتخر و فائز بین احباء الله معزز و مکرم و مورد احترام جمهور و محل اکرام موفور
بودند ولی در عین حال حرکات و سکنات و رفتار و گفتار آنها در بلاد الله که سائر
بودند و در اقطار و جهان دائر نزد ارباب بصر و بصیرت مطابق نصائح آلهیه و اوامر
قدسیه مشاهده نمیشد . قدر آن عنایات و افضال را ندانسته سهل است بلکه خود را
مستحق و شایسته و سزاوار آن الطاف و مواهب میشمردند و بجای تضرع و ابتهال و راز
ناز مینمودند و منت ایمان بر ذات مقدس بی نیاز می گذاشتند و آثار غرور و تکبر و برتری و
بهتری از آنان نمایان میگشت بزعم خود خود را واقف و مطلع بر اسرار آلهیه میشمردند
و با اصطلاح موشکاف میدانستند کل را خواب و خود را بیدار و امرالله را یک دستگاه ریا^{ست}
بازی مینداشتند البته ارباب هوش و ذکا^ء بمفاد اتقوا من فراسة المؤمن لانه ينظر بنور
از رویه و رفتار آن نفوس مشتمز ولی نظر بستر آلهی کل ساکت و صامت و صابر تا آنکه
بالاخره در یوم اشراق نیر عهد و میثاق خود پرده ستاریت را دریدند و حقیقت اصلیه
آن هیماکل مجعوله و اصنام موهومه بر کل عیان و نمایان گردید و از صفحه وجود محو
و نابود گردیدند .

چنانچه در موقع خود اعمال و افعال بعضی از آنان ذکر خواهد شد لیکن عبرة
و ذکرى لاولى الالباب و تا معلوم و محقق شود که در بساط حق جز نوایى خالصه
و اعمال طیبه و افعال مرضیه و خضوع و خشوع و عبودیت صرفه و فنا و محویت تامه کامله و محبت
قلبیه متاعی مقبول در گاه احدیت نه و در بازار معرفت و حقیقت ^{خود} پرستی خریداری نداشته
و نخواهد داشت .

طلعت میثاق و مرکز عهد محبوب آفاق حضرت عبد البهاء با آن حیات
مشعشع نورانی با آن حیات فرح بخش معانی حیاتی که لا یری فیہ الا حقیقه الملكوت
حیاتی که لا یشاهد فیہ الا جواهر اسرار الالهوت حیاتی که انوار ساطعه عالم وجود ^{ایش}
و شهود را روشن و منور نموده بود و با آن قلم معجز شسیم گهربار و آیات بینات
قدرت آثار چنان شجر علو و استکبار و من و ما و جاه طلبی و خود پسندی و اصنام پرستی
و طغیان نفسانی را از بیخ و بنیاد بر انداخت که الی ابد الدوران سری سرکش نتواند
و نفسی جرئت و جسارت خود فروشی نکند .

ونختم هذا المقال بهذا البيان الارفع الاعلى

كلمه طيبه واعمال طاهره مقدسه بسماء عز احديه صعود

- ای پسران آدم

نماید جهد کنيد تا اعمال از غبار ریا و کدورت نفس وهوی

پاک شود وبساحت عز قبول در آید چه که عنقریب صرافان

وجود در پیشگاه حضور معبود جز تقوای خالص نپذیرند و غیر

از عمل پاک قبول ننمایند ...

رجوع بمطلب نمائیم این حوادث ذیل که الحین در این مقام برشته تحریر

در آید اغلب امور و وقایعی است که قبل از آنکه فصل قطعی با زمره اهل فتور حاصل

شود وقوع یافته و آن وضع و حالت یعنی عدم انفصال کلی تا پنج شش سال بعد از

صعود حضرت مقصود امتداد یافت .

از لحظه ارتقاء ذات امع ابهی بمقامات عزت نورا یک شغل شاغل هیکل

مبارک مولی الوری آن بود که اعزازاً لامر الله و حفظاً لشریعة الله و صیانة لدین الله

بهیچوجه من الوجوه رائحه اختلاف در هیچ شائی از شئون نوزد و نائره شقاق

و عدم وفاق از هیچ شطری و بهیچ سببی شعله نزند بلکه اصلاً کلمه اختلاف که سم

مهلك اسلاف از ام و ملل بوده در این ظهور اعظم و دور اتسم اکمل از لسان احدی

جاری نشود تا دشمنان دیرین و اعداء پرکین مخصوصاً ازلیها که در کمین و منتظر

و مترصد چنین روزی بودند یعنی صعود جمال مبارک جل شانه نتواند بال و پر

گشایند و بما رب خود نائل نشوند و بکلی نا امید و مأیوس شوند چنانچه در اوقات

متعدده راجع بعلو امر الله و ارتفاع کلمه الله و اتحاد و اتقاق احبب الله و ثبوت

ورسوخ واستقامت یاران بر عهد اکمل اوفی حضرت مولی الوری عبد البهاء میفرمودند
 بتأییدات جمال مبارک کاری کردم که اعداء بعد از صعود بجای آنکه فرح و شادمانی
 نمایند گریه وزاری نمودند ولی اعمال و افعال و حرکات اهل فتور معاندین
 و مبغضین را مسرور کرد و بوجد و حبور آورد .

باری حضرت عبد البهاء بتمام قوت و بهر وسیله و اسباب متمسک و متشبث که
 رائجہ کریمهٔ اختلاف منتشر نگردد لهذا گاهی بلطافت کلام و گاهی بملاحت بیان حضرات
 را نصیحت میفرمودند که آرام بگیریید این رویهٔ نا شایسته را ترک کنید عاقبت
 جز ندامت و شیمانی حاصلی نخواهید برد و از تمرّد امر الهی و اعراض از حکم محکم
 رحمانی جز ذلت و خسارت فائده نمی خواهید دید آن قبیل نصائح مشفقانه و مواعظ
 حسنه بسیار .

گاهی هم با اقدامات فعلیهٔ هیکل مبارک قائم چنانچه برای اثبات احترام
 و محبت هر وقت جمعاً یا فرداً - اغضان - حاضر محضر انور مولی الوری میشدند
 قیام میفرمودند و کمال عاطفت و ملاحظت را اظهار مینمودند .

ولی هیئات ان عواطف و لطائف را اهل اغماض و ارباب اغراض حمل بر محمل

دیگر مینمودند زیرا بصیرتشان از مشاهده انوار ملکوتی و قلبشان از ادراک حقائق

و مخزون

رحمانی که در آن هیكل قدسی مکنون بود محروم و ممنوع بودند .

حضرتشان را وحید و فرید فرض مینمودند و خود را عصبه قویه میشمردند

چنانچه از جمله اقوالشان آن بود عینا بهمین عبارت که — آقا تنها است جزیک

حسین آقا قهوه چی نفسی دیگر ندارد — ولی جمعیت ما زیاد و عدد مان بسیار .

چه قدر باید نظر قاصر و افق فهم و ادراک تنگ و تاریک باشد که بچنین کلمات سخیفه

صبیانیه تکلم شود .

اینها و امثال آن اقوالی بود که اهل فتور بعد از صعود طلعت مقصود کم

کم انتشار میدادند و از جمله میگفتند که آنچه هست و واقع شده آن یک خلعتی است

که جمال قدم بردوش — سرکار آقا — گذارده اند از این جمله مرادشان آن بود

که — کتاب عهدی — و آیه مبارکه — اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء فی

المآل توجهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القدیم —

و بیان اقدس را علی که میفرماید - وصیة الله آنکه باید اغصان وافنان ومنتسبین

طراً بغصن اعظم ناظر باشند - استغفر الله اینها اهمیتی چندان ندارد .

راجع باینگونه اقوال هیکل مبارک میفرمودند - بسیار خوب من این خلعت

را از دوش خود برمیدام و میگذارم در میان هر که میخواهد این خلعت را حمل نماید

و هر که میتواند تحمل این بار گران مسئولیت را بنماید هیچ مانعی نیست - .

سبحان الله بعینه همان عبارت و کلامی را که برادران حسود یوسف

کعانی میگفتند که - نحن عصبه - ولی یوسف جزیک برادر اصغر - بنیامین -

با خود ندارد اهل فتور در این ظهور همان اقوال را اعاده نمودند طولی

نکشید که آن یوسف افتاده بچاه حسد و بغضا باوج ماه رسید و برادران عنود

بعار ابدی و خذلان سرمدی گرفتار شدند .

چنانچه در این حین که نگارنده بتدوین آن گذارشات و حوادث تاریخی

مشغول و فقط پنجاه سال از بد ء آن وقائع مؤسسه محزنه و ایام عصبیه رهیبه میگذرد

نبودند و

اثری از اهل فتور و عصبه غرور باقی نمانده کانه اصلاً وجودی نداشتند حضرت

عبد البهاء در همان ایام پرمحن و بلایا و اوج فساد بیوفایان در حلیق بیانات

میفرمودند که عنقریب دو فرقه بکلی محو و نابود خواهند شد ازلیها و ناقضین

عهد و میثاق جمال ابهی ولقد تحقق ما وعد به مولی الانام .

مثلاً یکی از صدها عواطف رحمانیه مولی الوری غصن اعظم ابهی در مقابل

تجاوزات و افتراءات اهل فتور در این مقام ذکر میشود تا عمل حق از فعل باطل که

همیشه چون شمس از ظل واضح و مشهود بوده مبرهن و معلوم گردد و آن اینست .

— حرم — یعنی والده مرکز نقض میرزا محمد علی و برادرانش که آن اوقات

در قصر بهجی در کمال راحتی و آسودمگی ساکن و هرگونه اسباب رفاهیت برای

آنها موجود و مهیا بود مشارالیهما فی الجمله بعارضه درد اعصاب مبتلا هیکل

مبارک بمجرد اطلاع بر قضیه فوراً قیام فرموده تدارک سفر حرم را به — طبریاً — که از

توابع عکسا و دارای میاه گرم معدنی است فراهم فرمودند — تخت روانی — امر

و سفارش فرمودند ساخته و حاضر شود و حاجی محمود نامی تبریزی که یک زمانی در

ایران سر حلقه طاغیان بوده و آن اوقات در عکّا ساکن و شئون قهوه خانه سرایه حکومتی موکول باو بود و اظهار محبتی مینمود احضار فرموده لباسی مخصوص سفر امر فرمودند برای او تدارک کرده و دو عدد قاطر قوی بیکر خواسته بجای مذکور امر فرمودند که باید تمام راه را از عکّا تا طبریا که چندین فرسخ مسافت بود جلو داری کند و لحظه‌ای از خدمت انفکاک نجوید و از طرف دیگر بعلاوه همراهان دیگر دو سوار مسلح از حکومت هم برای محافظت و هم برای عزّت بهمراهی خواستند و حکومت تقدیم کرد .

چون جمیع آن ترتیبات و تدارکات بوجه احسن و اکمل حاضر و مهیا شد - حرم - را از قصر بهجی در کمال راحتی به بیت مبارک در عکّا آورده و میقات سفر که طرف صبح بود - تخت روان - را در مقابل بیت آماده و داخل آنرا با تمام اسباب آسایش مرتب کرده و سواران و همراهان نیز حاضر هیکل مبارک مولی الوری در حالتیکه زیر بازوی - حرم - را گرفته از بیت خارج در حین رکوب - بر تخت روان - بذاته الانور زانوی مبارک را برای مساعدت جلو آورده مشار الیه سوار نمودند و خادمه‌ای

مخصوص در معیت تعیین نمودند و موکب با آن تفصیل بطرف محل مقصود حرکت کرد .

بعد از انقضای مدت معین خبر رسید که موکب مجدد از طبریا حرکت کرده

و يك سر بطرف قصر مبارك بهـجی متوجه باز هیكل اقدس تماما للرافة والعناية

واکمالاً للرحمة والرعاية از عکس تشریف فرمای محل اجتماع یاران در احیان زیارت روضه

مظهره مبارکه که در جوار قصر بود شده جمیع یاران نیز حاضر و عده ئی از جوانان

و هر که قادر بر مشی بود تا مسافت بعیده پیش و از رفته و موکب را استقبال نموده با

شمان ترتیب - حرم - را در کمال عزت و احترام وارد قصر بهـجی نمودند .

این بود سجدیه بهیه طلعت میثاق و این بود عطیه رحمانیه مرکز آفاق

که محض اعزاز امر الله و اعلاء شأن شریعت الله تا باین حد و باین درجه از عطوفت و رأفت

سلوک و رفتار میفرمودند و تحمل هر نوع متاعب و مشقات مینمودند تا وحدت کلمه الله

محفوظ ماند و نور اتحاد و اتفاق مستظلمین در ظل هدایت الله آفاق را روشن و منور

نماید اعداء امر بتمامه مأیوس و مقهور شوند و دشمنان دیرین آئین مبین بکلی نا

امید و مخدول گردند .

ولی متأسفانه آن عواطف ملکوتیه و آن وداعت و ملاطفت‌های توأم با تبسم‌های رقیقه
در قلوب غافلۀ اهل فتور و ضمائر مظلّمه عصبیه غرور بقدر رأس شعری که تا تأثیر نمی بخشید
سهل است بلکه بالعکس حقد خفیه را محرک وحسد و بغضای مکنونه را یوما بعد یوم
ظاهر تر و آشکار تر میساخت آثار آن مخالفت و همسات و اشارات عدوانیه شئون حدیثه
و امور جدیده نبود بلکه از قدیم الزمان در ایام اشراق شمس جمال رحمن در صدور
و قلوبشان مکنون بود زیرا از علو شأن و سمو مقام حضرتشان واقف و مطلع و برای العین
تعلق شدید و تعطف عظیم جمال قدم را در جمیع موارد بسرّ و حید اکرم خود مشاهده
مینمودند ولی جرئت اظهار ما فی الضمائر و جسارت ابراز و اشهار ما فی السرائر نینمودند

این بود که بعد از صعود حسی قیوم آن حقد دفین منفجر شد و بلا فاصله
سوئ مقاصد و نوایا هویدا گشت و خود را بدست خود و کتابات و نامه پرانی و سخافات
قول خود را رسوای خاص و عام نمودند و عاقبت با مال و آرزوی مبنی بر خیالات فارغۀ
فاسده و اوهامات باطله خود نرسیدند فضاعت معالم و محت آثارهم و فی ذلك لعبرة
للمتبرین

قسمتی از آن الطاف و توجهات خاصهٔ جمال قدم جل اسمہ الاکرم نسبت

بغصن اعظم خود در صفحات قبل ذکر شد باز در موقع خود در آتیه مرقوم

خواهد شد .

باری یوما بعد یوم آثار تمرّد و عصیان در ازدیاد واحادیث مجعوله در

انتشار و القای شبهات مستمرّ و در کار یک روز کلمهٔ موحدّ و مشرک را میان میآوردند

— موحدّ — یعنی ناقضین عهد و میثاق و — مشرک — یعنی ثابتین بر پیمان جمال رحمن

و متوجهین بمن اراده الله یومی از آن ایام که آن از کار و اقوال در انتشار بود حضرت

مولی الوری بمنزل والد تشریف فرما بعد از اظهار عنایت فرمودند — جناب زین

حضرات (مراد ناقضین باشد) بشما لقبی مخصوص داده اند یعنی — کنده مشرکین —

بدانید و تبسم فرمودند ابوی عرض کردند — اگر اطاعت او امر جمال قدم و ثبوت

بر عهد و میثاق اسم اعظم شرک است فنعم هذا الشرك .

وقتی دیگر فریاد - عصمت کبری - بلند کردند که مخصوص جمال مبارک بود یعنی حضرت عبد البهاء معصوم نیستند ساعتی دیگر - حسبنا کتاب الله - گفتند همان حرفی که - خلیفه دوّم - بر لسان راند یعنی احتیاجی بمبین آیات الله که من اراده الله باشد نداریم - زیرا میفرماید - ارجعوا مالا عرفتموه من الكتاب الى الفرع المنشعب من هذا الاصل القويم - آیه کتاب اقدس - ولی آنچه در کتاب الله که مراد - کتاب اقدس - باشد نازل شده میدانیم و میفهمیم در آن اوقات نفسی از اعظم و افاضل یاران گمان میکنم - کهل روحانی - بود که این لقب را حضرت مولی الوری با و مرحمت فرموده بودند از جمله سه برادر بودند از قدمای یاران خراسان که در ایام جمال قدم جلّ شأنه الاکم بشرف ایمان فائز - پیر روحانی و - جوان روحانی و - کهل روحانی - این نفس اخیر در آن اوقات فائز و مشرف و چنانچه از قبل عرض شد فصل قطعی با اهل فتور واقع نشده بود لذا از یکی از اغصان سؤال میکند والبتّه مقصدی از آن سؤال داشت که مدعی هستند آنچه در - کتاب الله - نازل میدانند و بمبین آیات الله لزومی ندارد - سؤال میکند در کتاب اقدس میفرمایند قوله تبارک و تعالی -

— قد عفونا عنكم صلوة (الآيات) اذ اظْهَرْت اذكروا الله بالعظمة والاعتقاد روانه
لهو السبع البصير قولوا — العظمة لله ربّ ما يرى وما لا يرى ربّ العالمين — انتهى

سؤال میکند مراد ومعنی این آیه مبارکه چیست بعد از تأمل و تفکر

میگوید بلی در زمان حضرت رسول و قتیکه آیات نازل میشد سامعین و اطرافیان

نماز میخواندند .

البته برسائل، از جواب تا صواب قائل همه چیز واضح و معلوم میشود

نفوسیکه مدعی دانش و ادراک و افق علم و عرفانشان بآن درجه تنگ و تاریک اعتراض

بر او امر مبرمه الهیه و احکام قاطعه رحمانیه مینمودند که لزومی بمبین نداریم همه

چیز را میدانیم و ادراک میکنیم در صورتیکه از فهم يك آیه از آیات رحمانیه عاجز .

معلوم است صلوة آیات که میفرماید — قد عفونا عنكم — حدوث اشیا عجیبه

مانند کسوف شمس و خسوف قمر زلزله و رعد و برق و سقوط صواعق و غیره چون اینگونه

حوادث در سابق رخ میداد و علوم و معارف کافی در میان خلق نبود لهذا آن گونه

ظواهر را علائم بلایا ومصائب می‌شمرند و خائف می‌شوند نماز می‌خوانند تا آن
بلایا مرتفع شود در آیه مبارکه می‌فرماید عند الحدوث از صلوة معفو هستید
آیه مبارکه - العظمة لله رب ما یری وما لا یری رب العالمین - را تلاوت کنید .

رجوع بمطلب نائم البتة تفوه اهل فتور بآن کلمات و عبارات الفاء شبهات
در نفوس ضعیفه و منحرف ساختن آنان از صراط مستقیم الهیه بود و چنانچه واضح و معلوم
آن حرکات و اعمال نا پسندیده خود بذاته ایجاد یک زحمت و مشغولیت فوق العاده برای
همیکل مبارک مینمود که دائما در حفظ نفوس و صیانت احببا چه در داخل و چه در خارج
از سهام شبهات اهل ارتیاب سعی می‌فرمودند و نصائح مشفقانه و بیانات لامعه چه
شفاها و چه کتبا در الواج قدسیه دوستان الهی را در اقطار جهان بر استقامت بر
امر الله و ثبوت و رسوخ بر عهد و میثاق جمال ابهی که خیر و صلاح و درستکاری کل در آن
بود دلالت و هدایت می‌فرمودند در صورتیکه انه کان غنیاً عن العالمین .

با این وضع و حال و حرکات محزنه و مشاگل متزایدۀ داخله وضعیت سخت

ایران نسبت ببهائیان از طرف دیگر و طغیان یحیاینها و فتنه و فساد ملاّها و ظلم

واستبداد خلیفه اسلام سلطان عثمانیان و دسائس و عداوت سفارت کبرای ایران در
 اسلامبول و از جهت دیگر نشریات سخیفه و افتراءات کاذبه جرائد و مجلات بلغت فارسی
 مانند - اختر - در عاصمه ترکان و - حبل المتین - بفرمایش هیکل مبارک - حبل الوهین -
 در هندوستان و کتاب - مفتاح باب الابواب - تألیف دکتر مهدی زعیم الدوله در
 قاهره مصر و غیره که از هر صوب و هر جهت مهاجم و محرک و مشوق اهل عدوان بر قیام
 بر ظلم و طغیان با چنین اوضاعی و چنان اوصافی لسان قدرت و اقتدار حضرت مولی الوری
 در لیل و نهار یعنی سه تا چهار ساعت قبل از ظهر و مثل آن مدت بعد از ظهر و دو
 تا سه ساعت هم در شب بتنزیل آیات مشغول و ثالی بیان و جواهر تبیان بطراز الواح
 عمومی و توقیعات خصوص بلغات عربی و فارسی و ترکی مانند غیث هاطل جاری و نازل
 و کل شامل نصائح عظیمه و مواعظ بلیغه و تحذیرات و اندازات و اخبار از وقائع آتیه قریبه
 و انتشار اوراق ناریه و القای شبهات در قلوب صافیة منیره بود ایامی نگذشت که
 آنچه صراحة اخبار فرموده بودند واقع شد ولی یاران آن جمال مبین و ثابتین بر
 امر و عهد رب العالمین آن اوراق را رأسا نزد مرکز نقض مرتجع میداشتند و یا ارسال
 حضور مبارک مینمودند و بعضی اجوبه محکمه متقنه مینگاشتند و بدلائل و براهین واضحه
 کافی رد اقوال و سخافات بیهوده او مینمودند .

هیکل مبارک راجع باین قضیه میفرمودند یومی از ایام یکی از همان

— اغصان — که مشغول بترتیب و طبع آن اوراق مجعوله با مرکز نقشی بود میفرمودند

مقابل من ایستاده انگشت خود را که ملوث بجوهر قرمز بود نوعی حرکت میداد تا

به بینم و ضمناً بفرماید که مشغول تحریر رسائل هستند میفرمودند باو گفتم فلانی اگر

بدانی چه کاری میکنی چگونه خود را رسوای خاص و عام خواهی کرد هر آینه راضی میشدی

که این انگشت خود را قطع نمائی و چنین اوراقی ننویسید و منتشر ننمائید .

در بین آن اقوال و افتراءات بغتة نعیب بوم و نعیق غراب بلند شد که

حضرت عبد البهاء (ادعا) کرده اند در صورتیکه از همان لحظه صعود جمال

قیوم بیانی از قلم مبارک مولی الوری صادر نمیشد مگر در ذکر عبودیت و رقیّت و فنائیت

و خود را — عبد البهاء — تسمیه فرمود لوحی از الواح نازل نمیشد مگر ^{آنکه} نغمه عبودیت

از آن مرتفع و رقیم کریمی صادر نمیکشت مگر آنکه رنّه رقیّت از آن منتشر ^{البته}

از این قول مثل سایر اقوالشان مراد تشویش افکار و اضطراب نفوس ضعیفه بود ولی

حضرتشان بدلائل واضحه و براهین قاطعه ردّ و دفع آن اتهام را فرموده تا آنکه در

توقیعی از توقیعات منیعه عمومی اثبات میفرمایند که آنچه مرکز نقض باین عبد نسبت داده که (ادعا) کرده ام ومن قولاً وعملاً اثبات براءت خود را از این ادعا نموده ام خود مرکز نقض آن هم در زمانی که شمس طلعت احدیه از افق عراق مشرق و لائج بر آفاق بود ادعا نمود .

آن اوراق مبنی بر ادعای صریح مرکز نقض که بخط خود نگاشته بود و منتشر شده و علت و سبب بعضی از کار در بین احباب^{شده} بود کل نزد حضرتشان محفوظ و موجود بود سواد آنها را در آن رساله عمومی درج فرمودند تا کل مطلع و واقف بر حقیقت امور گردند و ملاحظه کنند که آنچه را نسبت به میکمل مبارک میدهد خود ادعا نموده بود و سبب اختلاف بین احباب شده بود .

لهذا در همان اوقات که رسائل او منتشر و خبر اختلاف احبباً بساحت اقدس ابهی میرسد لوح مفصلی از قلم اعزّ اعلی نازل و از جمله این بیانات عالیات و کلمات محکّمات تا مات در آن مسطور قوله الاعظم الابهی -

— اِنَّا اَنطَقْنَا النَّبِيْلَ قَبْلَ عَلِيٍّ فِي صَخْرَةٍ لِيَشْهَدَنَّ النَّاسَ قَدْرَتِي وَاِقْتِدَارِي ثُمَّ
عَظَمَتِي وَكِبْرِيَايَ وَلَكِنْ عِبَادِي الْجَهْلَاءُ اتَّخَذُوهُ شَرِيكًا لِنَفْسِي وَفَسَدُوا فِي الْبِلَادِ
وَكَانُوا مِنَ الْمَفْسُدِيْنَ — تا آنکه میفرماید

— واگر آنی از ظلّ امر منحرف شود معدوم صرف بوده و خواهد بود —

چنانچه در الواح و صایا قلم مرکز میثاق نیز آفاق انحرافات او را يك يك توضیح و بیان
میفرماید .

ملاحظه میشود که چه حکم و اسراری در علم لدنی الهی مودع و مکون و مستور
تقریباً چهل سال قبل از صعود طلعت قیمّم مرکز نقض را بنطق آورد تا ادّعای مظهریت
و فوق مظهریت کند و بیخطّ خویش بنگارد و محفوظ ماند تا وقت و میعادى که قیام بر
ضدیت مبین آیات الله حضرت من اراده الله دهد آن اوراق ناطق بادّعا بعیان
آید و معلوم شود که مدّعی باطل که بوده و انحرافش از امر چگونه موجب وبال و خسران
او گردید .

در این مقام بمناسبت ذکر این مطالب يك لوح از آن الواح لا تعدّ ولا تحصى
که در بحبوحه طوفان افتراءات و نشریات شبهات از یراعه منیره مرکز میثاق صادر دج
میگردد

هو الله

ای احبای العسی از جواهر کلمات ربّ الآیات البینات معین معانی جاری
از هویت کلام حضرت احدیت سلسبیل هدایت جاری ولی کشف این بینات را راسخون
در علم نمایند وینابیع این معانی را مقسی حقیقی منفجر فرماید لهذا کتاب را بنصّ
صریح قاطع بوضوح عبارت در کتاب اقدس و در کتاب عهد مبین تعیین و منصوص
گردید حال نو هوسانی چند خیال اجتهاد نموده اند نفس منصوص را مخذول
نموده اند و تبیین مرصوص را مهمول گذاشته اند و چون خلیفه ثانی فریاد حسبنا
کتاب الله بر آورند و حقیقت دین الله را از بنیان براندازند و هر يك علم اجتهاد

بلند نمایند ملاحظه کنید که این بینوایان از خود چه قدر بیمایه و بی پایه اند

که چون خواستند که بنیان عهد براندازند و بنیاد میثاق ویران نمایند و مرکز پیمان را

تغییر و تحویل دهند از خود نتوانستند احداث بهانه نمایند بلکه بذیل

(۱) خلیفه ثانی تشبیهت جستند و کلمه معروفه او را بر زبان دادند و ندای

حسبنا کتاب الله - بلند کردند (۲) و همچنین قول ابوحنیفه را «ی خواجه و معتزله را میان

گذاشتند که نفس معصومی پیدا نگیرد و لکن هر نادانی نفس منحوس خویش را معصوم

شمرد چنانچه در همین مسئله اگر بیکمی گفته شود که شاید تو خطا کرده چه که معصوم

نیستی بی نهایت استیحا و فریاد و وایلا بلند کند ولی چون بمقام منصوص چون

بنیان مرصوص رسد جائز الخطاء والذنوب والكفر والشرك والالحاد والزندقه والفسق

والفجور والظلم والجور شمرد تبساً لهم وتعساً بما غفلوا عن ذکر الله وفرطوا فی

حبّ الله ویحسبون انهم یحسنون صنعا فسوف یرون انفسهم فی خسران مبین *

(۱) خلیفه ثانی - مراد عمر است

(۲) مقصود از - کتاب الله - قرآن است

ای احبای الهی : تالله الحق اهل فتور را مقصد از نشر اوراق مفتریه
و انتشار اراجیف مبتذله اینست که مرکز میثاق را نسیاً منسیاً نمایند و خود را در
انظار جهال جلوه دهند والا جمیع مقرّ بوجدانیت الهیه و معترف بعصمت ذاتیه
جمال مبارکیم اختلافی در میان نیست و اگر نفسی را از عصمت نصیب باشد
این از فیض و عنایت جمال قدم است وللارض من کأس الکرام نصیب یعنی جمال
مبارک حفظ و صیانت میفرماید انه خیر حافظاً وهو ارحم الراحمین و البهاء علیکم
ع ع

این هم لوح منیع دیگر

هو الله ای ورقه مطمئنّه حضرت نقطه اولی و جمال اعلی روحی
و کینونتی و ذاتی و هویتی له الفداء در بد و ظهور چون شعله آتش در قلب آفاق
افروختند و حجبات اهل اشارات را سوختند تا ناس را مستعد اقتباس انوار
حقیقت از شمس احدیت فرمودند چون آفتاب حقیقی از مطلع آمال طالع گشت
حجبات تازه پیدا شد و سبحات بی اندازه هویدا پس قوت اسم اعظم حجبات
غلیظه امم را درید و انوار ساطعه جمال قدم در ظلمات حال که اهل
عالم درخشید چشمها بینا شد و گوشها شنوا گشت و چون نیر اعظم از افق
عالم افول فرمود نوبت شبها رسید و دولت متشابهات پدید شد مرکز
منصوص فراموش و اجتهاد و استنباط بمیان آمد یکی چون خلیفه ثانی
حسبنا کتاب الله گفت و دیگری چون پسر هند گریه و حنین و ناله آغاز
کرد و وا اسفا علی ذی النورین و ^(۱) و ایلا عن من جهز
جیش العره فریاد نمود دیگری و اشریعتا و وا دینا گفت و دیگری چون مبغضین
سید الشهداء هذا حل ما حرم الله و حرم ما حلال الله و ترک الصوم
و الصلوة بر زبان راند عهد فراموش و میثاق در زاویه نسیان افتاد
مرکز میثاق مبغوض شد و مرعی الحال مرکز اساس و اصول و فروع دین الله
گشت این است وصیت جمال مبارک این است مضمون کتاب عهد فسوف
تروون المتزلزلین فی خسران مبین

(۱) ذی النورین - خلیفه ثالث عثمان است

هو الله جناب اقا حسینعلی را از قبل اینعبد تکبیر ابھی ابلاغ نمائید

وگوئید ای سمنّ جمال قدم وقت ثبوت ورسوخ است وهنگام تمسک

وتشبث همش کن تا از فارسان میدان عهد ویمان کردی واز آیات باهرات

حضرت یزدان والبهاء علیک

در هر حال لوحی از الواح نازل نمیشد مگر آنکه بیانات تشویقیّه بر ثبوت
 واستقامت یاران بر عهد و میثاق جمال رحمن در آن مذکور همچنین بصریح عبارت
 احبّاً را بیدار و پیرانتباه میفرمودند که عنقریب رائجه کریمه نکث و نقض منتشر شود
 چنانچه از قبل عرض شد و از طرفی دیگر بعض افراد احبّاء و خصوصاً جوانان را هیكل
 مبارك امر بفتح باب مراسلات و مخابرات با اقطار شرقیه فرمودند ولی مشروط بآنکه
 از جریانات فرح بخش ارض اقدس بنگارند و از بشارات امریه قلوب یاران الهی را مسرور
 و مستبشر نمایند و در اثبات عهد و پیمان طلعت سبحان بدلائل واضحه و براهین
 محکمه قاطعه قیام کند و مزده استقامت و رسوخ دوستان الهی را بر میثاق رحمانی منتشر
 نمایند اما فرمودند ذکر سوئی یا عبارت زشتی نسبت باهل فتور ننویسند زیرا
 خود خود را رسوای جهان خواهند کرد ولی قلیل مدتی نگذشت که اقوال و اعمال
 اهل فتور سبب شد که بی اختیار بعض اشارات و تلویحات و گاهی تصریحات از حرکات
 و رفتار آنها در مراسلات ذکر و بیان میشد لهذا طلعت اقدس مولی الوری
 امر فرمودند که مکاتیب قبل از ارسال بیجهت باید بلحاظ مبارك برسد و بعد بمحل
 مقصود فرستاده شود لذا حین ملاحظه هر عبارت یا جمله ای که نسبت باهل
 فتور برده دری و اشاره باعمال و افعال نا لایقه آنان بود محو میفرمودند و یا قلم

میزدند و با اثر قلم مبارک عباراتی دیگر حسب مشیت و اراده مقدّسه مرقوم مینمودند
و مجدّد استنساخ میشد آن ترتیب خود يك زجمتی فوق زحمات هیكل انور بود ولی
بصرف عنایت قبول میفرمودند حتی يك روز فرمودند از بس مرکب محو نموده ام
سینه درد گرفته ام اما از جهت دیگر تشویقات وجود اقدس در تحریر مکاتیب يك
شور و نشوری در یاران ثابتین ارض اقدس احداث و ایجاد کرده بود ورشته مخابرات
و اتصالات با اغلب جهات متین و محکم شده بود .

در خلال آن احوال قضیه دیگری رخ داد و آن اینکه چون تا آن وقت
انفصال واضح قطعی واقع نشده بود لذا اهل فتور هم مراسله با جهات مینمودند
و در سرّ سر با اشاره و کنایه تشویش از هان و القاء شبهات میکردند و بعضی دیگر
که منحرف با دوستان و منسوبان خود که ثابت بر عهد و میثاق بودند مراسله داشتند
از روی نفاق با آنان تفهیم میکردند که مستقیم بر امر و عهد جمال قوم هستند و اقوال
و روایاتی که علّت خمودت و پریشانی خاطر آنان بود مینگاشتند لهذا حضرت مولی
الوری امر فرمودند هر مکتوبی که از ارض اقدس بهر جهتی از جهات و بهر شخص از
اشخاص احبّاء فرستاده میشود باید مختوم بختم و امضای حضرتشان باشد و الاّ مردود
و غیر مقبول است و بجمع جهات آن پیام مبارک انتشار یافت .

چون بعض مطالب از بعد ذکر خواهد شد نگارنده این اوراق بعض ملاحظات را مقدّمهٔ معروض میدارد و آن اینکه مقصد اصلی از نگارش این احداث برای حفظ تاریخ است و آنچه برشته تحریر در آید بدون ادنی تعایل و طرفداری از شخصی یا خصومت با نفسی است بلکه مجرد حوادث تاریخی است و البتّه آنچه شرح و تفصیل داده شود در واقع و حقیقت نیست مگر حرفی از کتاب و رمزی از فصل الخطاب در اینصورت اگر چنانچه در سیاق شرح و کلام نام شخصی با سمه و رسمه بالمناصبه برده میشود مراد توضیح حادثه است نه گوشه و کنایه زدن بآن شخص بنا برین بعض امور و شئون در موقع خود و محل و مقام خود مشروحتر و واضحتر بیان خواهد شد .

حال برگردیم بمطلب باز عرض مینمایم هر قدر بخواهم شدّت امتحانات و افتتانات و انقلابات روحی را بعد از صعود جمال قدم جلّ اسمه الاعظم شرح دهم غیر ممکن بل مستحیل .

لذا لوح امنع مبارك - فتنه - که شرح وقایع و حوادث مهیبه رهیبه بعد از صعود است و بسط امتحانات و افتتانات شدیدۀ عظیمه که از قلم عزّ احدیّه در آن نازل و مسطور

همچنین تاریخ سنه صعود که به سنه — الشدّاد — که سال سیصد و نه هجری قمری

— ۳۰۹ — بعد الالف است مصرّح گشته در این مقام درج و ثبت میشود .

مخصوصاً حضرت عبد البهاء میفرمودند لوح مبارک — فتنه — را بخوانید

و در معانی آن دقت نمائید تا بدانید و بفهمید که تمام وقایع و حوادث جاریه الیوم

در آن از قلم اعلی نازل و اخبار فرموده اند .

قوله المبارك الابهى

ان يا فتنة البقاء فانتظري فتنة الله المهيمين القيوم بانها سيأتىكم بالحق فيها قد
اتاكم حينئذ بالحق فاشهدون وانها لفتنة يفصل بين الكاف والنون ويميز بين
الكل من يومئذ الى يوم الذى يظهر مرة اخرى فى ايام بدع موعود بظهور غيب ذاته
وكنه بقاءه فى سنة المستغاث وان هذا لحق محتوم وان ذلك من فتنة ياخذ كل
الممكنات من كل غيب وشهود قل ان ذلك من فتنة تضطرب فيها النفوس وتذهل
فيها العقول وتنفطر الاسرار ثم تنصعق بها ارواح المخلصون قل ان ذلك من فتنة
تنفطر بها سموات العلم والحكمة وتنشق اراضى العز والقدرة ثم تندك بها جبال
المجد والنور قل ان ذلك من فتنة تزلزل بها اعراش العظمة وينقلب بها اهل
سرادق الرفعة ثم يتحير بها فى قدس البقا ملائكة الروح قل ان ذلك من فتنة
تظلم بها شمس الضياء وتخسف اقمار العما ثم تسقط بها فى سموات الامرانجم
العلوم قل ان ذلك من فتنة يمتحن الله بها كل الذرات ثم كل الموجودات
ثم من فى الارضين والسموات ثم كل العالمون وان ذلك من فتنة ليفتن بها عباد
عباد مخلصون ثم ملائكة المقرَّبون ثم اهل ملائكة العالون قل ان ذلك من فتنة يمحص

للممنوع المبهى المحبوب

فيها كل من يدعى المحبة والايان بالله المهيمن العلى المحبوب بعد الجا وان

ذلك من فتنة ينخد بها نار القدس ثم ينجمد ماء الحقيقة ثم يهتز سدرات النور

ويموتن الطوريون قل ان ذلك من فتنة ياخذ كل عارف سليم وكل بالغ

حكيم وكل مدبر عليم وكل ملك امين ثم كل نبي مرسل . قل ان

ذلك من فتنة تضرب بها كل الاتفاق ويخص بها الناس كلهم اجمعون ويفرق

بعض عن بعض كغرق الارض والسماء بل اشد من ذلك فتعالى الله مظهر هذا

الفتنة المحتوم وبذلك فرق ما فرق في زمن كل النبيون والمرسلون ومن

قبلهم في زمن التي لن يحيط بها علم البالغون وسيفرق بذلك كل ما يفرق في

زمن الاخرون وان هذا لسر غيب مكسور قد ستر في كائنات قدس محفوظ ولا يعرف

ذلك الا من اتاه الله بصراً كان عن ابصار الحديد لمستور . وان ذلك من بصر

لو تبصرون بها اهل عوالم الحقيقة ثم اهل مكان الامر في سرائر العزة

ليشهقون في انفسهم ويقشعرون في ذواتهم لن يستطيعن ان يشهدون .

تا لله ان من هذه الفتنة تخطف ابصار قلوب الغيوب وتبرق الانوار القدس والروح

ثم تخسف بها في سماء الامراقم الربوب قل تا لله في هذه الفتنة

تزلّ أقدام العارفين الذين يعرفون الله بالله وهم في اسرار الامر والخلق في كل
حين ببصر الحديد ينظرون .
قل ان ذلك لفتنة تهتك منها استار
المسترات وتكشف اسرار المسترات ثم تظهر بها كائنات الصدور .
قل
تا الله سيفتنون في هذه الفتنة ويلقون في النار عباد الذين ما خطرت ببالهم
باقل من ذرة انهم غير الله يعبدون .
قل تا الله يفتن في هذه الفتنة
حقايق الذين لن يغفلون عن الله بامرهم في طرفة عين وهم كانوا في كل حين عن
الله يتذكرون فكيف عباد الذينهم ما عرفوا عن هذا الامر الذي ينصعق فيه كل
المظاهر على قدر ما يعرف النملة من زبائنه واولئك هم من جوهر الغفلة عند الله
مشهود .
قل تا الله الحق يزل في هذه الفتنة اقدام كل العارفين من اهل
ملاءم العالين من قبل ان يلتفتون انفسهم او يفقه قلوبهم او يميزون في سنانج
عرفانهم باعلى جواهر العقول فبعد ما يكشف لهم عما هم فيه يفرطون اذا
يصيحون في انفسهم ويتعشرون في ذواتهم ثم يبكون ويضجّون ثم يصرخون
ولو يكون لهم ملاءم السموات والارض من الروح والبقاء يريدون ان يقدون وباقل
من ان هذا الجمال الضيع لا يحتجبون تا الله ان روح القدس
تضطرب في تلك الايام ونور الانس يرتعب وسر السر يقشعر ثم في لاهوت العز

ملائكة العرش يشفقون . قل تا الله في هذه الفتنة تفتن الارياح حين هبوبها

بنفس هبوبها ثم تمتحن المياه حين شربها وجريانها ثم النار حين الذي تشتعل وتغور

تا الله قد يفتن كل الاراضى والسماوات ثم الشموس والانجم ثم الاقمار ثم الابحار

بكل سفائنها وامواجها وقطراتها وما قد ر فيها من عجائب صنع الله المهيم

القيوم . تا الله تفتن كل شئ من كل شئ الى كل شئ بنفس شئ

ولن يخرج منه ذرات الهواء وذلك سر ما نزل من قبل على حبيب الاول من جبروت

الله العلى العالم المعلوم وهو ذلك الآية حين ما وصى اللقمان لابنه

ان يا بنى ان تك مثقال ذرة من خردل فتكن فى صخرة اوفى السماوات اوفى

الارض ياأت بها الله والله يشهد بما هم كانوا ان يعملون تا الله لو

تنظرون لتشهدون بان سراج الذى توقد فى الليالى تلقائكم يفتن فى حين ما

يشتعل ثم طير الذى يطوف حوله ثم انوار التى تجلى منه واحاطت اطرافه

والقت على جهات مشهود تا الله ان الفتنة هو يفتن والمحك يمحك

والتحيص يحص والغربال يغرل والاشعار ينشق كل واحد بالف شقة

ثم يمتحن الشقوق كل ذلك من ظهور هذه الفتنة الاعظم التى يظهر عن هذا الشطر

المهيم الاقدم . وقد هبت ارياحها حينئذ فسيأتى من قريب فى سنة

— الشذار — وياخذ كل البلاد وكل فيه يستغيثون تا الله ومظهر
هذا الجمال القديم بذاته لذاته في ذاته لو يكشف الله حجابا عما هو المسطور
ليقع اذا زلزلة في قوائم الاعراش ويضطربون حوامل العرش وكاد ذواتهم يتفرقون
وانى لو اذكر هذا النبأ الاعظم وظهورات فنتته وامتحانه الاقوم من يومئذ الى ابد
الآباد في سرمد الدهور تا الله لن ينفه ذكرها ولن يبيد وصفها ولو يجرى من
بعد ما خلق الله كل البحور سبعين الف الف بمثل كل ذلك
فتعالى الله هذا قليل محدود

در همان اوقات عصبیه وایام سخت شدیده زائرین کعبه مقصود
فوج فوج از هر صوب و جهت بارش اقدس وارد و مسافر خانه عکّا دائما بوجوه
و وجود چهل پنجاه نفر از احبّای جمال رحمن در وجد و فرح و سرور و انجذاب و روح
و ریحان مشهود و نمایان مثلاً نفر مرخص شده عازم سفر بودند همان روز یا روز
بعد یکدسته دیگر از زائرین وارد میشدند .

با آن وضع و حالت و چون تکرار عرض شد که فصل کامل حاصل نشده بود
افرادی از اهل فتور از نزدیک و دور در گوشه و کنار مراقب تا تازه واردی را بدام
اندازند و ساده دلی را فریب دهند چه قدر صعب و چه مقدار مشکل بود حفظ
وصیانت آن نفوس طیّبه مخلصه از سموم انفس فاسده و اشارات عناصر شریره .
بالاخص حفظ وصیانت محلّ و مکانی مانند مسافر خانه چه اندازه فرض و واجب تا
قائمین و مباشرین بر خدمت مسافرین و زائرین بیدار و هشیار و بر انتباه باشند ولی نظر
با آنکه اریاح امتحان و افتتان از هر جهت در هبوب لذا اداره مسافر خانه و حفظ
وصیانت آن از کید شیاطین آن نیز علاوه بر مشاغل و مصائب و مضاعف لا تعد و لا تحصی
یک شغل مهمّ هیکل مبارک من اراده الله بود تا همان قسم که زائرین و وفادین

در کمال شوق و اشتیاق و ذوق و انجذاب بادیه‌ها پیموده و بمحل مقصود وارد
و بغور تشرف و فیض زیارت مقامات مقدسه متعالیه فائز و نائل و در عتبه منوره
جمال اقدس ابهی سر بسجود نهاده با همان روح با ذوقی بیشتر و شوقی
افزونتر و انجذابی شدیدتر و اشتعالی عظیمتر بدیار خود رجوع نمایند و بشارت
روحانیه را بر قلوب و ارواح مشتاقان نثار نمایند از فضل و الطاف الهیه همین
نوع هم بود .

رجوع بمطلب نعامیم بعد از آنکه اهل فتور نظر بشبوت ورسوخ

برعهد و پیمان جمال رحمن در ارض مقصود از دسائس و وساوس شیطانسی
خود ماء یوس و نا امید شدند مکر قلیلی که معلوم بود اصلا پایه و مائیتی
نداشتند آن بیچارگان در دام مکر و خدعه افتادند و بعد بعضی رجوع کردند
و توبه و انابه نمودند لهذا نظر را بخارج انداختند مخصوصا بایران
و بعلاوه نشر اوراق نارینه عمومی شروع بارسال رسائل خصوصی نزد اشخاص
معینه مخصوصه نمودند که قبیح اعمالشان نزد یاران واضح و معلوم
بود .

در همان اوقات هم جمال بروجردی که وقتی
وزمانی - اسم الله الجمال - بود و مبلغ و شهرتی
واسع در جامعه امر داشت باعراض از عهد و میثاق و اعتراض بر نص صریح
طلعت محبوب آفاق قیام کرد گوش از لحن بدیع و رقص
آلهی و نغمه مطیح بلبیل رحمانی بر بست و سمع را
متوجه استماع نعیق زاغ و نعیب غراب نمود در واقع هر که او را ندیده و معاشرت
با او نکرده بود ممکن نبود بداند و بفهمد که تا چه حد و چه مقدار آن نفس

مجموعه مغرور و متکبر و خود پسند و ریاست پرست و بد ترکیب و قبیح الشکل والوجه بود
پس از خروج او از ظلّ رحمن و دخول در ظلّ یحیوم شیطان حضرت مولی الوری آن
محرور از فیوضات رحمت سبحان را - پیر گفتار - تسمیه فرمودند چه اسم و لقب
تام کاملی بود . از یک شئی که مدل بر صفات پست او بود این بود که سجع
مهرش حاوی این عبارت بود - الملك لجمال القديم - بمركز نقض نوشت مطمئن
باش ایران با من یعنی جمیع یاران الهی را از جنّة النعیم رضوان الهی خارج نموده
باسفل الجحیم نقض عهد و نکث میثاق وارد خواهم نمود چه قدر شخص باید جاهل
و غافل و از حق بیخبر باشد که چنان تصوّرات باطلی را حقائق ثابتہ داند و جرئت
و جسارت نفوّه و تکلم بچنان کلمات واهیہ عاقلہ کند در صورتیکہ سالها در ایران بود
و مبلغ بود و تبلیغ میکرد و شور و جذب و ثبوت و استقامت و جانفشانی و فداکاری دوستان
آن رحمن را میدید ولی از او عجب نہ چون خود سست عقیده و مغرور بخود بود
لذا قیاس بر نفس همه را مانند خود بی پایه و مایه گمان و فرض میکرد فبئس ظنّه و ضنّ
امثاله .

بعد از صعود جمال محبوب و طلعت مقصود عرایضی که بحضور انور حضرت
عبد البهاء معروض میداشت معنی و مبنایش گله و شکایت و عشو و ناز بود که مرابیش
آنچه هست باید نوازش و تعریف و ستایش کنید در صورتیکه تمام خطابات هیکل مبارک
باو بهمان لقب - اسم الله الجمال - بود و کمال عنایت را در حق او مبذول
میداشتند ولی/ هوای دیگر در سر داشت و هوس دیگر در بر مست باده غرور و تکبر
بود و خود را دارای مقاماتی فوق حدود بشر میدانست .

در آن اوقات - جمال - مذکور با والد حقیر مراسم داشت و چون نامه
های او را مطالعه مینمودند ابوی میفرمودند نمدام او را چه شده و چه میگوید و چه
میخواهد طولی نکشید که حال و احوال او معلوم و آشکار شد .

بالاخره عریضه فی حضور اقدس مبارک من اراده الله معروض داشت و کما
فی السابق بعد از اظهار دلتنگی و گله گذاری آیه نازل در قرآن راجع بنکاح و طلاق
نساء را نوشت که میفرماید - اما امساك بمعروف او تسريح باحسان - با تبسم
زیاد میفرمودند در جواب باو نوشتم که - طَلَّقْتُكَ بِاللَّاتِ - تو را سه طلاقه دادم
برو این بود مقدار معرفت و کمال و آداب او .

اهل فتور از عود او مطمئن و مسرور شده دعوت بحضور نمودند تا
از دیدار نجس او بهره برند و محظوظ شوند فعلا آمد و یکسر در قصر مبارک
بهجسی وارد اهل فتور حول او را احاطه کرده مراسم تکریم بجا آورده جشنها
گرفتند و خنده ها کردند و وجود او را بین خود نصری مبین و فتحی عظیم شمردند .

در ایام زیارت هفته گی که یاران الهی از زائرین و مجاورین عانم زیارت
روضه مطهره نورا میشدند و قصد طواف مطاف ملاء اعلی داشتند - پیر گفتار -
هم از قصر بهجسی طرف مقابل در جلو وعده ئی وراء او در همان راه و طریقی که
احباء عانم بودند مخصوصا می آمد تا نمایش دهد و دستهای خود را بالا و باین
میبرد ولی احدی از دوستان بآن حرکات صبیانیه نه نگاهی میکردند و نه اعتنائی
داشتند کل در کمال خضوع و خشوع و سکون و وقار بمقام اقدس ابهی متوجه و زیارت
روضه مطهره نورا مشرف و فائز .

از قول و لسان همان - پیر گفتار - بعضی از مطلعین بر امور روایت میکردند
که از قدیم الزمان بیعضی از خاصان خود میگفته که فلان یعنی میرزا محمد علی مرکر

نقض تو خالی است و چیزی ندارد چه شد که بعدا با وی پیوست و یا او هم معنان
و همدست در ضراً مبارک و اذیت حضرت عبد البهاء شد البتّه بدیهی است که
حتیّ تمایل او بجانب قطب شقاق از روی نفاق نه از جهت حبّ باو بل بغضا و عدوانا
بحضرت من اراده الله مولی الوری بود طولی نکشید که نفس آن پیر گفتار مقطوع
و بخسران مبین مبتلا و مدار البوار راجع گردید .

اراده سرّی حضرت مولی الوری بترك عكّا وسفر بجهتی از جهات بعیده دنیا

در وقتیکه فتنه وفساد اهل فتوریوما فیوما درتزايد وبیم انقلابات کلیّ

در ارض اقدس ممکن الوقوع مشاكل ومتاعب ومصائب هیکل مبارک بدرجه لا یتطاق واصل

احزان وآلام مرکز امر مولی الانام را از هر جهت احاطه نموده اراده خفیّه هیکل

نوراء تعلق بر مسافرت وحیداً فریداً بغرب افریقا می یابد چنانچه بتفصیل از بعد

ذکر خواهد شد .

در آن اثناء معلوم گشت که مرکز نقض انزوا اختیار کرده ومختفی شده

واین يك دسیسه شیطانى مخصوصی بود که خود را مسکین ومظلوم قلم دهد بلکه از

این راه اختلاف تزايد یابد وزحمات و مشقّات وجود اقدس بیشتر شود .

خلاصه هنگام عصر روزی جمیع احبّاء را بما فیهم المذبذبین والمنافقین

حضرت مولی الوری احضار فرمودند که در صحن بیت مبارک در عکّا مجتمع شوند

وآن اجتماع برای وداع است زیرا همیکل مبارک اراده سفر بجهتی دارد ملاحظه شود از آن خبر چه حزن و کدر شدیدی در قلوب و ارواح احداث شد ناله و فغان از هر صوب و جهت مرتفع گشت و صدای گریه و زاری از هر ناحیه و زاویه بلند گردید زیرا همچو تصور شد بل یقین گشت کانه از آن واقعه الیمه یعنی خبر وحشت اثر مسافرت همیکل مبارک ارواح از اجیناد خان و بارفراق آن محبوب آفاق وجود پیرو و بزنا را محترق خواهد ساخت لذا فوراً بعد از اطلاع از تصمیم وجود اقدس بر سفر در همان روز عده‌ای از وجوه احبّاء و کمّین اصحاب متفق بر آن شدند که بروند بقصر بهنجی و مرکز نقل و اعوانش را ملاقات و سفر فجائی همیکل انور و شدت احزان و اکدار حضرتشان و علت و سبب اصلی و اساس آن احوال را باهل فتور تفهیم و توضیح دهند .

بعد از رفتن و حصول ملاقات و بیان واقعه مرکز نقل اظهار تعجب و تحیر میکند و میگوید که چرا و سبب چیست مگر چه امری واقع شده که مستوجب سفر حضرتشان گشته از میان آن جمع جناب مشکین قلم شهیر علیه رحمة الله و الطافه بی صبر و طاقت شده میگوید سبب و علت می‌رسید اصل و اساس جهت و سبب شعائید و در این گوشه خزیده و انزوا جسته اید و بنای زدن با دست خود بر صورت و سر خویش مینماید و فریاد زبان میگوید تا زود است و وقت نگذشته بر خیزید حرکت نمائید و چاره

کار را کنید وقت کلام وصحبت نماده حضرت مولی الوری از عکّا تشریف خواهند

برند

بدر

بدر

در آن لحظات که حضرات احبّاء در قصر مبارک بهجی مشغول بمذاکرات

با اهل فتور بودند حسب الامر مبارک احبّاء عموماً در صحن بیت مبارک در عکّا

مجمع و بشرف حضور انور اقدس حضرت عبد البهاء مشرف و فائز و از بیانات حضرتشان

که عرف و داع متضوّع سرشک احزان از عیون جاری و آه و انین از اکباد سوخته مرتفع

در آن حالت امر بتلاوت مناجات فرمودند بعد از انتهای مناجات

که تریب غروب آفتاب بود هیکل مبارک قیام فرموده از بیت خان و آن جمع حاضرین

از پی روان و نالان و گریان چند قدمی پیش‌طی نشده بود که حضرات احبّاء و در

مقدمه مرکز نقض و اعوانش رسیدند و بر خوردند جمعیت زیادی هم از خلق در

کمال ادب ایستاده تماشا می‌آیند آن منظره غریب و وضع عجیب را مینمودند زیرا از هر

طرف احبّاء گریه کنان حول مبارک را احاطه نموده بنوعی که مستعدّ و حاضر بودند که

ارواح از اجساد خان شود و نگذارند آن روح الارواح و نور الانوار یک قدم دور

شوند

با مشاهده آن حالت و وضع هیکل مبارک توقف فرمودند و آن لطف
خفی و عنایت جلی مجدد جلوه نمود و انوار مکرمت ساطع و لامع شد فرمودند
- آنچه در نیت بود - بدا - شد - کل بروید داخل بیت و مشغول تلاوت
مناجات شوید .

آن بیان اعزاز حلی که صرف نظر از سفر بود مانند فیش نیسانی شعله
نار احزان را خاموش نمود و چون نسیم روح بخش بهاری قلوب و ارواح پژمرده بل
مرده را طراوت و لطافت و حیات جدید عطا فرمود .

ایامی چند بعد از آن حادثه میفرمودند - مصمم بر سفر برای تبلیغ و اعلان امر الهی
در جهات بعیده بودم - نقاطی که صیت امر الله بآن نواحی نرسیده مانند طرابلس
غرب و سفیزان - در افریقا - میفرمودند تذکره سفر را هم حاضر و آماده نموده
همراه داشتم لکن یومی از ایام در کنار دریا ختم شدم دستهایم را بشویم چون
بلند شدم ملاحظه نمودم تذکره سفر که در جیب تن پوش بود در آب افتاده و امواج
دریا آنرا از ساحل و دست رس دور نموده میفرمودند این حادثه را حمل بر عدم
مناسبت سفر نمودم .

قبل از شروع بتفصیل حوادث بعد از قضیه مذکوره یعنی موقوف شدن سفر حضرتشان

این حادثه تاریخس در اینموقع ذکر میشود و آن

جشن سالیانه جلوس سلطان عبد الحمید بر سر سلطنت بود

مراد از ذکر و شرح این قضیه یعنی جشن سالیانه جلوس سلطان عبد الحمید

بر عرش سلطنت و خلافت آنکه اوّلاً چگونه و چه نوع هیکل مبارک حضرت عبد البهاء در

سجن اعظم در زمان حکمرانی آن سلطان جبار از طرفی و نفس جبان موهوم پرست

مبتلا بسوء ظن از طرفی دیگر چگونه حرکت و سلوک و رفتار میفرمودند که کمال

اطمینان و آسایش خاطر داشت سلطان که بمجرد توهم و یا تخیلی جمعی را بباد

فنا میداد و محض تصور و یا و شایستی سران و سرورانی را بقعر دریا می انداخت

سلطانی که از هر شخص نامدار با نفوذی خائف و مرعوب بود و از هر فرد با کفایت

و درایتی بد گمان میشد سلطان که بمجرد نام او سلکتی را تکان میداد و ظلم

و استبدادش ملت بزرگی را مقهور داشت ترس و وسواس ملازم او بود و بیم و هراس مؤانس

و مصاحب او چنین نفسی با این اوصاف چنان وثوق و اعتمادی از مسلک حکیمانه و رفتار
کریمانه حضرتشان داشت که ابدا اشاره و یا کنایه و یا تعرضی از او صادر نمیشد بلکه
کمال رضایت و خوشنودی را داشت و باین جهت آزادی تام و حریت کامل از اثر قدرت
و اقتدار حضرتشان موجود و حاصل بحدی که سایر طوائف و ملل غبطه میبردند ولی
تعجب نمیکردند زیرا مشی و سلوک هیكل انور را مثال اکمل اتم می شمردند و رفتار
و وقار حضرتشان را آیت بزرگی و جلال قدر میدانستند و بسبب همین اطمینان خاطر
که عبد الحمید داشت آنچه مفسدین و بد خواهان داخل و خان فساد میکردند
و افترا و بیعتان میزدند و لواط با اسلامبول میفرستادند ابدا تأثیری نمی بخشید
و اعتمادی بآن اقوال نمیشد .

اما بعد چه شد که آیه منقلب شد و عکس آنچه در سابق بود ظاهر

شد اطمینان بضر و آزادی و حریت مبدل بقیود و انیت گردید .

کشف و توضیح این مسائل و علت و سبب آن مشاکل در صفحات آینده مفصلاً

ذکر خواهد شد .

در مملکت عثمانی مخصوصاً در زمان سلطنت عبد الحمید در سال دو جشن

بزرگ رسمی در سراسر امپراطوری از طرف شهرهای - بلدیّه - اتخاذ میشد و آن

جشن عبارت از چراغبانی و آتش بازی و افراج ملت و رعایا بود در یکی از آن جشنهای

جلوس سلطانی بر سر و حکمرانی که مصادف با سال بیست و پنجم - ۲۵ - از جلوس بود

حضرت مولی الوری نظر بجرگم بالغه و اسرار مکنونه قیام با اتخاذ جشنی در آن شب

فرمودند که شبیه و نظیر آن از قبل واقع نشده بود و از بعد هم اتفاق نیفتاد و مشاهده

نگفت ترتیبات آن جشن را بنفسه المبارک وضع و امر فرمودند و با حسن و اکمل وجه

صورت گرفت .

از جمله عده گیری - بیرق - قرمز رنگ موشق به - هلال و ستاره -

که علامت و شعار دولت عثمانی بود - عدد زیادی - فانوس - در شمع تدارک گشت

در آن زمان انوار منحصر بشمع ویا چراغهای نفتی مجللی بود - همچنین صندوق

مستطیلی از چوب بجلول چهار متر او ازید و عرض یک متر تقریباً مهیاً شد و با مر

مبارک بخط مرقوم مشکین قلم با القلم جلسی این عبارت بلغت ترکی روی آن

مرقوم گردید - بادشاهم چوق یشا - زنده باد پادشاه . وبعد آن
خط و عبارت قطع و بریده شد . و خان صندوق مذکور با رنگ سیاه رنگین گشت بقسمیکه
چون داخل صندوق انوار گذاشته میشود از خان آن عبارت ترک روشن و نورانی
مشاهده میشود و بوضوح تمام از مسافت بعیده مشاهده و قرائت میشود .

موقع و محل آن جشن عظیم حسب الامر مبارک در صحن همان کاروانسرا
در عکس که از پیش شرح آن گذشت و طبقه فوق کاملا در تصرف یاران و مسکن آنان
بود اتخاذا شد دوسه روز قبل از آن شب موعود جمعی از جوانان مجاورین
و مسافرین بخدمت قائم و بترتیبات مشغول آن صحن وسیع را پاک و تمیز کرده آنچه
در منازل احببای حتی در بیت مبارک نیم کت و صندلی و میز و چراغهای نفتی متنوع
الشکل والنوع والحجم بود حاضر ساخته و چون در میان آن صحن حوض آبی بود
اطراف آنرا تخته بندی نموده بطراز و شکل جمیلی و حوض را تمیز و پاکیزه کرده
شب جشن تختها و صندلیها دور تا دور مرتب چیده . چیزهای متعدد ده و سمارها
های
بچوش و خروش آمده صدعا چراغ و علمها و دسته گل و لاله که باغبانهای احببای
تدارک دیده روی میزها با گلدانهای قشنگ گرانبها مرتب ساخته حوض مذکور

را مملو از شربت نموده جمع برای خدمت حاضر و مهیا ایستاده تا ساعت و وقت شروع باحتفال فرا رسد و معمولاً بعد از طلوع عشا که یک ساعت ونیم از غروب آفتاب میگذشت شروع میشود .

خان از کاروانسرا - که موقع جشن بهائیان بود - بشرحی که ذکر شد فضای وسیع یعنی میدای بود که جشن دراتی از پراغابانی و آتش بازی سالیانه در آن نقطه مجری میگشت .

بهترین مرکز - شهرانی - یعنی بلدیۀ سیز در همان موقع بقایا ماندند زیرا که معمولاً و رسماً در ایالی جشن سالیانه سلطانی رئیس حکومت محلی - متصرف - و سایر اعیان دولت برای تهنیت و تبریک و صرف شربت و شیرینی در بلدیۀ جمع میدادند و عموماً تماشاها آتش بازی را مینمودند .

خلق هم به ساکنین عکاً و چه از قرای اطراف در آن فضا گاه حاضر و مجتمع میگشتند و علاوه منازل نزدیک آن موقع و یا مهیا مملو از تماشاچیان میگشت و غالباً تا بعد از سه شب جشن امتداد می یافت .

در آن شب تاریخی بعد از نماز عشا در حقیقت صحن کاروانسرا
مزین بانواع واشکال انوار و درودیوار مدخل مشکلی بجلوه‌های پیشمار و احبباً عموماً
با وزه بشوشر و روح و فواید شاد بر خدمت قائم حضرت مولی الوری و اکم شدر
یعنی ... ممتصر ... در مقدمه و موظفین عالی رتبه مدنی و امران لشکر و هیئت
علما و اعیان کل با لباسهای رسمی مزین بنشانهای دولتی با یک جلال و وقار و ابهت
آثاری وارد مقر جشن بهائیان شدند که از وصف و تعریف بیان و از بی سلیق
ایبوهی که برای تماشاگران آتش بازی آمده بودند میدان تماشا را گذاشته و صرف
نظر نموده داخل شدند و پیمان از آن منظره های بدیع و صفا و لطافت و خوش آمد
یکل با فن و تبسم ما خود و مجذوب شده بودند که قلم از پس آن عاجز .

باری هیکل مبارک در طرف یمن مجلس جالس و حاکم و هیئات دیگر هر یک

بر حسب رتبه و مقام خود در یمن و بسا وجود اقدس مقرر گرفتند .

بعد از گذشتن لحظاتی از جلوس و بیانات مبارکه چنانچه در اول ورود اقدس

قیام فرموده و کل برخاسته در کمال ادب ایستاده پیمان آن منظره هیبت و جلال

و عظمتی داشت که از آن جمع عظیم کله عی شایده میشد هیکل مبارک شروع بالقائه

بطای بن بلخت عربی فرمودند بناسبت آن جشن و مقتضای آن وقت ودعان خیر
در حق جالس بر عرش سلطنت که مورد ثنا و تحسین و آمین آمین کل گردید .

و کرة اخری جلوس فرموده امر بصرف چای و شربت فرمودند بجمع بدون

استشاء و بی عدد و حساب سه مرتبه آن حوس مملو از شربت شد حتی امر فرمودند

که بحبوسین درسجون شربت دهند آن خدمت را رئیس ضابطیه در کمال سرور

و امتنان بعهده گرفت و فوراً بی چند نفر از اندام امر داد که ستاقا را با مشکها

حاضر نمایند پراز شربت کرده بپزند محبوسین را کام شیرین نمایند .

مجلس قدری بطول انجامید بعد از انقضای آن احوالی نیز با ظرفها

بدست آنچه شربت باقی مانده بود بمنازل خود برده صرف نمایند .

شبی بود عجیب و جشنی بود بی مثیل و نظیر هیبت و صورت و شہرت

آن مجلس با شکوه در کل ممالک و دیار بنام اقدس هیکل مبارک انتشار یافت و در نفر

پادشاه حسن تاثیر خاص بخشید و مزید یقین و اطمینان ار شد .

آن جشن بمناسبت سال بیست و پنجم از جلوس سلطان عبد الحمید بود
 برای یادگار و تذکار آن سال در تمام شهرهای دولت در نقطه مخصوصی یک ساختمان
 بلند عمودمانندی ساخته و یک ساعت بزرگ بالای آن نصب نمودند .

از جمله در عکّا آن ساختمان را روی بام همان - کاروانسرا - که موقع جشن

و نزدیک - بلدیّه - بود بالای سر در آن مرتفع ساختند و ساعت را نصب کردند .

حاکم عکّا در آن ایام که نفس محبّ سلیم النفس صوفی مسلک ترک بود

وفی الجملة مسنّ از محضرانور مبارک مولی الوری خواهش کرد که بآن مناسبت ماده

تاریخی مرقوم فرمایند لذا این بیت از قلم و لسان اطهر جاری
 نظم

خمس وعشرون عاما سعید بدء الخلافة عبد الحمید

بحساب جمل ابجد

ب	د	ا	ل	خ	ل	ا	ف	ت
۲	۴	۱	۳۰	۶۰۰	۳۰	۱	۸۰	۴۰۰

ع	ب	د	ا	ل	ح	م	ی	د
۷۰	۲	۴	۱	۳۰	۸	۴۰	۱۰	۴

جمع ۱۳۱۸ هجری

حسب الامر مبارک، حقیر آن بیت مادّه تاریخ را روزی قطعه سنگ مرمرین

با خط نستعلیق بلی نوشتم و س از دفتر وسط آن عمارت ساعت نصب گردید .

جمله های دیگر هم بلغت ترکی راجع بآن بشن سالیانه — متصرف —

مذکور یعنی حاکم شهر در دست داشت و از ساحت اقدس نوادش کرد که آن

عبارت نیز بر روزی قطعه سنگ مرمر بزرگی که در منزل خود که مقابل همان کاروا س را

واقع مهیا و حاضر نموده بود حقیر بنویسم لذا نیکل مبارک فرمودند برو ببین

— متصرف — چه می خواهد برای او انجام ده .

و چون آن عبارات ترکی مفصل بود دو یا سه روز در وقت و میعاد معین

که خود — متصرف — در منزل بود میرفتم و شروع بنوشتن می نمودم می ایستاد

و تماشا میکرد و بتکرار میگفت — آفرین او غلام — آفرین فرزندم . پس از اتمام

و حفر آن قطعه سنگ نیز در همان عمارت — ساعت — برای تاریخ و تذکار نصب شد .

عزیمت هیکل انور حضرت عبد البهاء به - بطبریاً

برگردیم بمطلب بعد از قزیه - بدا - شدن سفر مبارک بجهات

بعیده چنانچه در صفحات قبل مشروحاً ذکر شد نظر بآنکه آثار کدر و حزن
شدید از اعمال و اقوال اهل فتور و حرکات فسادیه آنها از وجود اقدس مشهود و نمایان
بود ولی ستر و کتمان میفرمودند لهذا مدت قلیلی نگذشت که اراده مسافرت
به - بطبریاً - از توابع عکّا واقع در ساحل نهر اردن فرمودند و در مهمانخانه
معروفه به هتل - گروسمن - تشریف فرما شدند . آن مسافرت هیکل مبارک
از عکّا بطبریاً ما بین سنه ۱۸۹۶ و ۱۸۹۷ واقع و چند ماهی امتداد یافت
قبل از حرکت امر فرمودند مسافرین و زائرین که بارض اقدس وارد میشوند بترتیب دو
نفری و سه نفری مأذونند که بروند بمقرّ اقامت وجود مبارک و یک شبانه روز تا
دو شب مانده و شرفیاب شده مجدداً مراجعت بعکّا مینمودند .

در آن اوقات و قبل از آن : میح الواح نازله باشرقام مبارک مرقوم و صادر
هنوز کاتبین اثناذ و تمییین نفرموده بودند مسافرینی که بطبریاً میرفتند و بقیان

رفوز شرفاً فائز می‌شدند. بعد از زمین به‌کُتاً حامل الواسی بودند که از ساحت
 اقدس رجا و اقتدا نمودند. و در آن توقیعات مبارکه که بنقطه مبارک
 بود بصرات تمام و زوای کامل ناطق بر آن بود که عنقریب اوراق شبهاست منتشر
 گردد و راعیه کربیه نفس عهد و میثاق بر جمیع آفاق سرور نماید و اریح سموم از کل
 جهات بوزد و اضطراب و امتحان من فی الامکان را احاطه کند لذا احببای الهی را
 تشویق و تحریک بر مشورت بر امر الله و سرخ بر عهد و پیمان جمال رحمن و تائید قاطع
 بر عهد اعتنا و بند آن اوراق ناریه میفرمودند:

در همان احیان که آثار باخبره و بیانات لایحه از یراه قدرت و اقتدار
 مرکز میثاق آسمان مختار عماد و رازل مرکز نفس هم که بعد از سفر مبارک بطبیراً جدید
 منزوری در به قول ترقی کراچ اوراق ناریه با ماده - بجلاتین - بود که در واقع
 و حقیقه الامر اعلان نمود و سرکاری و انبیان و نقل عهد و میثاق را علی رؤس الامم
 میبرد و رابطه از حال پیدا شد و رای یاران الهی و ثابتین بر پیمان رحمانی
 آن اوراق ناریه را مراد و زمین میباشند و بهیچوجه من الوجوه اعتنائی بآن
 مغزوفات نمیگردد از اشرا آن حرکات و افعال و اعمال و اقوال اهل فتور بفقدا آیه

مبارکه نازل در فرقان — یزیدون ان یظفئوا نور الله بافوا هم ویأی الله الّا
 ان یتم نوره ولو کره الکافرون — بالمکسر عین عشق و شوق و اشتیاق در قلوب
 و ارجح ثابتین بر امر و بر حنین بر میثاق و ملامت شدید تر شد — و اسوار ساطعه از
 بیرون اشراق در افقده حسیین و ملامتین و تمیز گشت — یاک حرکت روحی جدیدی
 و یازدها حقیقی ذاتی بدیعی در جامعه اول بیدار احداث گردید *

آن امتحان - و افتتال - زرتا را از منشا روانی نمود - و ذوات عالیله
 نتیجه را از اسامی لایفه عالمی معلوم کرد - امول بحر فایده فایده و شور و نوید بر روحانی
 کز - زار و انقطاع و داکار از سبب زار و باغشای بوزید - ساقها باز شد
 و قرائی سیال گردید - اقلام بحر که آمد - و دلائل قاطعه و بر همین لایحه
 بر اثبات عهد و میثاق آن بهمال بسین زینت بخش محائف و اوراق گردید *

باری هر چند مسافرت هیکل مبارک بطبراً و قرب آن بعکساً بالنسبه
 بان مسافرت بعید که اراده مبارک تعلق گرفته بود - تا آنم و تحسّر فراق خفیفتر
 و التها و احتراق از بعد و در آن کمتر - ولی از آن جهت که هیکل اقدس از اعمال

وسوء افعال اهل فتنه محزون تا آن مسافرت را اختیار فرمودند. و از جهت دیگر تا آن وقت و زمان مهاورین و الفقیین دخول آن نور مبین آبی تلمنی فراق را ندیده و تأثیر حرم و رابطه او را از مرکز الطاف و مایات مالک ایجاد ندیده و ندانسته .

بناء علیه ایضا اس سنگینی و فشاری از اثر آن در آن و حرمان بر دل زبان میسرند. و چون زبان مشاهده میگردند که از آن تقدس مگسا و حوالی آن در تاریکی شدیدت فرورفته نور بهمانطور از اظفار غائب شد. امواج بحر سرور ساکن گشت. زاریا بجهت و حیرت از هم رو به سقط گردید. آن تبسهای روی افزا در محسن با بیان شود منتفی شد. و آن صوت ابدع از آحلی در منبع لطف خویش پنهان گشت. آذان از استماع بیانات دلربا محروم ماند. و عیون از لقای آن جمال زیبا ممنوع گردید .

آن کدورت و احزان از به در وفراق منتش بیاران نبود بلکه از حال و احوال و روزی افکار آثار که در احزان ظاهر را آشکار بود. چه از آنم گرفته تا موافقین حال رقیب و ارباب ملامت همگرا. و اما واعیان و بزرگان و رؤسا ادیان

تا زین و شریف و فقراء و ساجدین کل مدار دنیا را بسیار تسلط خاطرشان در آن
 تمام شده و تاریخ آن روز را قدر بسیار و سزاوارتر و سبب و ملاحظت آن طلعت
 مکرم بود در آن اوقات باقی مانده بود در مراتبهم و ادراکاتهم ظاهر و باطن
 مادی و مادی استغیاب و مستغیبات از غیر اوقات بیانات قدسیه و مواعظ علمیه و حکمیّه و تنقید
 احوال و کم و عطا از آن بسال انور اعظم بودند لهذا بعد از آن مسیح فاضل و وجود
 و حرمان از سواست آن آیه الطافه و احسان سلطان وجود یک طرز خاص از زندگانی
 بخود گرفته بود و یک سکون و سکوت و رکود مخصوص ایجاد کرده بود مثلاً اجتماعات
 بود مجالس بود زای روح نبود نور نبود سرور نبود .

در هر حال ایام ولایای بلخ و ورسقان تا آنکه مدتی بعد از سفر مبارک
 به ابراً با شاعران و بیگانگان آن ساله در وصال و جمال زیبا باران اقدس انور
 فرار رسید و در آن روز که آن بیگانه های انشاریافتند از راه یا بشری و یا
 فرها از راهها بلند شد و در راه راه یا از راهها برتفع کردید در آن اثنا
 تیر رسید که نیکل مبارک در عرض راه به هر نامی که میخوانند از راه تشریف
 نریا دادند .

بلی هیچ امین و ایمنی را هیچ نماند است لسانی و بلاغت کلاسی در عالم
 ورود مثل تاریخ احکام را غریب است نمود را بدقت این نتواند بعد از ائمه ان در
 هزار سال از ظهور و الحین شمس سیحائی از افق — سامره — آن بلده عنقیره طیبه
 وحدوث رقایع عظیمه خطیره متوجه در طول آن مدت مجدداً آن قریه شهیره در این
 کور افخم اعلی بقدم ابن الله البهی^۱ ضمن اعظام ابوی مزین و مشرف^۲ چنانچه مشاهده
 شد که در همان کویه های شهر که گویا در آن تاریخ اولانی بشکل و هیئت خود باقی
 مانده بود و تزیین و تزیین یافته بود^۳ مانده است تا یک وضعی^۴ مانند سایر شهر
 آن قدیم تاریخی که در سگوانی دولت عثمانی بود مشاهده شد که وجود اقدس
 مبارک مشی میفرمودند و ذلک من بدایع تالیات الکبری^۵ وین در رسالته الامت

ترك

الامنی

در نامه ای که مبارک بنزل است از امیر عالم بلبل^۶ بنی یوسف غلام
 بنی آن بلده مبارک تشریح فرمایند^۷ آن نفس بدتم عالیقدر از افراد قلائلی
 برد که مندرجه مبارک غلامی و نه اعلی ملکوتی و بود اقدس^۸ ده^۹ با وجود بناء و جلال
 و شرف و مکتب و شهرت در دنیا را ظهور خاضع و نزد تو^{۱۰} با تا بحر بیابا تا قدسیه^{۱۱}

خاشع منزل سرای عامرش بر وجه واردین مفتوح و باز و خوان کم اولیلا و نهارا ممدود
و مزین با انواع آلاء و نعماء ممتاز .

باری چون آن خبر بهجت اثر یعنی ورود موکب مبارک به ساصره - رسید

آن طلعت

جمعی عبارت از یازده نفر که از جمله حقیر بودم قصد آن مدینه و تشرّف بلقائی بهمیه نموده

نظر بموسم تابستان و حرارت هوا اوّل شب مهتابی سوار شده قبل از طلوع آفتاب بر نقطه

رسیدیم

مرتفعی که مشرف بر ساصره بود و پیاده شده توقف نمودیم یک نفر از رفقای راه که

مطلّع از وضع و احوال آنجهات و منزل شیخ مذکور بود رفت تا اگر ممکن بشرف حضور

مشرّف و استدعای اذن برای سائرین نماید .

در حالت انتظار و چشم براه مشارالیه از دور نمایان و با دست اشاره کرد

که بیائید بعد از ورود خانج از منزل خذّام مهماندار حاضر مالها را گرفته به اسطبل

بردند داخل شدیم هیکل مبارک در غرفه مخصوصی تشریف داشتند چون

بفوز و فیص تشرّف بآن جمال سورا نائل شدیم لسان شفقت و مرحمت باظهار لطف

وغایت و مرحبا مرحبا متحرک و باطوق فرمودند چرا زحمت کشیدید و مشقت راه
تحمل کردید بعد از صرف چای فرمودند الحین عازم مراجعت هستم ولی شما
خسته هستید امروز را بمانید و راحتی کنید و قیام فرموده از بیت خارج شدند .
آن جمع هم در محضر انور مبارک تا نقطه ای که کالسکه حاضر بود رفتیم در بین راه
چند نفری از اهل فتور که از روی نفاق آمده بودند برخوردند چندان اعتنائی بآنها
نفرموده سوار در کالسکه شده تشریف بردند .

خود

برگشتیم بمنزل سرای آن شیخ و قور جلیل و فرزندان برومندش با وجهی
خندان و بشوش بتکرار خوش آمد گفته بخرفه های متعدده برای خواب و استراحت دلالت
مودند ولی خواب بکلی از دیده ها پرتان و میل راحتی از اجسام گریزان تمام آسایش
دل و جان و روح و روان در آن بود هرچه زودتر بعکس برگردیم و بلبقای آن
محبوب یکتا فائز شویم در هر حال آن روز را در ناصره ماندیم .

۱۲۰

وقت نهار مائده پر سخاوت و گرمی ممدود شیخ محترم مجلل و فرزندان
عزیز مکرم حاضر ایستاده با چهره های گشاده و لبهای خندان تکلیف بجلوس

مودند و بخدمت قیام کردند حین تناول غذا مهماندار معزز مشارکت
فرمودند در حالت وقوف شروع بصحبت و نطق فرموده مدار خطاب و بیاناتش
در مدح و ثنا و ستایش حضرت مولی الوری و اشاره بمقام رفیع حضرتشان و تشویق
و تأکید بر قدر دانی این نعمت عظمی و موعبت کبری و اطاعت و فرمانبرداری و خضوع
و خشوع در ساحت اقدس آن جمال نوره .

هنگام غروب آفتاب از صاحب منزل خواهش کردیم که زحمت کم کنیم
و برگردیم بعگّا و حضرتش اصرار میفرمود که شب را بمانیم بالاخره قبول نمود لکن
بسبب اسی راه بوجود سارقین و قاطعین طرق سواری مسلح از طرف خود بهمراهی
فرستاد مقارن طلوع آفتاب وارد عگّا شدیم معلوم شد که هیکل مبارک از
ناصره یکسر بحیفا تشریف برده اند .

رجوع حضرت مولی الوری از طبریا و ناصره بحیفا

بعد از رجوع وجود اقدس مبارک بحیفا اوضاع سابق بکلی تغییر کرد
حین ورود بجایخاه متعلق بدو نفر از احناء حسین افندی تبریزی و آ محمد علی
اردکانی تشریف میبرند در آن اثناء دوسه نفر از اهل فتور که از عکا
بحیفا رفته و منتظر ورود مبارک بودند و بزعم خود و از روی نفاق نشان دهند
که باستقبال آمده اند داخل جایخاه مذکور میشود چون لحاظ وجود اقدس
با آن می افتد میفرمایند برای چه آمده اید بروید بیرون .

این اوّل مرحله انفصال قطعی از عصبه ناقضین بود و از جایخانه تشریف
میبرند بمقام — خضر — یا — نبی الیاس — چنانچه باین اسامی نزد جمیع طوائف
و ملل مشهور و موصوف است و آن محل عبارت از — غار — بسیار بزرگی است در
دامنه کوه کرمل از سمت غرب قرب ساحل دریا و زیارتگاه عموم است ولی تولیت آن
مقام تقریباً با ملت اسلام است و بهمین سبب خراب و ویران باقی مانده بود .

محاذی آن - غار - رو بیلا منتهی برآس کرمل میشود در آنجا
- غار - کوچکی دیگر هست آن هم منسوب به - ایلیا - یا نسبی الیاس است و آن
نقطه در تصرف مسیحیان عالم بود بالای آن غار کلیسای مجللی بنا نموده و اطراف
آن در نهایت نظافت و آبادی و قصد ملت روح از بنای آن کلیسا بمنظور آن بود که
چون حضرت مسیح کرمه ثانی رجوع فرماید در آن نقطه از کرمل از آسمان سوار
برابر فرود خواهد آمد و البتہ آن اعتقاد ما خود از بشارت کتب مقدسه حاصل
و صحیح و مطابق واقع .

چنانچه جمال قدم جل ذکره و ثنائہ الاعظم همان محل موعود را بقدم

اسر مشرف و مزین فرموده خیمه مبارک در آن نقطه اشرف علیا منصوب و مرتفع .

لوح مبارك - كرمل - در همان مركز اعلى

تيمنا وتبركا آن لوح مبيع در اين مقام درج ميشود

حبدا هذا اليوم الذى فيه تضرعت نجات الرحمن فى الامكان حبدا
هذا اليوم المبارك الذى لا تعادله القرون والاعصار حبدا هذا اليوم ان توجه
وجه القدم الى مقامه اذا نادى الاشياء وعن ورائها الملاء الاعلى يا كرمل انزل
بما اقبل اليك وجه الله مالك ملكوت الاسماء وفاطر السماء اذا اخذها اهتزاز السرور
ونادى باعلى النداء نفسى لاقبالك الفداء ولعنيتك الفداء قد اهلكنى يا مطلع
الحياة فراقك واحرقنى هجرتك لك الحمد بما اسمعتنى نداءك وشرفتنى
بقدمك واحييتنى من نجات آياتك وصرير قلمك الذى جعلته صورا بين عبادك
فلما جاء امرك المبرم نفخت فيه اذا قامت القيامة الكبرى وظهرت الاسرار المكنونة
فى خزائن مالك الاشياء فلما بلغ نداءها الى ذاك المقام الاعلى قلنا يا كرمل
احمدى ربك قد كنت محترقة بنار الفراق اذا ماج بحر الوصال امام وجهك بذلك قررت
عينك وعين الوجود وابتسم ثغر الغيب والشهود طوبى لك بما جعلك الله فى

هذا اليوم مقرّ عرشه ومطلع آياته ومشرق بيّاته طوبى لعبد طاف حولك وذكر ظهورك
وبروزك وما قرّرت به من فضل الله ربّك خذى كأس البقاء باسم ربّك الابهي ثمّ
اشكره بما بدّل حزنك بالسرور وعمّك بالفرح الاكبر رحمة من عنده انه يحبّ المقام
الذي استقرّ فيه عرشه وتشرفّ بقدمه وفاز بلقائه وفيه ارتفع ندائه وصعدت زفراته
يا كرمل بشرى صهيون قولى اتى العكون بسلطان غلب العالم وينور ساطع
به اشرفت الارض ومن عليها اياك ان تكونى متوقفاً فى مقامك اسرعى ثمّ طوفى مدينة
الله التى نزلت من السماء وكعبة الله التى كانت مظاف المقرّبين والمخلصين والملائكة
العالين واحبّ ان ابشر كل بقعة من بقاع الارض وكل مدينة من مدائنها بهذا الظهور
الذى به انجذب فؤاد الطور وادت السدرة الملك والملكوت لله ربّ الارباب
— هذا يوم فيه بشرّ البحر والبرّ واخبر بما يظهر من بعد من عنايات الله المكونة
المستورة عن العقول والابصار — سوف تجرى سفينة الله عليك ويظهر اهل البهاء
الذين ذكرهم فى كتاب الاسماء تبارت مولى الورى الذى بذكره انجذب الذرّات
ونطق لسان العظمة بما كان مكبونا فى علمه ومخزوناً فى كبر قدرته انه لهو المهيمن
على من فى الارض والسماء باسمه المقتدر العزيز المنيع .

برگردیم بمطلب در همان نزدیکی - غار - بزرگ که بمقام - خضر -

معروف ساختمان مختصری عبارت از دوسه غرفه از قرار مسموع از طرف اوقاف اسلامی

بنا شده بود هیكل مبارك نیز در تکمیل آن بنا مساعدت فرموده بودند لهذا

در یکی از آن غرفه ها سکونت میفرمایند یکی دو نفر هم از خدمت قائم

جائی منفرد وساکن جز هدیر امواج دریا صدا وندائی نبود گلستان جاوید

بهائیان نیز در ظل همان نقطه واقع واز جمله امور مشهوره راجع بآن - غار -

بزرگ آنکه محل تدریس - نبی الیاس - و - غار - کوچک که در رأس کرمل واقع

محل خواب و استراحت آنحضرت بوده در سال يك روز موافق ۲۰ ماه تموز

- جولای - آن روز را عید - مار الیاس - میمایند خلق کتیری مسیحی

و غیره بآن نقطه یعنی رأس کرمل شتافته تا سه شبانه روز بعیش و نوش و فرح و انبساط

در آن مکان مشغول .

در مواسم مخصوصه دیگر ملاحظه میشد اهالی قری از اسلام و درزیها

شد رحال بسته با نذر و بیاز مریضهای خود را بهمان - غار - بزرگ - مقام خضر -

آورده داخل مغاره برای شفا چند روز استراحت میدادند و بنام صاحب - غار -

ذبائح تقدیم میکردند .

باری بعد از استقرار هیكل مبارك در آن مكان بالمناوبه احبای عكّار

متدرّجا احضار میفرمودند يك شب توقّف نموده و شرف لقا فائز شده مراجعت

میکردند در احضار حضرت ابوی این لوح ابداع بخط مبارك احلی نازل

هو الله حضرت زين المقرّين با جناب منير امروز عصری
اگر هوا خوش است تشریف بحیفا بیاورند والواح اشراقات
را نیز همراه بیاورند

عع

و در شرفیابی ثانی این توقیع رفیع از یراعه اسور مرقوم وصا در

هو الله جناب میرزا نورالدین علیه بهاء الله الابهی
هو الله جناب نورالدین مکتوب شما ملاحظه گردید کلمات مکنونه را
بجهت جناب شوقی (۱) مرقوم نمائید جناب زین را فردا
شب با میرزا منیر بفرستید والبهاء عليك
عع

(۱) شوقی شخصی از مسافرین وزائرین بود

اقامت هیكل مبارك در آن گوشه خلوت چند ماه امتداد یافت و ذهاب

وایاب مسافرین و مجاورین برای تشرّف حضور آن جمال مبین مداومت داشت .

ولی نظر بعدم اسباب راحت از هر قبیل و تنهائی وجود مبارك در شکاف

کوه بی سروصدا افکار ناراحت و قلوب در اضطراب و وحشت رجا و التماس و تضرّع و ابتهال

از طرف یار و اغیار مستمرّ که حضرتشان رجوع فرمایند ^{بگنا} و از فیض لقا ارواح پزمرده را

ظراوت و لطافت بخشند هر چند مستدعیات استمرار داشت ولی با جابت مقرون

• نمیگشت

چون هجران و حرمان بطول انجامید بالاخره هیئتی از صاحبان مناصب

عالیه و اعیان عکّا و علی را سهم مفتی کبیر عکّا شیخ علی میری از متخرّجین - ازهر -

در مصر که شخص دانشمند فاضل از جهتی و متنفّد و غیر و وقور از جهت دیگر بود

در عرفان بدرجه ایمان و ایقان فائز دائما از فرح روحانی بشوش و خندان بود و بکمال

حکمت رفتار مینمود من بعد مفصلاً ذکر ایشان خواهد شد .

آن هیئت و جمعیت متفقاً یک روز طرف عصر در دو کالسه از عکّا بحیفا

بی خبر بغتة بمقرّ مبارک در مقام — خضر — وارد شدند آن روز و شب از جمله حقیر

در آن محضر منیر مشرف و فائز بودم معلوم است نه مکان خوابی برای آن جمع^{بود} و نه

فراش و غطائی ولی آن حسن را داشت که موسم تابستان و شب مهتابی بود .

هر نحو بود خدّام و دوستانی که بودند تدارک شام و غذائی نمودند

شب سرور و فرح و شادی و حبور بود کلّ حول هیکل مبارک مجتمع و التماس و اصرار

مینمودند که قبول فرموده بعکّا تشریف بیاورند مخصوصاً سر حلقه آن جمع مفتی

مذکور اعلی الله مقامه رجا و التماس را از روی عشق و خلوص و ایمان و صدق میمود

تا آنکه کلمه قبول از فم اطهر صادر گشت دیگر قلم از وصف بهجت و ابسط آن شب

عاجز و قاصر .

هنگام صبح امر فرمودند چند عدد کالسه حاضر وجود اقدس و آن جمع

در حضور باهر المور در حالتیکه غرق در یای فرح و سرور بودند وارد عکّا شدند .

ورود حضرت مولی الوری از حیفا بعکّا

از تشرّف ارض بعکّا بقدم اسور غصن الله الاعظم و سرّه الاکم بعد از آن

هجرتان طولانی یک حیات جدیدی و یک انتعاش بدیعی در قلوب و ارواح خاص و عام

و یار و اغیار احداث گشت مجالس تشرّف و لقا تزیید جست قلم قدرت و پیراعه

اقتدار مرکز مصوص و مرجع مخصوص مبین آیات آن طلعت مختار لیل و نهاراً بر صفحات

الواح متحرک شد یک نفخه روحبخشی در دلها دمیده گشت و یک نفحه جانپوری

بر حدائق قلوب مرور نمود اجتماعات از وجوه علیها غبره پاک شد و احتفالات از وجود

انفس کذبه ظاهراً هر کردید ابرار و اغیار در کل اقطار از آثار عنایت و انوار الطاف آن

نیر به آج در وجد و شعف و ابتهاج و همدم فرح و سرور و انشراح سیل زائرین از

اطراف و اکاف زمین بشطر کعبه مشتاقین جاری و نغمه و ترانه بلبلان فردوس الهی

در مهمانخانه رحمانی و باغ رضوان و حول مظاف ملا اعلی بلند کردید .

حسب الامر و اراده هیکل مبارک ترتیب زیارت روضه مطهره جمال ابهی طراز

مخصوص بدعی بخود گرفت از جمله دستور بیابانهای باغ رضوان و فردوس و غیره در

عکّا که صد ها کوزه های گل حاضر و مهیا کند روز های جمعه و یکشنبه هر هفته

طرف عصر آنها را در خارج دروازه عکّا آماده نمایند هنگام حرکت ^{حضرت} مولی الوری

بذاته الاقدس در آن نقطه تشریف فرما و یاران الهی از مجاورین و مسافرین که

از صد نفر تجاوز مینمود کل حاضر حسب الامر صرف نظام بسته هر یک کوزه گلی برشانه

گذارده دو نفر را در جلو امر میفرمودند که بالمناوبه شروع بتلاوت مناجات با صدای

رسا نمایند .

خود هیکل مبارک نیز کوزه گلی بر کتف لطیف هاده در خارج از صف ایستاده

با آن ترتیب خاضعا خاشعا امر ب حرکت و توجه بروضه منوره مبارکه میفرمودند .

خلق گمیری چون از آن وضع و ترتیب مطلع شده هر هفته در وقت وساعت

معین حاضر شده و در کمال سکون و سکوت و ادب ایستاده تماشای آن مظهره با شکوه

و جلال و هیمنه را مینمودند با آن حال و خضوع و ابتهال را سا وارد گلزار حول روضه

مطهره علیا شده کوزه های گل را مرتب چیده در همان نقطه هیکل مبارک مقابل زیارتگاه

ملا اعلی مطاف اهل جنت ابھی روی زمین جالس و کل را امر بجلوس میفرمودند

و شروع بتلاوت مناجات میشود بعد قیام فرموده زیارتنامه را از همان موقع خارج از روزه
مقدسه نورا تلاوت میفرمودند .

علت و سبب عدم دخول در مقام امنع ابھی آن بود که در همان اوقات
اهل فتور متعمداً میرزا اقا جان را که شرح حال او از پیش گذشت او را در روزه مطهره
مبارکه مقرر و مسکن داده خواب و خوراک در همانجا مینمود و آن بی ادبی و جسارت
و بی حیائی بدرجه قصوی رسیده بود مقصد اهل فتور نظر بتعلیماتی که باو داده
بودند آن بود که حین دخول هیکل مبارک در روزه مبارکه واجباً در محضر انور قیام
بر حرکت و جسارتی کند و اسباب فتنه و فساد میفراهم آرد لہذا از خارج زیارت نامه
تلاوت میشود .

بہمین منظور کہ مجال فساد با اهل فتور داده نشود اوقات زیارت داءما
ہیکل مبارک تذکر میدادند و سفارش و نصیحت میفرمودند کہ چون قصد زیارت مینمائید
بکمال خضوع توجہ کنید و آنچه از اهل فتور میشنوید اعتنائی نکید حتی اگر بمن
(وجود مبارک) سب و شتم کردند سکوت کنید و جواب ندهید .

سقایه گلزا روضه مطهره مبارکه در عکّا

واز جمله ترتیبات بدیعه جمیله سقایه اوراد وازهار حول روضه منوره ابهس بود هر نفسی از طائفین حول وزائین ومسافرین یک کوزه ئی از - مس - حاضر نموده نام خود را روی آن حفر کرده در محلی که نزدیک قصر مبارک بهجی بود ومحل اجتماع یاران قبل از عنم زیارت در یکی از غرفه های آن محل مرتب چیده وحاضر وقت سقایه شروع به آبیاری میشد یک کوزه هم مخصوص هیکل مبارک حضرت مولی الوری بود .

نزدیکی قصر مبارک جوی آب شیرین روانی بود که بهکّا میرفت واز آن آب مینوشیدند ولی سر پوشیده بود ^{نقط} باندازه ئی باز بود که بتوان یک ظرف فرو برد و آب برداشت .

لهذا دونفراز احبّاء لب جونشسته وظیفه شان بر کردن کوزها بود هیکل مبارک بر شانه لطیف کوزه آب در جلو ودوستان در محظر انور مدت یکساعت بل دو ساعت او ازید با یک وجد ^{وشوق} وشعف وسروری بسقایه گاهن جمعا وگهی افراد مشغول .

بعضی از افراد جوانان ظرفهای بزرگتر مملو از ماء برداشته و سریعتر رفت

در ضمن

وآمد سرچونموده وجود اقدس مبارک ملاحظاتی فرموده میفرمودند مقصد از سقایه

روح وریحان و فرح و ابتهاج است که باین موهبت فائزید نه تعب و رنج و خستگی .

در یکی از آن روزهایی که چشم عالم ندیده و خواهد دید ولذت آن

وجد و طرب را نجشیده و خواهد چشید حقیر دو ظرف آب در دو دست داشتم

التفات نظر عیاتی فرموده فرمودند - برو ظرفها را بگذار تو دیشب تب داشتی

لزوم ندارد آبیاری کی - .

بعضی از روزهای زیارت سقایه تا بعد از غروب آفتاب بطول می انجامید

و بعضی از اوقات هیکل مبارک کل را امر با کتفا میفرمودند و خود وجود اقدس تنها

ویکتا بسقایه مشغول .

در آن اوقات و ایام از جمله زائرین و مسافرین عده ای از درویش مؤمنین

با سر حلقه مجذبان جناب - درویش مونس - بودند که در لوحی از الواح خطا با

له میفرمایند — ای مونسیاران — وجاب درویش طیفور و درویش یوقده
و درویش یوصده و غیره از ابتدای شروع بسقایه آن هیئت در اویش حسب الامر مبارک
مقابل روضه مقدسه نورا صف ایستاده با نغمه خوش و ترانه دلریا بتلاوت قصائد
و غزلیات جمال قدم جل شائنه و ثناء تا انتهای آبیاری مشغول آن ترتیبات بدیعه
شهور و سنین عدیده امتداد یافت و یک حالت فرح و انبساط مخصوصی احداث و ایجاد
کرده بود .

وضع زیارت رأس سه صعود جمال قدم جل اسمہ الاعظم

واز جمله ترتیبات لطیفه ملیحه آنکه حسب الامر اقدس حضرت من اراده
الله عدّه زیادی فانوس که هر یک دو عدد شمع در او گذارده میشود تدارک شده
در آن شب که رأس سه صعود واقع میشود بعد از غروب آفتاب احبّا خارج
دروازه عکّا مجتمع وهیکل انور حاضر دو نفر دو نفر صرف بسته یکی از طرف یمین
و دیگری از طرف یسار فانوسهای روشن را بدست گرفته یقسمیکه یک خطّ نورانی طولانی
تشکیل میداد دو نفر هم در جلو بهمان قسم و طرازی که کوزه های گل برده میشود
بتلاوت مناجات مشغول وجود اقدس مبارک هم خارج از صف در یک طرف ماشیا
در حرکت با آن نظم و ترتیب وارد روضه مسوره علیا شده فانوسها را حول گلزار
آویخته جلوس میفرمودند و امر بتلاوت مناجات مینمودند و بعد قیام فرموده بنفسه
المقدّس زیارتنامه را تلاوت میفرمودند .

پس از صرف شام که اغلب عبارت از - آب گوشت - و ماست و خیار و بعض سبزه
جات بود اشعار و قصائدی که مناسب آن لیلۃ الاحزان بود با صوت حزین وآه و ناله های
غمگین قرائت میشد .

قبل از طلوع فجر یعنی در همان دقائق و لحظات صعود مجدّد شروع

بتلاوت الواح مخصوصه و بعد زیارتنامه واحباً بمنازل خود رجوع مینمودند البتّه قبل

از انفصال قطعی آن ترتیبات مذکوره در قصر مبارک و روضه مطهره مبارکه مجری میشد ولی

بعد نظر بهمان علل و اسبابی که از قبل ذکر شد در خان ^{حول} قبله العالم و کعبه الام اتّخاذ

• میگشت

معلوم و واضح است که آن ترتیبات بدیعه و تنظیمات جمیله و آن شغف و شور

و فرح و سرور احباً و ثابتین بر عهد و میثاق جمال اهل بیت در مذاق اهل فتور تلخ و ناکوارا

و محرک عرق حقد و حسد و عداوت و بغضا ولی جرئت تقرّب و تکلم نداشتند جز آنکه بحیل

فته و فساد ^{و تشبّث} تمسک جویند و مشکلات و معضلاتی فراهم آرند که منجر بتضییقات و صدمات

کل گردد این بود که محض جلوگیری و دفع و رفع نوایا و مقاصد سوء مبغضین و مفسدین

ناقضین عهد آن جمال مبین هیکل مبارک مکرّر بر مکرّر احباً را نصیحت میفرمودند که

بیدار و پراستباه باشد و در مقابل اقوال و اعمال و افعال آنان ساکت و صابرتا

آتش فساد شعله نزند و اهل فتور از وصول بآرب خویش مأیوس و مدحور گردند •

باری در آن ایام واوان بغتة شخص پیدا شد گاهی خود را بنام سید
علی ممقانی وگهی سید رضوان علی معرفتی مینمود و معلوم شد که از کجا وجه جا آمده
چند روزی نگذشت که در زمره اهل فتور محشور شد و بار بار غرور ملحق گردید .
بعدها معلوم شد و خودش اقرار و اعتراف میکرد که حج^۳ فروش بوده و بازده مرتبه بحج
رفته و کم کم از اعمال و افعال شیریده بر میداشت که مرادش از آن اسفار لخت کردن حج آج
و سرقت اموال اموات در موسم حج از خاتم و ساعت و نقد و غیره بوده بی نهایت جسور
و بی باک بود و بی پایه و مایه و اصلا مفهوم نمیشد که در چه سبیلی سالک و بر چه
صراطی مستقیم و واقف .

البته چنان شخصی نزد اهل فتور آلت قابلی برای ایقاد نافرته و فساد

بود .

چنانچه یومی از ایام زیارت ناقضین نقشه ی کشیده و بزعم خود وسیله
اغتشاش را تدارک کرده و برای تنفیذ آن قصد و مرام شیطانی چند نفر از اغیار معاندین

را دعوت کرده تا شاهد واقعه باشد در غره ئی که مشرف بر روزه مبارکه بود جمع
و تماشا میکردند چون هیکل مبارک حضرت مولی الوری کلزار حول روزه مظهره نورا^{وارد}
شدند جلوس فرمودند و حاضرین را امر فرمودند کل بشیند و شروع بتلاوت مناجات
شد .

در اثنای تلاوت بغتة پنجره غره ئی از غرفات روزه مبارکه از داخل که محاذی
جلوس هیکل مبارک و جمع فائزین بود باز شد و میرزا آقا جان معهود در حالتیکه یک
قطعه لباس سفید بلندی کفن ماسد بتن ایستاده و اوراقی در دست گرفته بصوت بلند
شروع بخواندن کرد و عباراتی تلفظ میکرد که هیجان آور بود و ضمنا گاهی انگشت
خود را بحلقوم خود میکشید و فریاد میزد — تلك حنجر البهاء مقطوعة باسیانکم —
و اشاره بجالسین حول روزه مظهره مبارکه میکرد هیکل مبارک در کمال وقار و تسلیم
جالس و تلاوت مناجات مستمر البتة بین آن جمع بعض جوانان و حتی بعض قوی ساعدان
فدائیان از دنیا و ما فیها گذشته حاضر و موجود بودند ولی نظر با و امر مشدده
و نصایح مکرره اکیده و خضوع و خشوع و اطاعت کلمه قدسیه مبارکه ادنی حرکت مغایری از
احدی صادر نکشت .

چون آقا جان آن سکون و سکوت وی اعتنائی را دید بغتة با همان وضع
و حالت و لباس کفن فریاد زنان از روضه مبارکه خارج ^{مطهره} و حمله کنان خواست خود را در بین
جمع جالسین و زائرین اندازد که ناگاه سید علی معقانی مذکور که از جمله تماشاچیان
و ناظران بود بر حسب تعلیمات و دستورات اهل فتور جلو آمد و او را در بر گرفت
و او را تعمداً رها کرد دو باره او را ضبط کرد این عمل را تکرار مینمود صدای خنده
ناقضین که در اطراف بودند و تماشا میکردند و آن نمایش را ترتیب داده بودند مسموع
میشد .

با آن فضایح اعمال و قبایح افعال اکتفا ننموده بعد از تلاوت زیارت نامه
چند قدمی هیکل مبارک از احبباً افراد یافتند ملاحظه شد سید مذکور در حالتیکه
ورقه‌ای در دست داشت بعجله رفت و مقابل هیکل مبارک ایستاد و در کمال جسارت
طرف رداً حضرتشان را گرفته تکان شدیدی میدهد و عرض مینماید این ورقه خطّ جمال
مبارکست در حقّ هر مدعی چنین و چنان میفرمایند و شما یعنی حضرت مولی الوری
ادعا کرده اند اصرار زیاد میکند به بینید این خطّ جمال مبارکست در
صورتیکه امّی صرف و عامی بحت بود ولی تعلیمات و تلقینات با و چنین بود .

نص بیانات قدسیه مبارکه در جواب گفتار سید در آن حین باثر قلم مبارک
حضرتشان موجود و محفوظ و در این مقام ذکر خواهد شد .

در یکی از مراسلات حقیر که شرح و تفصیل آن روز و آن واقعه^۱ نوشته بودم
و حسب الامر که باید مراسلات قبل از ارسال بلحاظ انور اطهر برسد چون آن مکتوب
را تقدیم حضور باهر النور نمودم و بشرف لحاظ مبارک فائز راجع بقضیه این بیانات
مبارکه را که در ورقه علیحدّه و در متن خود مکتوب باثر قلم انور مرقم فرمودند که ضمّ
نمایم در این موقع درج میشود قوله المبارک الاعلی

— در این روز مخصوص در چنین مجمع احبّاء واضح است که اینست که من اراده الله
مدعی مقامات باطله و استغفر الله مفتری و کاذب است و شماها مشرک تا احبّای
الهی تحملّ چنین جسارتی ننمایند فوراً آن سید را اندیّتی کنند و آنها در
قصر در کمال عظمت نشسته و از محلّ واقعه دور برخیزند و حکومت شکایت کند
آن وقت حکومت من اراده الله را با جمیع احبّاء گرفته در حبس و زندان اندازد ولی
یمکرون و یمکر الله و الله خیر الما کرین من اراده الله شب پیش جمیع را بیدار
کرد و الاّ لابدّ فسادی برپا میشود کلّمّا او قدوا ناراً اطفاها الله — انتهى
للحرب

معلوم است بیانات مبارکه مذکوره در فوق راجع بجسارتهای سید است که

در محضر مبارک از او صادر شد .

امّا راجع بورقه ئی که در دست داشته و میخواستہ ارائه دهد در جواب

او بخط اقدس مبارک این جمله ها مرقوم میفرمایند

— آسید این لوح تذکره مرور نیست که من سر با نگاه کم فردا بیار

در خانه ما تلاوت میکنیم وملاحظه مینمائیم اگر فی الحقیقه اثر قلم مبارک است

وتغییر وتصحیف وتحریف نشده تصدیق مینمائیم واز آن روز تا بحال جرئت

فرستادن آن لوح را ننموده اند — انتهى

بعد از حادثه آن روز چنانچه از بیان مبارک واضح ومعلوم که بیم آن بود

از طغیان فساد ناقضین امور خطیره حادث شود محض احتیاط در مستقبل هیکل

انور از حکومت خواستند که ایام زیارت یک نفر ژاندارم مخصوص همراه احباً باشد حکومت

هم فوراً یک نفر بنام — حاج محمد المصری — را معین کرد که در هفته دوروز جمعه

ویکشنبه در میعاد معین طرف عصر حاضر میشد و در ذهاب و ایاب همراه بود و حین زیارت چند قدم فاصله بکمال ادب و احترام می ایستاد تا زیارت تمام شود .

از آن روز بعد دیگر اهل فتور جسارت و اقدام با آن گونه اعمال ننمودند و چون از این راه ما یوس وصول با اهداف شیطانیه خود شدند بطریق و اسلوب دیگر تمسک جستند چنانچه در صفحات آتیه ذکر خواهد شد .

اما زاندام مذکور بسیار سلیم النفس و عارف مسلک و مورد عنایت و مکرمت حضرت مولی الوری بود سالها بعد از تغییر اوضاع و مراجعت هیکل مبارک از ممالک غرب و جنگ عمومی اوئی از آن شخص خبری نبود تا آنکه یک روز بعد از صعود مرکز میثاق جمال ابهی در مقام اعلی حاضر با عبای سفید و محاسن سفید مدتی در کمال ادب در مقام انور حضرت عبد البهاء متأثرانه بدعا و نیاز مشغول و رفت و دیگر خبری از او نشد .

حادثه متصاعد برفیق اعلیٰ حضرت سمندر و حرم محترمه شان

تقریباً در همان اوقات حضرت سمندر و حرم محترمه شان علیهما رضوان الله
وبهائے بارضرا قدس و وارد و فائز یومی از ایام با اذن و اجازه هیکل مبارک من اراده الله
رفتند بقصر ^{مبارک} بهسجی بقصد زیارت روضه مطهره مبارکه نورا و ضمناً اگر ممکن شود با
صبیه خود ملاقات کند و او را از دست اهل نفاق و شقاق نجات دهند و همراه خود
ببرند فعلاً در عتبه مقدسه ملاقات حاصل و با صبیه خود در کمال محبت و شفقت
و مهربانی مذاکره و صحبت مینمایند که بقای شما در قصر دیگر لزوم و معنی ندارد
بالاخره راضی میشود که بمعیت والدین محترمین خود برود ولی جاسوسها که از هر
طرف مراقب و مواظب حرکات و صحبتهای آنان بودند و ملتفت میشوند که صبیه راضی شده
برود بغتة فریاد میزنند برسید که حضرات میخواهند صبیه شانرا برابیند لذا
عدّهئی از ناقضین از ذکور و اناث بر سر آنمظلومان ریخته کتک فراوانی بحضرت سمندر
و قرینه محترمه شان میزنند ز روی زمین میکشند و دشنام میدهند و آنان را توقیف میکنند
و صبیه را از دست آنها رها میکنند .

در لحظاتی که آن امور در جوار قصر بهجی در جریان فصل موسم تابستان

و از شب قدری گذشته و جناب سمندر و حریشان مراجعت نکرده اند حضرت مولی الوری

عبد البهاء در خانه موسوم - بسرایه عبد الله پاشا - در مدخل بیت وحیدا فریدا

روی نیم کنی جالس حقیر هم در گوشه ئی ایستاده وقت میگذشت و ساعات طی میشد

و خبری از مشارالیهما نبود .

در آن اثنا یکی از خدّام روضه مطهره مبارکه وارد بیت شد و قضیه را بنحوی

که ذکر شد معروض حضور انور مبارک نمود فوراً شخصی از دوستان را امر فرمودند برود

منزل - مستنطق - نامش - یاسین افندی - بود و از قبل حضرتشان بگوید که الان

بیاید طولی نکشید که نامبرده حاضر شد این شخص خود یکی از اعداء بود که

سمیت مفتریات ناقضین در او تأثیر شدید نموده بود .

تفصیل واقعه را از زبان خبر آورنده با و فرمودند و فرمودند الحین

باید بروی بهجی و رسیدگی بحادثه نمائی و حضرات را خلاص کنی کالسه حاضر

است سوار شو و برو از شب خیلی گذشت و هنوز هیکل مبارک در حالت انتظار جالس

بالاخره حضرت سمندر با وضع اسف آوری از خستگی و شوریدگی حاضر و فائز و مشرف
ولی با يك روحانیتى كانه امرى واقع نشده و عرضى ويا اظهارى بهیچوجه ننمودند
ولی وجود مبارك متبسماً بایشان فرمودند كه شما هم قسمت و نصیبى برديد قیام فرمودند
وامر فرمودند بروند راحتى نمایند .

حادثه جناب میرزا موسی خان - حکیم باشی قزوینی

در میان وقایع گوناگون و حوادث روز افزون ضمن زائرین کعبه جمال مبین از
شعر جلیل
جمله جناب حکیم باشی قزوینی علیه رحمة الله والطفه بودند و در معیت ایشان حاجی
- ایمان - نامی از اهالی آذربایجان و از قدمای یاران حضرت سبحان .

یومی از ایام که از عکّا با کالسکه عازم زیارت روضه مطهره مبارکه با عده ئی
از مسافرین بودند بین راه نظر بنا همواری طریق کالسکه بر میگردد و بزمین میخورد
و استخوان بازوی دست چپ یا راست ایشان درست در نظره میشکند از همان
بین راه ایشانرا بسرعت برگردانند بمسافر خانه ئی که در - کارواسرا - بود
نظر بکسرت مسافرین و تنگی مکان چون جای راحت و محل استراحت چنانکه باید و شاید
نبود لهذا در غرفه ئی که مخصوص کتابت ابوی و جنب مسافر خانه بود ایشان را وارد
هیکل مبارک فوراً سه چهار نفر از اطبّار امر فرمودند حاضر شدند و بازوی ایشانرا
- گچ - گرفتند و بتداوی مشغول شدند آن وجود مسعود درد و الم شدید را
با وجهی بشوش و خندان تحمل مینمود و ابدا آثار ملال و یا تالمی از چهره ایشان
نمودار نمیشد تقریباً چهل روز در بستر راحت آرامیدند و هر روز مورد

تفقد احوال و عنایت وجود اقدس مبارک بودند تا آنکه شفای تام حاصل گشت .

این حادثه را اهل فتور که در واقع از هر حیث فاقد الادراک والشعور بودند

مورد تمسخر و استهزا^۱ نموده بودند و از روی تحقیر و استخفاف این مثل را بر زبان

میراندند که — دست شکسته وبال گردن است — .

البتة هياكل محجوبه مجعوله چون نفوس ثابته راسخه را پروانه وار طائف

حول سراج میثاق میدیدند از روی حسد و بغضا زبان بسخریه^۲ و استهزا میکشوند

این داب و شائ^۳ غافلین و مسکین در جمیع ظهورات الهیه^۴ بوده سنة الله التي خلت

من قبل ولن تجد لسنة الله تبديلا چنانچه در کتب و صحف قبل بتفصیل

مذکور و مسطور .

وقت مرخصی با کشتی از عکّا حرکت کردند چند نفر از احباب^۵ که در قایق

مشایعت ایشان را تا کشتی نمودند ذکر میکردند که دریا قدری متلاطم بود

جناب حکیم باشی خواستند مزاحی با حاجی — ایمان — نمایند گفتند حاجی ایمان

چه میگوئی اگر تورا بدریا بیندازم در جواب میگوید بسیار خوب حاضرم و حرفی

ندارم اگر مرا بدریا بیندازید ولی آنوقت شما بی — ایمان — خواهید بود .

خبر قتل ناصرالدین شاه قاجار

وشهادت حضرت ورقا وسلیشان حضرت روح الله

در خلال آن احوال شرکت اخبار عالی ^{بر} - روتر - انتشار داد که ناصر

الدین شاه مقتول و قتل را سهوا یا عدم تحقیق در سبب و علت آن بر قیاس کرده اولی
که بعد از شهادت حضرت ربّ اعلی روح ما سواه فداه جاهلی در طیانچه صاچمه گذارده
شاه را هدف تیر مینماید ولی تیرکاری نبود آن عمل را بیابیان نسبت دادند

شاه غضبناک و ملت در هیجان جمال قدم جلّ شأنه الاعظم را اخذ و در سیاه چال طهران
مسجون نمودند و چه جواهر وجوداتی که بسبب همان حادثه شربت شهادت را نوشیدند
تا آنکه با لآخره منجر بسفر مبارک بعراق عرب شد چنانچه در لوح مبارک سلطان والواح
منیعه اخیری شرح وتفصیل بلایای وارده ومصائب نازله و حوادث ^{مهیبه} رهیبه از قلم اعلی جاری

• ونازل

در این کرة ثانی ^{نیز} رمی شاه را نسبت بهائیان یا بابیان دادند از

جمله برای حاکم عکا همان خبر تلگرافی رسیده بود و خبر را بمحضر مبارک حضرت

مولی الوری معروض میدارد میفرمایند خیر این خبر صحیح نه وچنین ارتکاب
عمل بهائیان نه و عنقریب حقیقت واضح و معلوم شود طولی نکشید از همان
مصدر — روتر — انتشار یافت که قتل شاه ربطی بهائیان نداشته در تحقیق
واستنتاج معلوم میشود که میرزا رضا نامی کرمانی از روی عداوت و انتقام شخصی شاه
را هدف گلوله ساخته و از پا بینداخته .

البتّه در ایران نظر بهمان عقیده سابق که باینها قصد حیات شاه را
داشتند ظالمی بزعم باطل خود برای خدمت بد دولت و ملت و حفظ وصیانت شریعت
و تقرّب بسریر سلطنت قبل از تحقیق چنان حادثه مهمّی فوراً حضرت ورقا و سلیل عزیز
حضرت روح الله را در طهران اخذ و شهید مینمایند دیگر ملاحظه شود از آن فاجعه
الیمه چه همّ و غمی بر قلوب دوستان وارد و چگونه احزان طلعت مرکز میثاق جمال رحمن
را احاطه نمود .

صبح بود حقیر در بیت مبارک ایستاده هیكل انور در حالتیکه يك دانه
گل — رازقی — صد پر معطر بین انامل حضرتشان بود از بیت خارج مرفوع آقا
رضا قنّاد علیه بهاء الله ورحمته که در منزلشان در همان جوار بود رسیدند بایشان

فرمودند بیا و گل را باو عنایت فرمودند و فرمودند این گل بوی ورقا را میدهد
و بعد فرمودند ایشانرا شهید کرده اند در الواح عدیده ذکر آن شهیدین
مجیدین از یراعه حضرت مولی الوری باعلی العنایات و ابهی اللطاف مذکور و مسطور .

بمناسبت آن حادثه محزنه مرفوع حاجی میرزا حیدر علی مبلغ شهیر علیه

رضوان الله و انواره حکایت میفرمود سفری حضرت ورقاء شهید بارض اقدس نمودند
و شرف لقای جمال امنع ابهی جل بهائ و ثنائ فائز و مشرف شدند . بعد از مراجعت
بپهران گاه گاهی در مجالس خاص و عام در کمال وجد و سرور اظهار میداشتند که من
در این سفر بارض مقصود و فوز بقاء الله بعنایت خاص فائز شدم که هیچ نفسی با آن
نائل نگشته ولی نمیفرمود که آن عنایت چیست و آن موهبت کدام بالاخره بعد از
الحاح و اصرار جناب ورقاء فرمود در یکی از شرفیابیها تلقاء وجه عرض کردم

— مراد از آیه نازل در کتاب اقدس که میفرماید — اذا غیض بحر الوصال و قضی

کتاب المبلء فی المال توجهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل

القدیم کیست فرمودند مراد غصن اعظم است عرض

کردم هر چند نمیخواهم تا آن وقت و زمان در قید حیات باشم ولی اگر

— مقدّر رجبان باشد که بمانم رجا واستدعا مینمایم که در آن یوم بشهادت

فائز شوم وفدای غصن اعظم کردم قبول فرمودند

اینست آن عنایت عظمی و عطیة کبری •

این قصیده فریده ذیل که از جمله قصائد عدیده کثیره آن شهید مجید

صادق

در ستایش و ثنای ربّ حمید است دلالت بر عشق و شوق و شا هدک بر علو عرفان و سمو

ایقان آن آیت رحمن است و در واقع لسان حال جمیع ثابتین و راسخین بر عهد

و میثاق طلعت بوده و هست •

وهذا هو القصيدة الرشيقه البليغة

مراداده جان بوی عبید البها	زمن برده دل روی عبید البها
چومن ^{صد} هزاران دل زار اسیر	بهرتارگیسوی عبید البها
دهد هر نفس صد جهان روح و جان	بمن نفعه سوی عبید البها
شود رشک جنت اگر بر جحیم	وزد بوی مینوی عبید البها
بمعراج جان قاب قوسین ما	بود قوس ابروی عبید البها
مرا جنت جان و فردوس روح	بود لم یزل کوی عبید البها
دما دم دهد مرده گان را حیات	لب لعل دلجوی عبید البها
بهر سو که رو میکم در دو کون	بود روی دل سوی عبید البها
ز بحر البحور قدم مستمر	بود لجه ازجوی عبید البها
ز خلق ز خوی جمال قدم	حکایت کند خوی عبید البها
ندیدی اگر وجه حق را ببین	بر خسار نیگوی عبید البها
شد اعلام الملك لله یلند	بعالم ز نیروی عبید البها

بنام زوی عبید البها	بگردون برافراشت رایات نصر
مگر چشم جا دوی عبید البها	در آفاق انفس دگرگرفته نیست
زهجر جفا جوی عبید البها	وصال وفا داریار الغیاث
اگر بشنود هوی عبید البها	نهد عقل کل رو بدشت جنون
زبانک تعالیوی عبید البها	شتاید عدم سوی ملک وجود
بود در ترا زوی عبید البها	جهان و آنچه در روی کم از ذره‌ی

بگلزار حق صد هزاران هزار

چو ورقا ثناگوی عبید البها

با آن همه مشاغل و مشاغل و مشاغل هیکل مبارک حضرت عبد البهاء اهتمام و توجه

کلی بترتیب و تعلیم اطفال و جوانان بهائی در عکّا داشتند برای اجرای آن
منظور که از اهمّ امور در سا حّت اقدس محسوب حقیر را احضار فرمودند و فرمودند
میخواهم مدرسه بی مهیّا کم در همان غرفه خود که جنب مسافرخانه واقع غرفه وسیعی
بود و اداره آن موقوف بتوسط برو و لوازم و اسباب آنرا تهیه و تدارک نما حقیر هم
حسب الامر مبارک نجّاری آورده آنچه لوازم بود از نیم کت و غیره حاضر ساخته بعد از
اتمام ملاحظه فرموده تحسین فرمودند وجه مخارج را هیکل مبارک عنایت فرمودند
دروس عبارت از کتاب مستطاب ایقان - گلستان سعدی - مقدمات حساب ضرب
و تقسیم - کتب ابتدائی انگلیزی - خطّ عربی و فارسی - املا و غیره بود .

از صبح تا ظهر اطفال مشغول بدرس بودند و از ظهر بیعد حسب

الامر بصنایع متنوّعه مشغول میشدند از جمله بعضی نزد دای حقیر عبد الحسین

علیه رحمة الله که اوّل استاد اُرسی دوز محسوب بود و موفق بر آن شده بود که

یک جفت ارسی برای اقدام مبارک جمال ابهی جلّ جلاله و ثنائیه تدارک کند و مورد

قبول و عنایت واقع کار میکردند و صنعت تعلیم میگرفتند و قسمتی دیگر بصنعت نجّاری

و غیره مشغول .

(۱) کفّاش

آن مدرسه در ظلّ لحاظ الطاف وجود مبارك بود اكثر ايام هنگام صبح

که بمسافرخانه تشریف می آوردند و مجلس تشرّف زائرین و مسافرین بقدم انور مبارك مزین

وآراسته میشد در غرفه تدریس نیز تشریف فرما و تلامیذ را تشویق بر تحصیل و تعلیم میفرمودند

مرفوع دکتریونس خان افروخته علیه بهاء الله ورحمته که در آن ايام مشرفّ

وفائز بودند حسب الامر اقدس کمک و مساعدت در قرائت فارسی و تعلیم لغت انگلیزی

• مینمودند

بعلاوه ابوی هم حسب الاراده هیکل مبارك بعدة ئی از جوانان تفسیر

آیات قرآن را روزی يك ساعت او ازید بیان و توضیح میدادند •

قبل از حوادث مذکوره فوق حضرت ابوالفضائل شهیر و مورخ بی نظیر

علیه رضوان الله والطفه بارض اقدس وارد ومدّت مدیدی یعنی شهور عدیده بامر اقدس

توقف نمودند محلّی را مخصوص در بیت مبارك معین فرمودند که شبها تمام جوانان

• را تعلیم دهند

تعالیم اوّلاً کتاب مبارک ایقان بود که یک صفحه او ازید از آنرا تلاوت

وبعد معانی را شرح وتفصیل میدادند که در واقع درس تبلیغ بود .

وبعد قواعد لغت عربی یعنی صرف ونحو را تعلیم میدادند و در

ضمن شرح حیات خود و کیفیت تصدیق خویش را بامر مبارک بیان مینمودند . هیکل

مبارک حضرت مولی الوری از آن ترتیب بی نهایت اظهار مسرت میفرمودند حتی

بعضی اوقات کبار احبّاراً میفرمودند بروید در مجلس ابوالفضائل وحاضر شوید .

خطاطشاهی

همچنین برای حسن خطّ متصاعد الی الله مشکین قلم علیه رحمة الله والطفانه

را دستور فرمودند که اطفال وجوانان را تعلیم خطّ دهند لهذا شبها در غره ئی

مجتمع ومتجاوز از دو ساعت بهر يك سر مشق میدادند و آن مدت کلّ مشغول نوشتن

بودند وقواعد حسن خطّ را تحصیل میکردند .

هفته ئی يك روز صبح جمعه هر يك سطری مشق یا چند سطر از روی کتاب

گلستان نوشته در بیرونی مبارک حاضر میشدند و بترتیب تقدیم محضر انور نموده

با خط مبارک عبارت تشویق آمیزی از قبیل - آفرین بسیار خوب نوشته است -
یا - صد آفرین - یا - خوب نوشته است - صفحه را مزین فرموده و بهر کدام
وجهی عنایت فرموده مرخص میفرمودند .

البته آن دستگاه تدریس هم از سهام فتنه و فساد ناقضین نجات نیافت
بمقامات مخصوصه شکایت رفت که حضرات بی رخصه و بی اجازه از وزارت معارف مدرسه
باز نموده اند و این اقدام مخالف قوانین دولت محسوب بنا بر آن شکایت از
طرف حکومت اشخاصی معین شدند و برای تفتیش و تحقیق حاضر گشتند لذا هیکل
مبارک خطاب بمتصرف نامه ئی از لسان حقیر مرقوم فرمودند باین مضمون که در این
مدرسه فقط دروس ابتدائی تعلیم داده میشود از قبیل کلستان سعدی - کتب ابتدائی
انگلیزی - قرائت - و مقدمات حساب و املا و خط فارسی و عربی و تا این حد
قضیه منتهی شد و تدریس مداومت میکرد .

ورود بشارت اولیّه در اقبال و تصدیق نفوس ذکیّه در امریک ویدایت حضور

وتشرّف آنان

بمناسبت آن اخبار مسرّت انگیز اراده هیکل مبارک بر تحصیل لغت انگلیزی

بقدر امکان تعلق گرفت در آن زمان و ایام واقفین بر آن لغت بسیار کمیاب

مخصوصا در عکّا معذک شخص مسیحی را که عالم با آن لغت بود تعیین فرمودند

شبهها حقیر و اخوی منیر منزل او رفته تعلیم میگرفتیم و دائما تشویق و تاکید میفرمودند

گاهی که بحضور انور شرفیاب میشدم بعضراشیا را نام برده میفرمودند بلغت انگلیزی

چه میگویند . همچنین خانم مسیحی در بیت مبارک صبا یای وجود اقدس را درس

و تعلیم لغت انگلیزی میداد .

بتاریخ دهم - ۱۰ - دسمبر ۱۸۹۸ دسته اول زائرین از ممالک

غربیه مخصوصا از امریک شروع بورود بسجن اعظم جمال مبین نمود از زائرین

و وافدین اولیّه اسامی بعضی از آنها که در خاطر از جمله دکتر گسنگر و خانمشان

لوا - چارلس میسون ری - مستر و میس هوارد مکات - مستر دوج -

۲
- مستراگنو - جناب مکسول و حریشان - جناب هیپولیت دریفوس از پاریس
و امة الله کلیفورڈ باری که کتاب - مفاوضات - در جواب سوالات آن محترمه
صادر و غیرهم بسیار که از امریک متدرجا وارد میشدند و منزل و ماوی در قسمت
مخصوصی از بیت مبارک موسوم به - سرایه عبد الله پاشا - مینمودند .

حضور اندوات مخلصه و نفوس مشتعلہ منجذبہ بیک صفای خاصی و یک لطافت
و روحانیت مخصوصی داشت و جوه و جوه جدیدی بود و صدور منشرح بفیض
بدیعی وضع و کیفیت تشریف آنان در اوّل وهله در محضرانور چه فرداً و چه
جمعاً دیدنی بود نه گفتنی بود و نه شنیدنی یعنی نمیتوان و بهیچوجه من الوجوه
ممکن نه وصف آن نوع و طراز و حالت تشریف را بیان نمود و یا تعریف و توصیف کرد
چون ماعیان تشه لیب بودند که ببحر حیات جاودانی راه یافته اند و عاشقان
جان سوخته و دل باخته ئی بودند که بوصال محبوب و معشوق حقیقی فائز و نائل گشته
اند .

چون در بیت مبارک در غرفه پذیرائی و شرفیابی در کمال سکون و سکوت
وارد میشدند و نظرشان بآن جمال نورانی روشن میشد و آن تبسم شیرین را بر
لبهای نازنین مشاهده میکردند و صوت رقیق لطیف خون احلای مرحبا مرحبا
را از فم اطهر نورا استماع میکردند و اله و حیران و تمامه بی اختیار شده / يك يك
با وجد و انجذاب مزوج بدموع فرح و سرور نزدیک رفته در حالتیکه هیکل مبارک
قائم در کمال خضوع و خشوع نزد اقدام مبارک زانو خم نموده ذیل انور را گرفته
میبوسیدند هر چند وجود اقدس امتناع میفرمودند ولی جذب و وله زائرین
و فائزین بدرجه ئی بود که شرفیابی و تواضع را اوج سعادت کبری و منقبت و موهبت
عظمی میشمردند .

هر که در آن لحظات موجود و حاضر بود و آن منظره عجیب ملکوتی و صورتی
از عالم غیب لاهوتی را میدید از فرط شادایی بی اختیار میگریست و معنی انجذابات
روح را بعوالم الهی و انقطاع نفوس را از عالم مادی و تعلق بمقامات روحانی تا اندازه ئی
ادراک میکرد .

همچنین قدرت و عظمت و تأثیر و نفوذ کلمه الله را در قلوب و ارواح بی چشم

سر و سر مشاهده میکرد ولی البتّه بشر از ادراک کنه آن مراتب و مقامات و تجلیل

آن انعکاسات و تجلیات کما هی عاجز بوده ولم یزل ولا یزال قاصر خواهد بود .

در جلسه شرفیابی اوّل بیانات مبارکه با همان تبسّمهای نمکین و اشراق انوار

از جبین مبین که در هیچ حالتی انفکاک از چهره زیبا نداشت راجع باحوال پرسى

و خوش آمد و راحت بودن آنان در سفر و امثاله بود ولی بیانات مفصّله و سؤال

و جواب هنگام ظهر و شب بر سر میز تناول غذا بود که يك ساعت و گاهی دو ساعت بل

ازید طول میکشید و بعضی در دفتر خود هما نحین تدوین میکردند .

در بعض مواقع آن هم وقت صرف شام حقیر بشرف ترجمانی بیانات قدسیّه

فائز میشدم .

یکی از اسباب حسد و بغضای اهل فتور که بعد اوت و فساد و تهمت و افترا

بر هیکل مبارک قیام کردند همان ورود احبّای اروپا و امریک با رض اقدس بود .

چنانچه یومی از ایام هیکل اقدس مبارک با عده‌ئی از مؤمنین و مؤمنات
غرب در محضر انور بزیارت عازم در چند قدم فاصله مقابل روضه منوره مبارکه هیکل
مبارک روی خاک سجده فرموده کل اقتدا بحضرتشان نموده سجده مینمایند
در حالتیکه اهل فتور با تعجب و حیرت مشاهده آن حادثه عظیم را مینمودند یکی
از آنها برای تخفیف تحیر و سلب اهمیت آن بما حول خود استهزا میگوید در
اسکندریه بودم و از اینگونه اماء بسیار دیده ام تفصیلی ندارد سبحان الله
آن جمال و جلال قضیه کجا و آن سخافت قول و بلاهت شعور و ادراک کجا .

بمناسبت ورود زائرین و زائرات از امریک این واقعه لطیفه ذکر میشود

بیت مبارک موسوم به - سرایه عبد الله پاشا جزآر - که زمانی مقر حکومت

او بود و از عمارات قدیمه محسوب در وقت حمله ناپلیون - بوناپارت - بعکّا

حاکم شهر بود و مقتدر و شجاع و بالاخره قشون ناپلیون عاجز از استیلای بر شهر شد

و برگشت آن منزل یا - سرایه - طرف شمال غربی و در نقطه خاص منفردی واقع .

مقابل آن میدان وسیعی بود و خلف آن طرف شمال حصن متین و خندق

عظیم مشهور سمت غرب دریا اغلب ایام بعد از عصر طرف غروب آفتاب در آن

فسحتگاه هیکل مبارک مشی میفرمودند راه عبور و مرور از برای خلق نداشت و بالنسبه

نقطه خلوتی بود اما عمارت عبارت از دو طبقه در طبقه اوّل غرفه های متعدد ده

بود که شامل بیرونی و قهوه خانه و ایبار و یک غرفه مخصوص تدریس اطفال بیت مبارک

بسر پرستی مرفوع اقا سیدّ اسد الله قعی بود که درس فارسی و خطّ تعلیم میداد

و طبقه فوق محلّ سکنی عمارت دائره ملنند بود و در وسط باغچه ئی داشت .

در هر حال سالهای سال آن عمارت متروک و خرابی کُلّی مخصوصاً در داخل

حاصل هیكل مبارك انرا اجاره و امر باصلاحات كامله فرمودند و بعد از اتمام از

منزلی دیگر باین منزل انتقال کردید .

يك عمارت دیگر بالنسبه نو در همان محوطه بود در آن يك طبیب

انگلیزی پروتستان سی ساکن و غرفه زیر را مطب و مریضخانه و داروخانه قرار داده بود

هفته ی دو روز مریضان فقیر در ساعت معین جمع و حاضر میشدند اول قسیس می

آمد و بزبان عربی برای آنان وعظ میکرد و از آیات انجیل قرائت مینمود بعد

حکیم بمعاینه و معالجه میپرداخت و چون مدخل و مخرج بیت مبارك و خانه حکیم مذکور

یکی بود و مریضان در همان نقطه جمع میشدند گاهی اتفاق می افتاد در

حالتیکه قسیس ایستاده و انجیل را بدست گرفته بصدا ی بلند میگفت مسیح چنین

گفته عیسی چنان فرموده چنین عمل کنید چنان رفتار نمائید هیكل مبارك

از بین آن مریضان عبور میفرمودند که از بیت خارج و یا داخل شوند البته قسیس

واعظ او لا طوطی وار ملتفت نبود که چه میخواند ثابیا مشعر نبود که آن

جمال سا طع الانواری که از مقابل او عبور و مرور میکند کیست و چیست .

بر سر مطلب رویم از جمله منیان گیری که در عکّا بودند شخص
صاحب منصب عالی عسکری ترك بنام - بدری بك - بود در وصف آن شخص
و کمالات و فضائل او هیکل مبارک میفرمودند در تمام مملکت عثمانی شاید دو یا
سه نفر دیگر امثال او یافت شوند . زبان فرانسوی و آلمانی و عربی را بخوبی
تکلم مینمود با لغت فارسی هم آشنا بود بعلاوه ترکی هم که زبان اصلی او بود
در فنون و علوم عصریه کاملاً ماهر و مطلع بود اصلاً از روسای - یونگ ترك -
که بعربی - ترکیاً الفتاة - میامیدند باصطلاح از غلاة - دیموقراط - واز
اقتطاب مشروطه خواهان وضد استبداد بود . خلاصه از اشخاصی بود که همیشه
سلطان عبد الحمید از آنها خائف و مرعوب یا آنانرا بقدر دریا میفرستاد یا
نفی و تبعید بمنفاهای سخت و شدید مینمود .

قبل از دخول در موضوع و مقصد اصلی مناسبت ذکر - بدری بك -

بیان این حادثه خالی از لطف و ملاحظت نیست .

پیش از آمدن مشارالیه بمنفای عکّا - فریق رمزی پاشا - که ذکر ایشان

مفصلاً در اوراق قبل شد وارد وساکن شده بودند البته معلوم که آن گونه اشخاص

عالی رتبه و تحصیل کرده اغلب - علمای - عقیده بوده و هستند با دین و مذهب
و خدا و یقین بر چندان میل آشنائی ندارند - عبارتاً اخیری - طبیعی - و منکر ذات
احدیّت میباشند .

رمزی پاشا نظر بشریایی حضور انور مولی الوری و استماع بیانات
قدسیّه رحمانیه بتدریج منقلب شده از عالم - طبیعت - بجهان - حقیقت - وارد
و با لوهیّت و ربوبیّت ذات صمدیّت مقرر و معترف میشود .

و چون - بدری بك - می آید نظر بر تبه و مقام با - فریق پاشا -
همدم و مؤسس و معاصر میشود از اثر مجالست و تلقیناتش مجدد - فریق پاشا -
باز گشت به همان معتقدات باطله سابقه خویش مینماید .

بعد نظر با آنکه - بدری بك - بحضور مبارک مکرر فائز و مشرف منجذب
بیانات حکمیّه الهیّه و مطلع و واقف بر اسرار ربانیّه میشود بقسمیکه بکلّی از عالم
ناسوتی صرف منقلب بعالم لاهوتی بحت میشود با آن همه علوم و کمالات و معارف

وفضائلی که دارا بود در ساحت مقدس خاضع و خاشع تا آنکه یک روز باو
- (بدری بك) - میفرمایند مدتها کوشیدم تا آنکه - فریق پاشا - را بسبیل
هدایت دلالت کردم و بجهان حقیقت واصل نمودم ولی معاشرت تو با او دو مرتبه
اورا بوادی حیرت کشاید و از قرب معنویت بیعد غفلت رسانید لذا باید بکوشی
تا اورا مجدد متذکر نمائی و همین قسم هم واقع شد چنانچه در صفحات گذشته
مرقوم گشت که چون - فریق پاشای - مذکور از طرف دولت عثمانی مأثور بتأدیب
و مطیع کردن طاغیان و سرکشان شد از روی عقیده ثابته از حضور اورا حضرت مولی
الوری استدعای حفظ وصیات نمود و این خواهش و طلب نبود مگر بسبب اعتراف
بحسب و قدرت و اقتدار خالق مطلق .

النور

آن نفس سعادت مند یعنی - بدری بك - از حضور در محضر و استماع
بیانات مبارکه مخزن فواید از اقتباس فیض انوار سرشار و جان و روانش از رشحات بحر
علم الهی کامیاب و کامکار مفتون میثاق بود و مجنون آن جمال مختار مخصوصا
از دیدار و ملاقات زائرین و فائزین ممالک غریبه و خضوع و خشوع آنان در محضر
سر آجمال احدیه فوق العاده مسرور و در وجد و حبور زیرا خود او
- (بدری بك) - تربیت شده غرب بود و از عادات و اخلاق و ترفع و افتخار آنان مطلع

و حال از قوه و اقتدار کلمه الهیه که چگونه در آن نفوس که خود را اعلم و ارفع و اکمل در
جمع مرافق حیات میدانند تأثیر بخشیده و بار محبه الله در قلوب و ارکان و جوارحشان
بر افروخته .

گاهی اورا احضار میفرمودند که بیانات مبارکه را بلغت فراسه برای زائرین
جدید الورد ترجمه نماید زیرا از این خدمت متلذذ میشد و از روح معانی بیات
رحمانیه مستبشر میگشت .

یومی از ایام طبیب انگلیزی معهود که همسایه بیت مبارک بود وجود اقدس
را برای صرف غذای ظهر دعوت میکند و چون اکثر اوقات ملاحظه میکرد که
— بدری بك — شرفیاب حضور انور میشود خواهش میکند که او هم در ضیافت در
محضر مبارک حاضر شود .

راجع بآن مهمانی حضرت مولی الوری میفرمودند بدری بك را خواستم
ویش از میعاد باو گفتم يك طبیب انگلیزی همسایه ما هر دورا بباها ر وعده گرفته

والبتة بعضی از هم جسرومموطمان خود را نیز دعوت کرده و عادات آنها اینست که قوم خود را مقدم بر سائرین می‌شمارند لهذا اگر رفتیم و آن‌گونه سلوک و رفتار که گفتیم ملاحظه کردی مبادا مکدر شوی و یا حرکتی کنی که دلالت بر تکبر نماید زیرا مهمانیم و آنها بر حسب عادات خود رفتار میکنند باین شرط رفتیم و همان قسم که گفته بودم واقع شد معدودی قلیل از رجال و نساء برتستانها مدعو و حاضر بودند و مقدم محسوب شدند .

بعد از جلوس بر سر میز ملاحظه کردم چهره — بدری بك — از آن نوع

رفتار و پذیرائی طبیب مهماندار برهم خورده و تغییر کرده و درست غذا نمی‌خورد باو

اشنا ره کردم که مبادا حرکتی کنی و یا سخنی گوئی تا آنکه مجلس منقضی شد .

ورود دوستان و آشنایان

از اطراف

بعضی از روزها برای طیب که مهمان میرسید و با کالسکه می آمدند لذا

هر وقت صدای چرخها را میشنید با استقبال میرفت و پذیرائی از آنها میکرد .

در همان اوقات و ایام ورود احبباء الله و اماء الرحمن از امریک شروع میکند

با کشتی اولاً بحیفا وارد و از حیفا با کالسکه بعکس راه را به بیت مبارک می آمدند

و چون مدخل و مخارج بیت با طیب همسایه یکی بود لذا بر حسب معمول و عادت

هر وقت صدائی میشنید از بیت خارج میشد یک مرتبه دو مرتبه میروند و نگاهی داخل

کالسکه میکند می بیند نفس از موجودین باو اعتنائی نمی نماید بسرعت مراجعت مینماید

ولی می بیند آنها داخل محوطه بیت شدند از پله گان منزل مبارک بالا میروند

تعجب مینماید بچه مناسب آنجا میروند و نزد او نمیروند . واردین پیدا است نفوس

مجللی هستند و غریب میباشند .

در هر حال یا میداست چه خبر است و یا آنکه میداست و اهمیت میداد
و یا اطلاع کافی نداشت که آن نفوس مجذبه مشتعله بنا بر محبت الله با وجوه نورانی
که از اقصی بلاد عالم بسجن اعظم و قلعه مظلم می آیند برای زیارت مقامات مقدسه اعلی
و ابلی و تشرف بحضور انور من طاف حوله الاسماء می آیند از آن مشاهدات و ملاحظات
تعصب دیرینه بحرکت می آید و نارحسد و کینه در دل شعله میزند .

تا آنکه یومی از ایام جمعی از زائرین و زائرات غرب با کالسکه وارد طبیب
مذکور مجدّد بامید واری و حسب العاده میروند خارج بیت با استقبال واردین و این
دفعه مبادا حضرات اشتباه کرده باشند خود را معرفی میکند در جواب میگوید
ما از امریکا برای زیارت و ملاقات - عباس افندی - آمده ایم کاری با دیگری نداریم
از شنیدن این جمله تکان شدیدی میخورد و بسرعت بر میگردد می بیند حضرات داخل
شدند و یکسر از پله گان بیت مبارک بالا رفتند از مشاهده آن وضع بی صبر و طاقت
شده از حالت طبیعی خارج میگردد .

در آن اثناء - بدری بك - را احضار فرمودند و در مجلس حاضر شد
طبیب مذکور هم بدون اجازه از پله گان بیت مبارک بالا آمد و مجلس را دید ولی

داخل غرفه اجتماع نشد - کارت ویزیت - خود را فرستاد حضور مبارك و خود خانج

غرفه بانتظار جواب ایستاد هیكل انور خطاب بزائرين جديد الورود فرموده

فرمودند يك طبيب انگلیزی همسایه است میخواید بیاید بدیدن وملاقات شما

چه میگوئید ومیل شما چیست و - بدری بك - بیان مبارك را ترجمه مینماید

منزل

عرض کردند منزل مبارکست واراده اراده مبارك فرمودند بدیدن شماها

میخواید بیاید هر نوع که در این گونه موارد ومواقع رسم وعادات شماست مجری دارید

عرض کردند عادات ما از جمله اینست هر وقت مریض شدیم طبیب میطلبیم

ولی در این ساعت ودر این لحظات از عنایات الهیه صحت جسمانی وروحانی ما کامل

واحتیاج بطیب نداریم البته زائرين وحاضرین دانستند که آن طبیب پروتستانی

کیست ومقصدش چه

لهذا - کارت - را برگردانند وطیب رفت از آن روز ومشاهده

آن وضع واستمرار ورود زائرين طولی نکشید که لانه وآشیانه خود را برهم زد

ونه فقط از جوار بیت مبارك رفت ودور شد بلکه عکس را گذاشت وفرار را برقرار

ترجیح داد

دیگر به او به امثال او بچگنا نیامدند و اقامت نکردند معلوم و واضح است

ومساعات

که مراد اصلی مبشرین پروتستان مخصوصاً در شرق و ایجاد بعضی مؤسسات مجانی

از قبیل طبابت و فتح مدارس و امثالها اجتناب نفوس و تقلیب و تبدیل عقائد بوده ولی

نتیجه بی که نگرفتند سهل است بلکه ملاحظه کردند و یقین دانستند که قوه امر

الله و اقتدار کلمه الله و نفوذ تعالیم الله از شرق بغرب سرایت کرده و تاثیر

شدید و غلبه عظیم نموده نفوس محترمه جلیله بی را منجذب انوار ملکوتیه نموده از

امریک که اعظم و اکبر و اهمّ ممالک غرب محسوب بعضی افراد عائلات معروفه مشهوره

با تحمل مشقات سفر در آن ایام و با کمال وجد و فرح و سرور بسجن اعظم و قلعه تنگ

مظلم وارد و زیارت روضه مطهره نورا و شرفیابی حضور حضرت عبد البهاء فائز کانه

وطن فسیح مجلل با شکوه خود حصن متین بوده و حال در حصار عکّا بفضای وسیع

روح و رضوان بدیع پر فتوح واصل و نائل گشته اند .

البتّه از جواب و ملاحظات زائرین غرب در آن بزم عظیم تشرّف بطیب

انگلیزی مذکور سرور - بدری بك - واضح و معلوم زیرا آن مجلس ضیافت

و رفتار مهماندار را که از قبل ذکر شد فراموش نموده بود .

خلاصه القول این امور و حوادث که متعاقب یکدیگر در این
فصل سوّم ذکر شده و میشود وقایعی است که بعد از صعود طلعت مقصود
و جمال معبود از سنه ۱۸۹۲ تا حین تجدید قلعه بندی حضرت عبد البهاء
در عکا ۲۰ اگست ۱۹۰۱ و از این تاریخ تا آزادی هیکل مبارک در ماه
سپتمبر ۱۹۰۸ رخ داد و امتداد یافت .

تشهید بنیان مقام اعلیٰ در جبل کرم در حیف

در کوه کرم خلف مقام اعلیٰ بطرف جنوب یک دسته درختان سرو دایره

مانند از قدیم موجود یوم از ایام چنانکه معروف و مشهور بود جمال قدم جل

اسمه الاعظم از قلعه عکّا خارج و آن نقطه بالذات تشریف فرما لسان عظمت

و کبریا بتعریف و تحسین آن بقعه مبارکه ناطق غصن اعظم و سراکم مقصد

و مراد طلعت ابهی را داشته که عرش منور حضرت اعلیٰ روح ما سواه فداه با آن نقطه

انتقال یابد و استقرار جوید .

طولی نمیکشد آن قطعه زمین که مقام اعلیٰ در آن مرتفع حضرت مولی

الوری اتباع میفرمایند .

در آن ایام و زمان حیف عبارت از یک قریه بزرگی بود هیچگونه آثار

عمران امروزه در او مشاهده نمیشد اگر فی الجمله وضع جدیدی بچشم میخورد

همان وجود عدّه ئی از مهاجرین آلمان از طبقه کسبه و مزارعین بودند که در جهت

غرب حیفنا متوطن شده و برای خود مستقلا دستگاه زندگانی از ساختن عمارات ولوانم
و احتیاجات دیگر و انواع صنایع تدارک نموده بودند همچنین اراضی واسعه خصوصا
در کوه کرمل که در آن اوقات چندان قیمتی نداشت در تصرف خود آورده مالک شده
بودند .

ما بین منطقه قدیمی شهر و منطقه جدید - آلمانها - فاصله بعیدی
بود و خالی از آبادی باری چون میعاد ساختن مقام اعلی رسید ما بین
سنه ۱۸۹۸ - ۱۹۰۰ حسب الامر مبارک منزلی در حیفنا یک طبقه از شخصی
آلمانی - فیشمر - نام که محتوی غرفه های متعدده بود اجاره شد و هیکل مبارک
موقتاً در آن بیت مسکن فرمودند و گاهی بعکس و زیارت روضه مطهره نورا تشریف
آورده مجدداً مراجعت میفرمودند .

بسیار

صندوق مجلل نفیسی از سنگ مرمر که در هندوستان برای استقرار عرش
انور طلعت اعلی روح ما سواه فداه تدارک شده بود وارد حیفنا شد و در همان
منزل که تشریف داشتند محفوظ ماند .

در آن اوقات میرزا علیقلی نامی ملقب به نبیل الدوله را از طهران احضار
و چون بلغت انگلیزی آشا بترجمه عرایضی که از مؤمنین جدید غرب حضور انور میرسید
مشغول عدّه بی دیگر هم از زائرین و خدّام در آن بیت حاضر و مشرف بودند .

برگردیم بمطلب زمینی که حال مقام امنع اعلی در آن مرتفع چون اراده
مبارک تعلق بر تشیید آن بنیان عظیم الشان گرفت از جاده عمومی که طرف
جنوب آن نقطه واقع راهی برای حمل و نقل مواد و اسباب بنائی که در آن زمان فقط
بوسیله دواب بود بمحل تعمیرنداشت زمین مجاور متعلق بقوسول آلمان
- تیماتیوس - نامی بود لذا هیکل مبارک از او خواستند که بقدر لزوم راهی بهر
قیمت که میخواهد وی طلبد بفروشد قبول نکرد واسطه گذاردند باز هم
امتناع از فروختن کرد .

صادق پاشا برادر کامل پاشا صدراعظم عثمانی که وقتی متصرف عکّا بود
و شخص محبّ مخلصی و در حیفاً ساکن از قضیه مطلع و بسیار متأثر هیکل مبارک
میفرمودند پاشای مذکور یک روز صبح آمد و اظهار داشت که من خودم میروم

نزد قونسول آلمان واز او خواهش و تقاضا می‌کند که هر نوع دست موافقت بفروش آنچه لازم است از زمین بنماید می‌فرمودند هوا بارانی و مسافت تا منزل قونسول بعید

گفتم خیلی خوب لکن سواره بروید قبول نکرد گفت می‌خواهم پیاده بروم بعد از ساعاتی برگشت با چهره افروخته و در نهایت تکذیب و کت ابداء انجام این عمل ممکن نه و بهیچوجه من الوجوه قونسول قبول بفروش زمین ولو هر قدر جزئی هم باشد نمی‌نماید .

حال برقیاس این قضیه بسیطه سایر قضایا را ملاحظه فرمایند وضعف دولت و قوت اجانب را بلا استثناء در تصرف و مداخله در جمیع امور در مشرق زمین تشخیص دهند .

شخصی مانند صادق پاشا برادر صدر اعظم دولت عثمانی نزد فردی از اجانب رفته و خواهش قبول چنین عملی معقول می‌نماید و او رد میکند شکی نبوده که بر قونسول آلمان مقام و بزرگواری و شهرت و اقتدار وجود اقدس مخفی نبود ولی غرور جهالت و کبریای منیت که بدترین امراض مهلکه بشر است فاسد هر امری مبرور و باطل کننده هر عملی مشکور است .

هیكل مبارك میفرمودند چون مشکلات باین حد رسید و جمیع مساعی

بی اثر و ثمر ماند و از کل جهات ابواب مسدود گشت ذکر از حضرت اعلیٰ روح
ما سوا فداه در انفراج مشاگل و رفع مواع در حفظ داشتیم شب را شروع بخواندن
آن نمودم و بعد از نصف شب بخواب رفتم .

صبح همان شب که دعا را تلاوت میفرمایند در منزل صدا مینماید یکی

از خدا ام در را میکشاید شخص را می بید سوال میکند چه میخواهی
میکوید میخواهم حضور مبارك برسم از طرف قونسول آلمان آمده ام و عرض
مطلبی لازم دارم . چون در محضر مبارك حاضر میشود عرض میکند — خواجه —
یعنی قونسول آلمان راضی و قبول دارد هر قدر زمین برای فتح راه لازم داشته
باشید و بخواهید میفروشد .

فورا هیكل مبارك شخص را خبره بی را معین میفرماید و بقدری که زمین

لازم و قیمت اعطا میشود و بلا فاصله دو طرف زمین دیوار کشیده حمل و نقل مواد بنا
شروع میگردد .

دیگر عقل و فهم و ادراک بشر از لطائف و حقائق دعائی که حضرت اعلی روح ما
سواء فداه نازل فرماید و حضرت عبد البهاء تلاوت و استجابات آنرا بطلبند و فوراً
قبول شود البتة تجلیات و اشراقات آن مقامات و مراتب از حیث افهام خارج و از
وصول بجوهر آن عاجز و قاصر بوده و خواهد بود .

بعد از انجام آن عمل که با زحمات و مشکلات عدیده مواجه شده بود وجود
مبارک بذاته الاقدس قیام و امر بشروع بنائی فرمودند یک مهندس آلمانی را احضار
و شروط ساختمان را بر حسب نقشه مبارکه مقرر میفرماید اهتمام هیكل انور در درجه
اولی متوجه استحکام و متانت اساس و البتة بنفس عمارت و ثانی نوع سنگ چند ^{نوع} سنگ
معروف به - رملی - از مهندس مذکور طلبیدند آورد یک نوع اسرا که
بسیار ممتاز بود اختیار میفرماید .

بنائی تحت لحاظ مبارک که احیانا با آن نقطه تشریف فرما شروع میشود
یک روز ملاحظه میفرماید که نوع و رنگ سنگ تخیر کرده یعنی نوعی ارزانتر را
میخواهد بکار برد در صورتیکه شرط با نوع سنگ ممتاز بوده لذا اجرت او را

کاملاً عنایت فرموده مرخص میفرماید و مهندس دیگر بنام — عبد النور — انرا تعیین بر رسیدگی کار و بانی مینماید تا آنکه با مراقبت و مواظبت جزئیات و کلیات امور ساختمان مقام اعلی تا آن حدی که ممکن و اراده مبارک بود باجماع و اتمام رسید .

نظر با آنکه در عمان احیان اهل فتور با مساعدت و معاونت معادین و مبغضین از اهالی بترتیب و تنظیم لوائح افترائیه و ارسال آنها بجهات مختصه مشغول و در علم آن جمال معلوم بود که عنقریب از اثر آن مفتریات امور منقلب و تضییقات حاصل شود لذا در اکمال بناء آن مقام عظیم الشان تعجیل میفرمودند .

اشاره باین قضیه در رساله مبارکه مؤرخه نیروز سنه ۱۰۸ بهائی حضرت ولی امر الله میفرماید .

— طولی نکشید که بتفتین و تحریک دشمنان و افاضان پرکین از مدیه کبیره فرمان سلطانی بمسجونیت یوسف بها در قلعه محصنه عکّا بخته صادر گشت .

آن مسجونیت جدید حضرت عبد البهاء بر مسجونیت قدیم در عکّا ۲۰ اگست ۱۹۰۱ واقع شد .

ورود عرش مطهر حضرت اعلیٰ روح ما سوا فداه از ایران بعکّا

در همان اوقات و اوان اقا میرزا اسد الله اصفهانی با امر و اراده حضرت من

اراده الله ما مور سفر بظهران شدند و عرش مطهر را تسلیم بر حسب تعلیمات و دستورات

مبارکه از راه بر وارد بعراق شده در بغداد سه نفر از جوانان را برای همراهی

اختیار کرده مجدّد از راه خشکی به بیروت — وارد — از بیروت امر مبارک صادر

که از طریق دریا قصد عکّا نمایند .

در آن ایام یک کشتی بخاری کوچکی بود بنام — جولی — که از بیروت

بحیفا و عکّا می آمد و مجدّد مراجعت به بیروت میکرد لهذا حاملین امانه

العلیاء
الله با عده ئی از صندوقهای مختلفه با همان کشتی صبح روزی وارد عکّا شدند

و عرش اعظم اعلیٰ بید من اراده الله البهیّ الابهیّ تسلیم کردید .

کیفیت ورود آن کشتی مذکور وید اقتدار الهی چه اوضاعی تهیه دیده بود

در عکس شخصی بود معروف بشیخ طریقت - شانزلیه - تکیه و تابعین

چه در شهر و چه در قرای اطراف داشت شبهای جمعه و دو شبه دستکاه ذکری

در تکیه برپا میشد شخص مستی بود منزلش هم در همان محوطه تکیه بود و بندرت

از منزل بیرون می آمد دو مرتبه حقیر او را خارج از تکیه دیدم .

حضرت عبد البهاء محترم فقد احوال و ملاطفت دوسه مرتبه برای ملاقات با

او تشریف برده بودند بعضی اتباع او برای آنکه مردم را دعوت به پیروی آن طریقت

و فضل و علم شیخ را اشتهار دهند گفته بودند که - عباس افندی - می آیند

نزد شیخ و در سر و تعلیم میگیرند . چون آن اقوال اتباع شیخ شیوع می یابد

جمال قدم جل شائمه و شائمه الاعظم بحضرت مولی الوری میفرمایند شما دیگر

آجا تشریف ببرید .

در ضمن

امّا از علم شیخ مذکور یوم/بیانات حضرت عبد البهاء میفرمودند

باین درجه بود که در بین صحبت مزاج را — مجاز — میگفت و قس علی ذلک •

باری شبی که صبح آن میعاد ورود سفینه مذکوره به بندر عکّا بود شیخ

مشارالیه وفات میماید و نظر بمکات و مرکز او دوائر حکومتی و مؤسسات رسمی و از

جمله دائره کمرک کلّ در آن روز تعطیل و خلق در تکیّه جمع و مراسم عزاداری مشغول

کوچه ها و بازارها هم نوعاً ساکن و خلوت لهذا چون اشیاء از سفینه خارج و داخل

کمرک شد رئیس و اعضاء و اجزاء و موظفین رسمی که باید اشیاء را فحص و تدقیق کنند

هیچکس حاضر و موجود نبودند حقیر در همان لحظه در کمرک حاضر بودم جزیک

باسبان کسی دیگر نبود چون پرسید و فهمید که واردین از جماعت — عباس افندی —

هستند این عبارت در السن و افواه خلق بود اشاره کرد که اشیاء را بردارید و ببرید

زیرا ما مور معاینه موجود نه البتّه با آن باسبان خوش زبان و جهی داده شد و با آن

سهولت و آسانی که ید قدرت الهی فراهم ساخته بود امانه الله العلی الاعلی

بید غضن اعظم و سرّ اکرم مکمن امن و امان و کنز جود و اطمینان رسید و تسلیم گشت •

امّا راجع باستقرار عرش مطهرّ باز در همان رساله مبارکه نوروز سنه ۱۰۸

حضرت ولیّ آمرالله میفرماید

(۱)

— و در همان سنه که خصم خصیم مخلوع و مسجون گردید در یوم عید سعید

نوروز مقارن با یوم افتتاح اولین مؤتمرات یاران امریک راجع بتأسیس مشروع

رفیع الشان امّ المعابد غرب عرش مطهرّ پس از آنکه مدت شصت سال — ۶۰ —

از محلّی بمحلّی منتقل بدست حامل امات الهیّه و مجری اراده ازلیّه نافذه و ناشر لواء

شریعت ربّانیّه در حضور جمعی از یاران خاور و باختر در تابوت مرمر در مقرّ اطهر

استقرار یافت —

بناسبت ذکر انسانیت آن پاسبان گمرک بمجرد آنکه داست مسافرین واردین

از خدّام آستان مبارکند و با وجود آن همه اشیاء که باید معاینه شود نظر بعظمت

نام مبارک صرف نظر از سخت گیری کرده ممانعت از خروج گمرک سمود و گفت بروید .

این حادثه ذکر میشود یوم از ایّام یکی از کارکنان گمرک آمد در مسافر

بالبقی از اشیاء

خانه — در خان — و گفت مسافری ایرانی در گمرک موجود وزیانی جز فارسی نمیداند

(۱) خصم خصیم مخلوع — مراد سلطان عبد الحمید است

حقیر رفتم دیدم شخصی تنها از دوستان است گویا از اهل رفسنجان یا جایی دیگر بود در خاطر ندادم بعد از سلام و تعارف گفت چیزی ندادم جز این جعبه ما مور طلبید که باز کند چون باز کرد مملو از شیشه های ادویه جات بود که باید رسیده کی و معین شود که چیست و برای چه حمل نموده پرسیدم دیگر چه دارید گفت چیزی ندادم جز چند جلد کتاب - کتاب اقدس - کتاب هیکل - کتاب ایقان والواحهای متفرقه و آنها را بردند از ما مور پرسیدم کتب همراه داشته کجاست گفت نزد رئیس گمرک است در طبقه بالا .

حقیر رفتم بالا نزد رئیس نسبة شخص مسن و از نژاد ترک و معلوم بود لغت عربی و فارسی نمیداند کتابها روی میزی نهاده شده بود پرسید چه میخواهن عمر کردم برای این کتابها آمده ام گفت قانونا آنها باید بدائرة معارف بروند و فحش شود سکوت کردم بعد رئیس پرسید شخص که این کتب را همراه داشته کیست گفتم از جماعت حضرت عباس افندی است و از ایران آمده بمحض آنکه نام مبارک را بردم گفت کتابها را بردار و ترکی گفت - عباس افندی بزم پدرم زد - - عباس افندی پدر ما است - خبر داد سایر اشیا مسافرا بدون معاینه باورد کند .

حال ملاحظه شود زمان زمان سلطنت عبد الحمید و کتابها کتب و صحف

سماویة الهیة و در شهر مثل عکسا بدست مردم پر جور و جفا چه غوغا و ضوضائی بر پا

میکرد ولی عظمت و اقتدار امر الله وصیت قدرت و غوغا حضرت عبد البهاء رئیس و مروض

و حاکم و محکوم و آمر و مأمور را خاضع و مطیع و خاشع نموده بود فسبحان الله

القاهر المقتدر القیوم .

قبل از شروع بمطالب لاحقه و حدوث انقلابات جسمیه بسبب فساد ناقضین
با معاونت اعداء دیرین که منجر بمحدور اوامر سلطانی بقلعه بندی هیکل مولی الوری
در عکّا شد و در وقتیکه هنوز وجود اقدس در حیفا در همان منزلی که ذکرش از پیش
گذشت تشریف داشتند حقیر در اداره مکتب در عکّا حسب الامر مبارک قائم و مداوم
و چون مدت اداره کردن آن خیلی طول کشیده بود لذا تنوع خدمت را آرزو مند
بودم .

تا آنکه یومی از ایام عریضه بی بساحت مقدّس معروض داشتم و خواهش
و استدعای تحریر الواح مبارکه حضرتشان را نمودم در جواب عنایتی این لوح مبارک
باشم قلم اسر بافتخار حقیر صادر و نازل

بِسْمِ اللّٰهِ جناب میرزا سوراالدین علیہ بہاء اللہ

ای نہال بوستان محبت اللہ شکر کن حضرت احدیت را کہ در ظلّ مبارک
بواسطہ شخص مقرب در ملکوت الہی بہمد وجود پانہادی وازستان محبت
اللہ شیر خوردی ودر آغوش معرفت اللہ پرورش یافتی ودر سجن اعظم و مجاورت
جمال قدم ببلوغ رسیدی و حال ثابت بر پیمانی و بابت در حدیقہ رحمان شکر
کن خدا را و حمد نما جمال ابھی را کہ باین شئون موفق شدی و اما خواهش
کہ نمودی این عبد پیش از استدعا اجری نمود و آن اینکہ اوراق خطاب عمومی را
کلّ بخطّ شما ارسال داشت و میدارد و من بعد نظر بحکمت این اوراق عمومی
متصل ارسال خواهد شد و همچنین انشاء اللہ سواد اوراق بعد رجوع بعکّا
و این خدمتی کہ الاّن ما مورباتی و آن تربیت اطفال را نیز نباید از دست داد
زیرا خدمت بجمال قدم است انشاء اللہ این عبد بنزدیکی مراجعت بعکّا مینماید
و با یکدیگر اداره مکتب را نیز مینمائیم

بعد از صدور این توقیع رفیع طولی نکشید یومی از ایام که روز زیارت
روضه مطهره مبارک ابهی بود حقیرتها از عکامیرفتم بقصد زیارت وسطراه
کالسکه مبارک از حیفا می آمد ایستادم تا مشرف شوم کالسکه ایستاد با دست
مبارک اشاره فرمودند بیا چون نزدیک شدم فرمودند سوار شو و مزاحی فرمودند
که از دور گفتم کیست این قسم سلاّته سلاّته می رود و تبسم می فرمودند
از جمله نفوسیکه حضور بودند میرزا علیقلی خان مشارالیه بود که هنوز در حیفا
در محضر ابور مشرف بعد از پیاده شدن خنده کنان آمد نزدیک و گفت فلانی
بسعادتمندی تازه بی فائز خواهی شد همین قدر و دیگر حرفی نزد .

بعد از اتمام زیارت هیکل مبارک مجدّداً سوار کالسکه بقصد مراجعت
بحیفا و حول حضرتشان جمع گیری از احباباً حاضر بکل اظهار مرحمت می فرمودند
و در بین آن جمع صدا فرمودند فلاسی عرض کردم بلی فرمودند
بیا سوار شو و کالسکه حرکت بطرف حیفا کرد امور مدرسه حسب الامر باخوی
میرزا منیر موكول شد و از آن تاریخ تا حین غروب آن شمس سماء لطف و عطا
و اقول بدر رعایت و وفا در محضر ابور چه در حضر و چه در سفر بقطر مصر در
پورت سعید و اسکندریه بتحریر الواح قدسیه عمومیه و خصوصیه حین نزول و سواد مشغول
بودم و الحمد و المنة لله .

ابتدای قلعه بندی هیكل مبارك حضرت عبدالبهاء

بیستم - ۲۰ - ماه آگست ۱۹۰۱

در خلال حوادث فسادیه اهل فتور حضرت مولی الوری غصن الله الاعظم
الابهی گاه گاهی چه در مجالس عمومی تشرّف وجه در اوقات دیگر در ضمن بیانات
نظر برافت کبری بکمال ملایمت و ملاطفت تا مبادا نفسی مضطرب و یا مکدر شود
اشاره میفرمودند که حضرات - مراد ناقضین و معاندین - در تهیه عرائض و تنظیم
لوائح و ارسال آنها به مرکز سلطنت و خلافت در اسلامبول هستند و البته دفعه اول
و ثانی تا شیری نخواهد داشت ولی ارسال آن لوائح افتراضیه تکرار شود
لا بد اثر خواهد نمود و علت تشویش خاطر و اضطراب و پریشانی افکار سلطان خواهد
گردید .

متعاقب آن بیانات و اشارات طولی نکشید طبق همان فرمایشات که لسان قدرت
بآن ناطق واقع شد اخبار کدر آمیز از گوشه و کنار انتشار یافت و علائم و امارات تنگی
و سختی کم کم شروع بظهور و بروز نمود .

لذا آثار مبارکه حسب الامر اقدس جمع شد و مخفی گشت زائرین
ممالک غریبه و شرقیه بتدریج مرخص شدند مجاورین و طائفین حول
بعضی با اهل و عیال و بعضی فقط رجال جمیع را مصروف
عنایت فرموده مسافرت بمصر و عشق آباد و بلاد اخری نمودند
الا معدودی قلیل که مرخص نشدند و مانند ندر که از جمله حقیر بودم البته

بعد از سکون طوفان و سبب آرای حال و اوضاع اکثریت آنها نیکه رفته بودند مجدداً
مراجعت بار را اقدار نمودند مگر افراد قلائلی که بجهت بعیده مثل عشق آباد و غیره
رفته بودند بازگشت نمودند .

در چنان وضع خطرناکی که اهل فتور بدست خود فراهم آورده بودند
در قصر بهجسی در عیش و نوش و از اعمال شیرین خویش در نهایت فرح و سرور که نگاه
تلغراف سلطانی مبسی بر تجدید قلعه بندی و عدم خروج هیکل مبارک با جمیع تابعین
بدون استثنا از دروازه عکّا برای حاکم شهر واصل و بنا بر مضمون تلغراف در
حییکه بی خبران و غافلان از شمره اعمال خود غرق بجر احلام و اوهام سوار از طرف
حکومت بقصر بهجسی رفته که جمیع رجال بامر - متصرف - باید بشهر بیایند .
مرکز نقر و زعیهم الثانی و بعضی اعوان از آن دعوت و احضار کمان و تصور چنان مینمایند
که مراد - حاکم - صلح دادن بین هیکل مبارک و آنهاست یکی از آن میان بر میخیزد
و بصدای بلند میگوید صلح نخواهیم کرد الا بشرطها و شروطها .

بعد از ورود و حضور - متصرف - با آنان خطاب نموده میگوید تلغرافی

از دربار سلطانی وارد مبسی بر آنکه جمیع شماها باید در عکّا اقامت کنید و از

شهرخان شوید بمقاد - من حفر بشرا لایحه اوقعه الله فیه - کلّ از استماع آن
تحدیر و انذار بخییت امل و نکبت عمل خویش گرفتار شدند .

بعد از آن خبریوما فیوما امور رو بسختی و تنگی میرفت حتی خدّام روزه
مظهره مبارکه و باغبانها و مزارعین احباً که برای انجام بعضی امور بشهر آمده بودند
میکذاشتند خان شوید و سخت گیری مینمودند ولی در حقیقت مراد سلطان
عبد الحمید تشدید و تضییق بر عیقل مبارک حضرت مولی الوری بود و آن قلعه بندی
از سنه ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۸ که سلطان خلع شد امتداد یافت .

تفصیل حوادث در آن مدّت و تاریخ در مقالات آتیه ذکر خواهد شد .

البته چنان حوادثی بسرعت بر حسب دستگاه مخابرات آن وقت و زمان انتشار می
یافت و چون آن تضییقات بر حسب قانون و معاهدات دولی نباید از دولتی بر رعایای
دولتی دیگر در مملکت او ساکنند وارد شود از طرف سفارت کبرای ایران شخص
که

از موظفین بزرگ آذربایجان معین تا بعکس آمده رسیده کی بقضیه نماید .

لهذا طرف عصریومی در حالتیکه وجود اقدس در کنار باغچه بیت روی صندلی

جالس ریخته شخصی با لباس رسمی ویت نوکروارد چون نظر انور حضرتشان باو افتاد

فرمودند شمائید خوب وقتی آمدید صندلی بیاورید شروع بهای وهوی

کردن نمود و اظهار کله وارضایت از سلوک ورفتار دولت عثمانی در حق رعایای ایران

و فریاد بنوکروزد که برو و — طاہور آقاسی — یعنی رئیس نظمیه را بگو بیاید اینجا .

فرمودند خیر جناب این قسم صحیح نیست بتأمل وآرامی باید

سلوک وحرکت کرد واورا تسکین دادند خلاصه آنچه شد آن بود که کم کم خدام

وباغبایها وافراد دیگر مآذون بداخل وخان شدن از شهر شدند .

حادثه تجدید قلعه بندی هیکل مبارک با همه شدائد وبلایا در واقع حال

مقدمه وانذار بمصائب اعظم ومشاکل ومتاعب اشده بود که بالمآل مجربآمدن هیئت

تفتیر از طرف شخص عبدالحمید شد .

بدیهی است بمطالعه کسندگان این حوادث متنوعه که از قبل ذکر شد
و در صفحات آینده برشته تحریر درآید این احساسات خاص و یک تصورات و استنتاجات
مخصوص دست خواهد داد ولی بیقین مبین هیچ بیانی یا شرحی یا تفسیری یا توصیفی
یا توضیحی از عهده تفصیل اقل قلیل آن حوادث جسیمه و انقلابات مهیبه رهیبه بر
نخواهد آمد و گفتن و شنیدن جای مشاهده و دیدن نخواهد گرفت .

باری با وجود ارتفاع سحاب بلایا و ترام ظلمات رزایا و هجوم مخاطر و اشتداد
نوائب وجود اقدس من طاف حوله الاسماء من اراده الله البهی الابهی آن منبع امن
و امان و معدن اطمینان و کز سکیه و وقار و آیت اقتدار رب مختار نوعی مشی و حرکت
و سلوک و رفتار میفرمود که کویا جحیم غل و بغضا نعیم صدق و صفا است و غوغا و وضو
ارباب جهل و طغیان ترعات عدلیب خوش الحان رعد و برق تهدیدات و غرر اذارات
که از هر جهت بلند و صدایش بانی سما متواصل نزد آن حصن منیع امر بهاء و ملاز
رفیع متشبیثین بذیل ردا کبریا بیس از طین ذبابی نبود و غیر از همسات بعوضه غنه
در چنان طوفان بنیان کنی قلم قدرت در لیل و نهار در حرکت و صفحات الواج بدر و لئالی آیات
بینات سور و مزین .

از امور مسلمّه ایست که از برای ظهور و بروز هر شأنی از شئون واجبات
 دادن هر عملی از اعمال سبب یا اسبابی لازم و بیان *وجعلنا لكل شئ سبباً مثبت*
 و شاهد آن پس حق تعالی هم با وجود آنکه علام سلطنت و اقتدارش در آیات
 آفاقیه مشهور و عیان در آیات انفسیه نیز بحکمت بالغه برای ظهور قوت و قدرت
 و جلوه غلبه و سطوت خود گاه گاهی خفایائی را از زوایای غیب بحیث شهود آورد
 و اسراری را از طی کتمان بعرضه عیان کشاند و آن امور و شئون را در نظر قاصر خلق
 و ادوات عاجز عباد ماسد گوه آتشیین و بیان متین رصین مشخص کند و جلوه دهد
 بقسمیکه نادانان و غافلان سراب را آب زلال ببیند و اشباح را حقائق ثابته پندارد
 ضعف صرف را قوه قاهره کمان کند و فقر و مسکنت بحت را قدرت و شوکت شمردند ^{بات} پرستند
 اوعام کنند و عبادت اضغاث احلام نمایند پس بیت اشاره از مشرق اراده و بیک
 کلمه از مطلع رحمایه بیان طغیان را ویران کند و بنیاد شرارت و عصیان را سرنگون
 نماید .

سلطان عبد الحمید و جبروت خلیفه اسلام و نفوذ و سطوتش و امثاله و اعظم مه
 و اشد قدره و بطشا در بساط حشمت و جلال الهی و نزد سریر غلبه و اقتدار رحمای جز
 موری ضعیف و صعوه بی بحیف نبودند چنانچه با اشاره بی از انامل و بحرکتی از شمائل

اسلطان جبّار و حاکم غدار از علو عزّت بخت مذلت افتاد و از اون رفعت بحضیض مسکنت
فرود آمد عرش و تاج بتاراج رفت و نام و نشان در زاویه سیان پنهان شد ملائکه
قهر و صاعقه عذاب اورا از هر جهت احاطه کرد تا آنکه بدار البوار راجع گشت .

ورود هیئت تفتیش از اسلامبول بعکّا

نظر بسوابق امور کدره و حوادث محزنه واهم آزر کل تجدید قلعه بندی هیکل

مبارک و قرب حدود مصائب جدیده جسمه که در علم الهی معلوم و واضح بود شبی از

شبها وجود اقدس در مجلس فرمودند

— دیشب خوابی دیدم یات کشتی آمد در بندر عکّا و لنگر انداخت از میان آن

کشتی طیوری چند سیاه رنگ بشکل — نارنجک — دینامیت بلند شدند و پرواز

کردند چند مرتبه بالای شهر عکّا دور زدند و مجدد بر کشتی بکشتی ولی هیچیک

از آنها منفجر شد . —

آن رویای عظیم چنانکه ملاحظه میشود شامل دو امر مهم و باطن بدو

خبر جسم است یکی اخبار و انداز بوقوع خطر کبیر و دیگری مزده اطمینان که آن

خطری اثر خواهد بود .

چند روز قبل از بیان آن رؤیای مبارک گذشت که بغتة وبدون اطلاع نفسی

حتی مخفی از حکومت محلی و نهان از رقباء و مخبران یک سفیه عثمانی بعکس وارد

و چهار نفر مفتشین از صاحب منصبان عالی رتبه لشکری با حاشیه وارد شهر شدند

البتة آن ستر و خفا را اولیای امور تروت در جهان مواقع دقیقه و قضایای مهمه یک نوع

از سیاست علیا میسر شدند ممکن است که چنین هم نظر بحکم فرد و استبداد مطلق

بود ولی نزد علم رحمانی و تلقاء وجه سبحانی که میفرماید *يعلم خافية القلوب*

وما فی الصدور همیکل مبارک قبل از حدوث و وقوع آن در قمیصر لطیف رؤیا کل

را بما سیقع و سیحدث اطلاع دادند .

از ورود آن هیئت تفتیشی عموم اعالی از حاکم گرفته تا موظفین و سفیئین

سیاسی و امراء و عظماء و علماء و سران لشکر جمیع در خوف و اضطراب و تشویش و بازار

حدث و تخمین و اشاعات مختلفه و اقوال متبایه در اوج رواج .

بعد از آمدن هیئت همیکل مبارک فرمودند — رؤیا تعبیر شد و اشاء

الله چیزی واقع نخواهد شد .

از همان لحظه اولی ثابت و محقق بود لکنه تفتیش که از طرف شخص سلطان
عبد الحمید بعداً آمده اند نظر بهمان لوائح افترائیه و عمایع فسادیه فی بوده
که از جانب ناقضین با اتفاق و مشارکت معاندین بدار الخلافه رفته و عبد الحمید و رجال
دولت را خائف و مضطرب نموده . بنا بر آن آن هیئت تعیین و عمداً متعمداً برای اثبات
سقوط آن لوائح و ایذا و اذیت هیکل اقدس مبارک آمده اند .

بر مناسبت نیست که بعضی از آن افتراءات و اکاذیب برای اطلاع در این

موقع ذکر شود

۱ - راجع بمقام اعلی آن عمارت حاکم قلعه دارد و در نقطه حریمی ساخته
شده و ادوات و آلات جنگ در آن جمع و مهیا / ^{و مراد} تمرّد و خروج بر دولت است .

۲ - راجع بوزیر و تشرّف اعیان غرب آنکه هیکل مبارک با اجاب که

دشمنان دولت و ملتشد مرتبط و میالغ جسمیه از امریک برای

خدیّت با دولت دریافت می نمایند .

۳ - حضرتشان در مدن و قری اعلام بلند کرده اند و مردم را بدین

و آیین جدید دعوت می نمایند و فریب میدهند .

برگردیم بمطلب ولی هیئت تفتیش بعد از ورود برای پی کم کردن

وسهان نمودن قصد و مرام اصلی اول عمل آنها عزل حاکم شهر و نصب شخصی بود بنام

— عبد الرحمن حوت — از اهالی لبنان که همراه خود آورده بودند همچنین تغییر

و تبدیلی در موافقین عالی رتبه دادند .

آن اجراءات و اقدامات برای آن بود تا بنما یابند که برای اصلاح امور اداری

و تنظیم قضایای ملکی آمده اند ولی بتمامه برعکس قصد قصد دیگر بود و مرام مرام

دیگر چنانچه از پیش ذکر شد .

دوم اقدام هیئت شخصی از اهالی عکسا را جاسوس و مراقب حول بیت مبارک

گذارند تا هر که از اهالی داخل و خان از بیت میشود اسمش را در دفتر ثبت کند

به همین سبب احدی از خوف جرئت نزدیک آمدن نداشت فقط بقر از خاندان

معروف عکسا بنام شحاده اقدی عقیقی بود که گاهی برای تشریف بحضور مبارک می

آمد ولی چون مراقب او را میدید رو بر میگرداند یعنی ندیده میگرفت زیرا از

مشارالیه میترسید .

هیكل مبارك بزائر میفرمودند میا وضع را می بینی عرس میگرد
نمیتوانم از شرف خود داری کم و از هیچ کس ترس و یاکي ندانم و کار مراقب را ساخته
ام .

باری الدّ اعداء و اشدّ خصما و وجود اقدس عائله — عبد الخسی بیضون —
که از متمولین و ملائکین بودند و منزلشان نزدیک قصر مبارک بهنجسی و با ناقضین ارتباط
تام و کامل داشتند هیئت را دعوت کردند که مدت توقفتشان در منزل آنان باشد
و قبول نمودند .

دیگر معلوم است که مردم از روی خوف و تملق و غافق که شأن آنها است
بخصوص اعیان و بزرگان و علماء بدیدن و ملاقات هیئت رفته تهییت ورود قدوم آنها را نموده
و خضوع و خشوع خود را بسده ملوکه تقدیم میسودند .

با انقضای وقت و بتدریج معلوم شد که تمام لوائح و عرایض افترائیه با امضا های
تقدیم کنندگان که باسلامبول فرستاده شده بود هیئت مذکوره با خود آورده اند
و بترتیب صاحبان امضا هارا احضار نموده از یک یک سوال میکردند این امضا

امضای تو است و آنچه در این لایحه مرقوم صحیح است البتة جواب نعم و تصدیق بود زیرا البتة مدعی نمیتوانست در چنان موقعی و نزد چنان اشخاصی نه فحوی لایحه و نه امضای خود را انکار نماید زیرا میدانست که اقل تأملی در اعطاء جواب یا انکار خرابی دار و بیشرالقرار است .

آن تحقیق عجیب مبسوط بر جور و ظلم و اعتساف بود نه قائم بر حق و عدل و انصاف چه مدعی نفسش شاهد و شاهد عین مدعی و ذلک من اغرب الغرائب .

از قرائن وضع معلوم و مسلم بود که آن هیئت نه برای تحقیق آمده تا صدق از کذب واضح شود و حق از باطل لایح گردد بل برای آن آمده بود تا لوائح کذب فسادیه مجدداً عیاناً و علناً تصدیق شود و بموجب آن تصدیق و تأکید حکم سلطانی در باره هیئت مبارک صادر گردد و اثباتاً لذلک ایست که عرض میشود .

در اسلامبول در زمان سلطنت عبد الحمید اوامر و احکام از دو مصدر صادر یکی از باب عالی - که عبارت از هیئت وزراء و حکام و قضاة بود که طبق قوانین و نظام دولت مشغول رتق و فتق امور مملکت و ملت بودند .

و دیگری او امر واجتاسی بود که از - ما بین همایون - صادر که مراد شخص
- سلطان - است - آنچه از صدر اول صادر قابل اخذ ورد و محاکمه و استئناف
و تمیز رجح و تعدیل بود - ولی آنچه از صدر - سلطان - صادر آنرا
- اراده سیئه - تعبیر میسودند - و آن - اراده - نافذ و قوت اثباتیه را
حائز حکم حکم مبرم بود و امر امر قاطع و مردئی داشت .

بنا بر این عمل و ما مورث اساسی هیئت تفتیش اثبات لوائح افتراءیه بود نه
تحقیق و تدقیق در اینکه آن لوائح صحیح است یا غیر صحیح - لهذا در این قضیه چنانکه
توضیح شد مدعی عین شاهد و شاهد نفس مدعی و این از غرائب و عجائب امور
محسوب و معدود .

باری چون رفته رفته پرده بالا رفت و اعداء داخل و خان از سوء نوایای
هیئت اطلاع یافتند مسرور و شادمان شدند که عنقریب هیکل مبارک را بجهت بعیده
ماند - فیزان - در مباحث افریقا می و تبعید خواهند نمود و بقدری آن
تبعید و غیر نظر با سباب و وسائلی که مبدیاً و حاضر بود نزد شان یقین و مسلم بود که
ذره ای شد و ارتباب در آن راه نداشت از خمر شرور مست و مخمور و بهمد یکر تهسیت
میافتند .

قبل از شروع شرح و تفصیل و اتمام این حادثه مهم تاریخی مفتشین
و ذیول و نتائج آن فی الجمله بعقب رفته بیست از شیوع غلّو راجع بقی و تبعید هیکل
مبارک در داخل و خان یعنی در بدایت این حرکات و اقوال و مدتّها قبل از آمدن
مفتشین شخص مسیحی بنام - ایلیا زکّا - از اهالی همین بلاد باسکدریه
- مصر - رفته بود و روزنامه باسم - النّسیر - طبع و نشر مینمود چون از حوادثی
که محتمل الوقوع است اطلاع می یابد ولی از کجا وجه مصدری در هر حال محص
اظهار و طبیعت کاذبه و رواج جریده و جلب انظار در عددی از اعداد بر صدر جریده
بخطّ جلی این عبارت را نوشته طبع و نشر مینماید -

(۱)

فی البابیین و تطایب الادران من وئنا العزیز

بعد مانند همان اقوال معروضین و مفسدین و افتراءات ارباب بغض و کین را
درج کرده مینویسد این مقدمه و تمهید است و در اعداد آتی شرح و تفصیل خواهد
داد .

(۱) ادراک - جمع درن - یعنی - دشوّل - است که در جسد انسان مینویسد (دُل)

یک نسخه از آن جریده بدست - احمد عزیز نور - که آنوقت رئیس‌بلدیّه

عکساً بود میرسد جمعی را شب بمنزل خود دعوت و بعد از شرب زیاد درحالتی
مستی روزنامه را بدست گرفته از شدت شادمانی رقص‌کنان برای حضار میخواند و بشارت
میدهد و از مدعوین خواهرش میکند محضر تشویق یا روزنامه - النقییر - اشتراک‌کنند
عده‌ای قبول نموده خاطر مهماندار را مسرور میدارند .

شب را از آن نقطه که منزل مشارالیه و راه عبور و مرور احباً به بیت
مبارک بود میگذشتم غای و هوی و صدای خنده و طرب بلند بود فردای آن شب
حکایت معلوم شد که در منزل رئیس‌بلدیّه چه بوده البته این حادثه هم یکی از صدها
حوادث بود که موجب کدورت و حزن احباً میشد .

در مجلس تشریف‌مرتب شبانه ذکر این مطلب بمیان آمد عیقل مبارک مخاطباً

للحاضرين والفائزين فرمودند - مگدرمباشید این مسئله با من درست میشود -
گذشت و دیگر خبر و اثری از آن روز نامه نشد و عدد یا اعدادی نیامد بعد از مدت
قلیلی خبر رسید که حکومت مصر متبعه - النقییر - را در اسکندریه بسته و اجازه مطبوعات

را از صاحب مطبعه مسترد داشته تا بار منارالیه از اسکندریه با دستگاه و آلات طبع
 به یافا انتقال میکند در اجازت موفقی شد. بالاخره یحیی آید و اظهار ندامت
 در محضر اقدس عبارت نمود: فسیحان الخالب القاهر المقدر القدير .

با همه آن غوغا، وضوحاً و هیول و اضطراب و احاطه بلایا و زریا غصن اعظم
 ایمنی و سراًکم انجمال کبریا، دائماً چون گل خندان و در ظلمات احزان ماسد مه تابان
 نورافشان بیخ حوجه من التوجه بآن هیئت تفتیش که مجرد نام و سرکر و رتبه نشان
 رتبه بر اندام اعظم و افروز و احد آرزای من انداخت اعتنائی نغرموند بحدتی که
 آن بی اعتنائی مدار تعجب و علت حیرت آریاب درایت شده بود و خود هیئت
 نیز پیمانه صبر و حوصله اثر سر رفته بود بیعتی از معتمدین حاضرین اظهار میدارند
 که ما در اسلامبول میشنیدیم هر ما موری ولو هر قدر حقیر بود چون بعکس وارد میشد
 عباس افندی - از او پذیرائی و دیدنی و ضیانت می نمودند و هر نوع ملاحظت و رعایتی
 را در حق او مجری میداشتند ولی حال من بیسیم ما که از طرف ذات شاهانه آمده
 ایم و هر یک حامل و سخام و سخام ملوکانه هستیم ابداعتنائی بها نکردند حتی احوال
 بررسی هم از ما نمودند .

این خبر و پیام را از قول هیئت شخص که هم عالم بود و هم تاجر بنام

— شیخ محمد نبهاسی — حضور مبارک می آورد و با حالتی پریشان عرض مینماید

که نوایای هیئت مفتشین درباره آنحضرت نوایای سوء است و التماس و رجا مینماید

که تلطقی فرمایند و اظهار محبتی در حق آنان بنمایند .

جناب شیخ بحسب ظاهر از سکون و وقار و جلال هیکل مبارک گویا چنین گمان

مینماید که حضرتشان از مقاصد سیئه آن گروه طاغیه چندان اطلاعی ندارند لهذا این

اقوال هیئت را بسمع اطهر میرساند تا تدارک امور را بفرمایند وجود اقدس خطاب

با آن فقیه میفرمایند آنچه هیئت تحقیق در خصوص ینذیرائی و رعایت خاطر ما مورین

وارده بعکس گفته و ذکر کرده اند راست و صحیح است خود شما هم از مسلک و رفتار

این جانب مطلع و آگاهید ولی چون این هیئت خاصه بر علیه من آمده اند و قصد

و نیتشان اثبات مفتریات کذب و لوائح است نه تحقیق حقیقت و تبیین صدق از کذب

لذا از ملاقات و ینذیرائی آنان امتناع نمودم تا تاویل و تفسیری بیجا و عاری از صحت حول

ملاقات با آنان نشود و از جهتی دیگر خواستم تا حضرات در کمال حریت و آزادی

و وظیفه و ما موریت خود را انجام دهند و آنچه میخواهند بنمایند و مجری دارند .

در ضرورت ابتدا با آن هیئت ملاقات فرمودند و ولی از قرار صحیح معلوم

بعد از آن از کار واقعات که بمیان آمده بود توقیعی بخط مبارک خطاب با آن هیئت

مرفوع فرمودند و با شخصی از اعیان ^{اجتماع} بمحل آنها ارسال فرمودند و بعد از آن

سر و صدائی از آنان ^{بلند} نشد .

وضع آن ایستام بر محسن وآلام چگونه بود

مسافر و زائر در ازرا اقدس میبود . نخستن از مجاورین و طائفین حول هم چنانچه از قبل ذکر شد با طرفان رفته بودند مراقب هم از صبح تا بعد از غروب آفتاب حول بیت مبارک قدم میزد .

در بیت مبارک در ایام آن سالها شبها و روزها محل اجتماع احبب از مسانرین و زائرین و مجاورین بود . رحمت کسوف و لقا عمر ساعت و هر حین موجود و حاصل نعمات دلریا و ربآت مرحبا مرحبا و تیسقات جان افزا که آنی از آن طلعت نورا و جمال زیبا افکانت داشت از هر جهت مشاهده میشد و سماع میکشت و از جوانب وارکان آن بیت بلا انقطاع بنارات اطمینان از صحت و سلامتی محبوب عالمیان بسمع مشتاقان و عاشقان روی جانان واصل بود . حال از جور اهل فجور و ظلم ارباب شرور در سکون و سکوت اهل بها در اقطار دنیا با حسرات قلوب و زفرات صدور و دموع عیون از درگاه مکرمت پناه جمال اقدس را بهی تضرع و ابتهال میمودند تا غنم اعظم و حید و سر اکرم فرید خود را از ایاب ذناب خویشوار و ظلم و جور و اعتساف اشرا را بجات دهد .

شبهها كما فی السابق بعد از غروب آفتاب وجود اقدس در همان غرفه تشریف

فرما يك قاری ضریب بنام شیخ محمد المصری هم حاضر و مقداری از آیات قرآن

قراءت میکرد معدود قلیلی از احباء شرفیاب يك چراغ نفتی کوچکی هم که آنزمان

معمول و دان بود در روی میزی روشن و دیگر سکون و سکوت جمیع جواب و اطراف

را فرا گرفته بود .

يك شب از آن شبهها هنگام شرفیابی حقیر را صدا فرمودند بیا نزدیک

آهسته فرمودند یکی از آن چهار نفر مفتشین خودش شخصا شباهه می آید حول

داشت

بیت و مراقبت و تجسس مینماید برو خارج غرفه چون پنجره ئی که بخارج باز میشد

در گوشه ئی بایست و ببین که می آید و میرود یا می ایستد .

و از جهت دیگر بیابانها امر میفرمایند که چند عدد نهال سیب و گلابی

و غیره بیاورند و در خارج بیت که فضای وسیعی داشت جائی که مراقب و هر که عبور میکرد

میدید هیكل مبارك حاضر و امر میفرمودند زمین را حفر کنند و نهالها را بترتیب

می نشاندند.

اشخاصیکه از دور و نزدیک آن وضع و منظره را ملاحظه و تماشا میکردند

در بحر تعجب و تحیر فرو میرفتند که امروز فردا و ساعتی بعد هیکل مبارک را نفی

و تبعید خواهند کرد و حضرتشان در کمال سکون و اطمینان بغرس اشجار کانه خبری نیست
مشغول
و حکایتی نه .

بلی کومه نظران و قافلان که از منبع حکم و اسرار الهی دور و دیده بصیرتشان

از مشاهده آثار قدرت و توانایی حق نابینا و کور چگونه توانند حکمت آن ظهورات

و اعمال را که دال بر هیمنت و عظمت و استقامت و قدرت است بفهمند و یا ادراک کند .

نفس مخلص صادق با وفا مرحوم اسماعیل اقا از اهل آذربایجان خادم

و باغبان بیت مبارک چه در عکّا چه در حیفا همان جوهر محبتی که بعد از صعود مرکز

میثاق ربّ و دود تحمل فراق از هجران محبوب آفاق نموده در عتبه مقدّسه مقام اعلی

حلقوم خود را با تیغ آبدار قطع نمود و چون اجل محتوم نرسیده بود و جوان مجذب

روحانی مرحوم دکتر محمد صالح از اهالی مصر و از تلامذ حضرت ابو الفضائل

در آن لحظه در آن مقام منور حاضر با معاونت دوسه نفر دیگر^{فوراً} مشارالیه را بمریضخانه

برده با مساعده اطبای دیگر بمعالجه میردازند تا آنکه جرح التیام یافت و سالها
بیز با آنکه پیر و شکسته شده بود خدمت نموده تا آنکه صعود بملکوت ابهی نمود
مقصد آن مرحوم یعنی اسماعیل اقا حکایت میکرد که در شدت شیوع اخبار و روایات
مختلفه که در حق هیکل مبارک حضرت مولی الوری چنین و چنان واقع خواهد شد ساعتی
که کنار باغچه جالس و تشریف داشتند رفتیم نزدیک ساده گی و بساطت را ملاحظه نمائید
و عرض کردم اقا راستی چیزی بر وجود مبارک وارد خواهد شد تا مٹی فرمودند
و فرمودند خیر زیرا اگر حادثه واقع شود در جمیع جهات امور برهم خورد و منقلب
گردد .

مشارالیه میگفت بعد از شنیدن آن بیان اطمینان رفتیم پی کار و خدمت

خود و دیگر گوش بهیچ روایت و حکایتی ندادیم .

گذشته از همه آنچه ذکر شد و وارد آمده بود جاسوسان هم جداگانه

باشکال مختلفه من حیث السن واللباس گاه گاهی وارد بیت مبارک میشدند .

از جمله یومی از همان ایام که بظاهر آرام وساکن و بیاطن بحور بلایا متلاطم
در لحظاتی که همیکل مبارک در مدخل بیت مشی میفرمودند سر زده شخصی قصیر القامه
تیره رو با لباس رسمی بر سینه نشان وارد شد و نزدیک رفت سلام و تعارفی کرد
و خود را سیاح افغانی و از رعایای دولت ایطالیا معرفی نمود و بعد از لحظاتی ساعتی
طلا بیرون آورد و تقدیم کرد ملاحظه فی بساعت فرمودند و فرمودند مقبول ولی
بخود شما می بخشم ورد فرمودند چون از بیت خارج شد و رفت فرمودند
این شخص جاسوس است .

آن جاسوس در یکی از خانه ها نزدیک دروازه عکسا غرفه فی اجاره کرد
که مدت بیماند ووضیفه و ما موریت خویش را بتدریج انجام دهد .

وضع و ترکیب و لباس او که بچشم میخورد و جالب دقت انظار بود و علامات
تشخیص از او نمایان بعلاوه شخص غریبی بود از روز اول ورود الواط شهر که منتظر و مشتاق
چنان فرصتها بودند او را زیر نظر گرفته مراقب حرکات و سکنات و رفت و آمد و محل او
میشوند شب همان روزی که به بیت مبارک آمده بود بخبره نوم او رفته کتک فراوان

باورده جمدان وساعت وپولهای او را بیغما میبرند .

بامداد خود را فقیر و غریب و سرگردان می بیند از این و آن میسرشد

قونسولخانه ایتالیا در عکّا کجاست تا برود و شکایت کند میگوید در عکّا ایتالیا

قونسول خانه ندارد برو حیفا هر قسم بود با حالت پرملال خود را بحیفا میسراند

و شکایت نزد قونسول مینماید و حکایت حال و واقعه را میگوید قونسول که از احوال

و اطوار و اخلاق اهالی این بلاد مطلع در جواب بجناب جاسوس افغانی میگوید اگر سلامتی

و نجات خود را خواهی دیگر بعکّا بر مگرد حتی در حیفا هم زیست مکن زیرا اگر

بفهمند از آنها شکایت کرده ئی کار مشکل میشود بهتر است که فوراً سفر کنی و چون

رعیت دولت ایتالیا بود او را راه می اندازند و میروند و دیگر روی عکّا را نمی بیند .

روزی دیگر شخصی نسبة جوان و غریب پیدا شد او نوعی دیگر بود و از

قرار معلوم دو دست لباس بیشتر نداشت یک دست سفید و دیگری سیاه یک روز کاملاً

سیاه و روز دیگر سفید را در بر میکرد و وقتی دیگر تغییر و تبدیل مینمود مؤدّب حضور

مبارک می آمد نگاه میکرد و لحظاتی مشرف بود ولی حرف نمیزد و میرفت بعد از

سه چهار مرتبه شرفیاب دیگر پیدا نشد .

در احیانیکه مظلوم عالم در برائن ذئاب کاسره و مخالف سباع ضاربه مبتلا

وهیئت تفتیش باعمال ظالمانه مشغول بازار اقاویل و اراجیف رائج و نفوس در بحر

تخیلات و اوهام و احلام سایج .

شب از شبها بعد از غروب و فی الجمله هوا تاریک شهر آرام و مراقب مختفی

وهمان — اسکوسنیج — نام از اهالی ایطالیا یا اطریش در خاطر بدادم در

حیفا ساکن قونسولگری ایران بعهدده او بود و حسب الامر مبارک مولی الوری

و خواهش او از حضور مبارک چون فارسی نمیدانست برای اعطاء تذاکر برعایای

ایران حقیر میرفتم در بیت او و تذکره هارا آماده و مهیا میکردم و بامضا او و مهر

قونسولگری میرسید و صاحبانش داده میشد همچنین قونسول اطریش — نمسه —

هم بود بعلاوه وکیل شرکت سفن تجارتی ایطالیا بود و شخصا بسیار محب و مخلص .

با وجود خطر عظیم و حذر شدید شبانه تنها از حیفا با کالسکه وارد و کالسکه

را خارج شهر ترک مینماید و پیاده خود را به بیت مبارک میرساند و شرف حضور

مشرف و فائز و عرض مینماید یک کشتی ایطالیا سی خصوصی برای دعوت وجود مبارک

دوسه روز است بعنوان و بهانه حمل و نقل مال التجاره مابین عکّا و حیفا در حرکت

و بیشتر از این مدت وجود کشتی مذکور در این سواحل احتمال سوء ظن و ارتیاب اولیای
امور میرود و الا آن در همین شب با ناخدا کشتی متفق که در نقطه معین در ساحل
خلیج بین عکسا و حیفا منتظر باشد و زورق در کنار دریا آماده کند کالسکه
هم حاضر بعد رجا و خواهش مینماید قبول فرمایند سوار بر کشتی شده بهر
جا و غیر مملکتی اراده فرمایند تشریف ببرند و از آن شدائد و مصائب و بلاها و ززایا
و قعاب راحت شوند بعد از اظهار لطف و عنایت با او میفرمایند -
مولای من حضرت باب و سید من حضرت بهاء الله در مواردی خطرناکتر و مواقعی
عولناکتر خود را حفظ نفرمودند و از بلاها و ززایا رونگرداندند من نیز تأسی
با آن وجودات مبارکه و متابعت و اقتدا با آن ذوات مقدسه نموده تحمل هرگونه
بلائی را بجان و دل مینمایم .

مرخص شده شبانه بحیفا بر میگردد از قرار اخبار بعد معلوم شد آن
کشتی را احبای الهی در امریک تهیه نموده بودند تا هیکل مبارک را از ظلم
و جور ظالمین خلاص نمایند .

قبل از رجوع بمطلب چون کلام در ذکر مقام اعلیٰ و مفتريات و اکاذيب
ناقضين و معاندین است که بالاخره با آمدن هیئت مفتشین منتهی شد با آن
مناسبت این قضیه ذکر میشود و آن قبل از آمدن مفتشین و حتی پیش از تجدید قلعه
بندی هیکل مبارک واقع یعنی در وقتیکه در حیفا در همان بیتی که شرح و وصفش
از پیش گذشت تشریف داشتند .

مجملا آنکه مقابل آن بیت عمارتی بود که در آن زمان بالنسبة برای
اقامت حاکم شهر که از طرف دولت تعیین میشد مناسب بود لذا در مدّت تشریف
فرمائی هیکل مبارک در حیفا شبها بدیدن حاکم که - قائم مقام - تسمیه میشد برای
دلجوئی و تفقد خاطر و موافقت با او تشریف میبردند تا آنکه حاکم معزول و دیگری
وارد منافقین و معاندین که همیشه در کمین که فرصتی بدست آرند و فساد و فتنه بی
بر پا کنند حول حاکم را گرفته و بامید و نوید او را اقباع مینمایند که آنچه باو القا
مینمایند شخصا چون حاکم شهر است و مسموع الکلمة و معتمد الدوله لاجه بی بنگارد
و تأکید کند که بنای مقام اعلیٰ شبیه بقلعه و در نقطه حریمی ساخته شده .

حضرت مولی الوری میفرمودند بعد از اطلاع بر تلقینات اعدا و سوء

نویای — حاکم — مذکور مکرّر حین ملاقات سعی مینمودم که او را از حقیقت مطلب

آگاه و از فکرو بیستی که دارد منصرف نمایم و بدلائل و براهین ثابت میکردم که آن

افتراءات بی معنی و بی اساس است ولی قانع نمیشد و از تصمیم خود دست بردار

نبود تا آنکه میفرمودند روزی طرف عصر بعنوان گردش با حاکم پیاده

راه افتادیم در بین رفتن و برگشتن موضوع را پیش آوردیم و با کمال لطافت و محبت

با او میفهماندم که آن از کار و اقوال که بسمع شما رسیده از روی غرض و عداوت بوده

و بنامه از حقیقت و راستی عاری در جواب میگفت چه کنم باید بنویسم

مجبورم که تقریری بنامم و تقدیم مراجع عالیّه نمایم تا در مراجعت درب منزل

اورسیدیم وقت خدا حافظی یکمرتبه دیگر از او پرسیدم که آخر مقصد و بیست

شما چیست گفت باید بنویسم میفرمودند گفتم بسیار خوب

بنویس و از پله کان منزلش بالا رفت هنوز چند قدم دور نشده بودم که

صدای شدیدی بلند شد و در همان پله کان افتاد و مرد

برمیگردیم بقضیه یوم از ایام هیئت تفتیش بمصاحبت مهندس بلدیّه

عکّا صالح افندی که ترک بود و شخص محبّ سلیم النّقر عازم حیفا و مقام اعلیٰ میشود و کلید را از آرحمت الله نجف آبادی که خادم و باغبان آن مقام ارفع اسم

بود میطلبند و داخل میشوند و بنای جستجو در داخل غرفه ها میگذارد

و از مهندس مذکور سوالاتی میکند و جواب میشوند و چنانچه بعدا معلوم شد

سوالات هیئت سبب بر مضامین لوائح افتراضیه بوده و جواب مهندس رفی آن مطالب

خادم مذکور هم ایستاده و چیزی ادراک نمیکند و میداند آن اشخاص که هستند

وجه میخواهند بعد از تدقیق دقیق خان میشود یکی از آن چهار نفر

مشت خود را محکم بدیوار مقام اعلیٰ زده و تترکی میگوید - نه متین بنادر -

- چه بنای متینی است - این جمله را خادم مشارالیه میشود و حفظ

میکند .

روز بعد هیئت مبارک آرحمت الله را احضار بعکّا و سوال میفرمایند که

دیروز در مقام اعلیٰ چه خبر بود و چه اشخاصی آنجا آمدند و چه کردند عرض

میمایند پنج نفر بودند ولی شناختم همنقدر بعد از بیرون آمدن از

عمارت یکی از آنها قبضه خود را بجدار مقام اعلی زده گفت
- نه متین بنادر - تبسم میفرمایند و میفرمایند آنها مفتشین
بودند و از شهادت الدّ اعداء که تحسین و تعریف استحکام و متانت
مقام اعلی را مینمایند اظهار مسرت میفرمودند .

بقیّه در جزوه دوم